

تروریسم، دستاویز گسترش ساطه مپریالیسم

• واقعه ۱۱ سپتامبر کار نیروهای به غایت ارتجاعی بوده است. کسانی که به این کار مبادرت کرده اند بدون پوشش امنیتی محافل قدرتمندی در خود امریکا قادر به این کار نبودند. حتی اگر ادعای امریکا مبنی بر نقش بن لادن در این امر را بپذیریم با توجه به روابط نزدیک این فرد با دستگاههای اطلاعاتی بازهم روشن می گردد که نیروهای مشوق و پوشش دهنده این حادثه جز محافلی قدرتمند در خود امریکا نبوده اند. حال باید دید که چه محافلی عملاً از این حادثه سود بردند و از قبل آن چه نیروهایی میلیاردها دلار به جیب زدند و این حادثه هموار کننده راه چه سیاستهایی شد؟! روشن شدن این امور بدون شک به شناخت واقعیتهای پشت پرده کمک کرده و در عین حال نشان خواهد داد که هیات حاکمه امریکا چگونه این حادثه را دستاویز تشدید قدرت طلبی خود در سطح جهان قرار داده است. میلیتاریسم و جنگ همواره یکی از راههای شناخته شده جهت مقابله با بحران اقتصادی است.

صفحه ۴

"پروژه کلان اصلاحات":

"تهدید" نظام یا "فرصتی طلایی"!

• نگاهی به مقاله امیر محببیان (رسالت ۲۶ دی ماه) تحت عنوان "اصلاحات فرصتی طلایی است نه تهدید" نشان می دهد که چگونه قلم به مزدان "جناح راست" زمان را جهت قدرشناسی از خاتمی مناسب تشخیص داده و به کسانی که معنای واقعی پروژه خاتمی را نمی فهمند هشدار می دهند که: "آثار مثبت اصلاحات" حتی در فاز "سخن محض" و طرح گفتمان آنچنان چشمگیر بوده است که نمی توان آن را نادیده انگاشت". به این ترتیب به دنبال آشکار شدن سترونی پروژه خاتمی، حال این مبلغین "جناح راست" هستند که به میدان آمده و بر نقش "فراجناحی" "پروژه کلان اصلاحات" تاکید کرده و میگویند که علیرغم هر اختلافی که بین جناحهای گوناگون جمهوری اسلامی وجود داشته و یا دارد "پروژه خاتمی" سیاست کل رژیم و "فرصتی طلایی" جهت رفع "تهدید" هایی بوده که جمهوری اسلامی را از هر سو احاطه نموده بود.

صفحه ۲

تداوم جنایات و حشیانه دولت اسرائیل بر علیه مردم فلسطین

مساله فلسطین از طریق هیچگونه راه حل امپریالیستی و طرحهای باصطلاح صلح ساخته و پرداخته امپریالیستها قابل حل نیست. و چنین طرحهایی به دلیل آنکه حقوق دموکراتیک توده های فلسطینی در آن منظور نشده، کوچکترین صلح واقعی و پایدار را برای خالقهای منطقه به بار نخواهند آورد.

صفحه ۱۳

در این شماره می خوانید:

- پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام شکوهمند بهمن ۱۰
- گزارشی از بی عدالتی سیستم قضایی در آمریکا (۱) ۱۵
- پای دره دل کارگران از لابلای مطبوعات رژیم ۱۹
- گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۵) ۲۳
- ستون آزاد: نظام سرمایه داری و نابودی کره زمین ۲۸

گزارشات:

گزارشی از مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن

در لندن

صفحه ۱۲



اعتراض به سفر خاتمی به اتریش

صفحه ۱۲

"پروژه کلان اصلاحات":

"تهدید" نظام یا "فرصتی طلایی"!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در چند سال گذشته تلاش نموده است تا با تکیه بر پروژه خاتمی نظام حاکم را در اذهان عمومی اصلاح پذیر جلوه داده و با سرگرم کردن مردم به اصلاحات کذایی، آنها را از دست زدن به انقلاب جهت دگرگونی ریشه ای اوضاع دهشتناک حاکم بر کشور باز دارد.

واقعیت این است که پروژه کلان اصلاحات و حرف درمانی سیدخندان جمهوری اسلامی از این نیاز ناشی می شد که لازم بود در مقابل رشد روزافزون انزجار و نفرت توده ای از رژیم و اوج گیری اعتراضات توده ای با توسل به شعارها و شیوه های مردم پسند و فریبکارانه، مردم را مشغول ساخته و مبارزات آنها را به انحراف کشاند و با ایجاد امیدهای کاذب آنها را نسبت به تحقق کوه مطالبات برآورده نشده شان امیدوار ساخته و انرژی اعتراضی شان را از مسیر سرتنگونی، به سوی اعتراض در چارچوب سیستم موجود کانالیزه نمود. امروز و بدنبال بیش از پنج سال عملکرد خاتمی و آشکار شدن نتایج شعارهای بی محتوایش و در شرایطی که فریاد اعتراض توده ها در سراسر کشور طنین انداخته و شعارهای براندازانه آنها لحظه ای قطع نمی شود، چگونه می توان به کارآیی اصلاحات ادعایی باور داشته و در مرگ پروژه کلان اصلاحات شک ننمود. در شرایطی که در هر تجمع اعتراضی، شاهد غرش رعدآسای شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر بسیجی، مرگ بر استبداد و... هستیم و در شرایطی که کارگران کارد به استخوان رسیده فریاد می زنند جنبش کارگری آماده قیام است به واقع چگونه می توان باز هم به کارآیی لبه‌خندهای خاتمی باور داشت!! تداوم مبارزات توده ای و رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر این مبارزات آنچنان بن بست پروژه اصلاحات را آشکار ساخت که سیدخندان را به سیدگریان تبدیل نمود. در چنین اوضاعی برخی از

طرفداران خاتمی به نوعی به عقب گرد ماشین اصلاحات^(۱) اشاره نموده و خواهان راهی برای خروج از بن بست موجود می باشند و کار به آنجا کشیده که حال جناح باصلاح محافظه کار رژیم نیز پرده ها را کنار زده و آشکارا به دفاع از پروژه کلان اصلاحات برخاسته و برعلیه کسانی دادسختن سر میدهد که قدر فرصت طلایی ای که خاتمی برای نظام حاکم ایجاد نموده را به درستی نمی فهمند.

نگاهی به مقاله امیر محیبیان (رسالت ۲۶ دی ماه) تحت عنوان اصلاحات فرصتی طلایی است نه تهدید نشان می دهد که چگونه قلم به مزدان جناح راست زمان را جهت قدرشناسی از خاتمی مناسب تشخیص داده و به کسانی که معنای واقعی پروژه خاتمی را نمی فهمند هشدار می دهند که: آثار مثبت اصلاحات حتی در فاز سخن محض و طرح گفتمان آنچنان چشمگیر بوده است که نمی توان آن را نادیده انگاشت. به این ترتیب به دنبال آشکار شدن سترونی پروژه خاتمی، حال این مبلغین جناح راست هستند که به میدان آمده و بر نقش فراجناحی پروژه کلان اصلاحات تاکید کرده و براین واقعیت انگشت می گذارند که علیرغم هر اختلافی که بین جناحهای گوناگون جمهوری اسلامی وجود داشته و یا دارد پروژه خاتمی سیاست کل رژیم و فرصتی طلایی جهت رفع تهدیدهایی بوده که جمهوری اسلامی را از هر سو احاطه نموده بود. و این اعتراف تاکید مجددی است بر این واقعیت که خاتمی نه انتخاب مردم

ایران - آنطور که سالها تلاش کردند جلوه دهند- بلکه انتخاب بالاترین نهادها و رهبران جمهوری اسلامی برای مقابله با مشکلاتی بود که استبداد حاکم را فرا گرفته بود. شکست شعارها و برنامه های خاتمی که خود مسئولین رژیم از آن تحت عنوان پروژه کلان اصلاحات نام می برند در عین حال بیانگر صحت تحلیل های ما بوده و نشان می دهد چگونه کسانی که کمونیستها و نیروهای انقلابی واقع بین را به دگماتیسم و آنارشیزم و پیروی از تئوری توطئه متهم می کردند خود بازیچه بساط توطئه گری سردمداران جمهوری اسلامی شده بودند.

نکته دیگری که در مطالعه مقاله مندرج در روزنامه رسالت جلب نظر می کند نقشی است که نویسنده مقاله مذکور به عنوان یکی از سخنگویان جناح محافظه کار جمهوری اسلامی برای پروژه اصلاحات در ایجاد شکاف در اپوزیسیون خارج از کشور قائل گردیده است. نویسنده ضمن برشمردن مزایای گوناگون پروژه خاتمی برای نظام اسلامی در این زمینه می نویسد: "گفتمان غالب اپوزیسیون پیش از شروع فاز اصلاحات گفتمان براندازی مسلحانه بود ولی اصلاحات زمینه ای را فراهم کرد که براندازترین سازمانها عملا در روند مبارزه با نظام به انتهای صف رانده شوند و جریانات ملایم تر در صف مقدم قرار گیرند به این ترتیب حتی جناح راست رژیم نیز می پذیرد که پیش از به صحنه فرستادن خاتمی از سوی جمهوری اسلامی و خلق حماسه دوم خرداد گفتمان غالب در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی (و باید اضافه نمود اکثریت توده های ستمدیده جامعه) گفتمان براندازی مسلحانه بوده و جمهوری اسلامی با توسل به پروژه کلان اصلاحات یعنی شعارها و برنامه های فریبکارانه خاتمی قصد داشته این گفتمان را تغییر داده و برای خود زمان بخرد و به همین دلیل هم جریانات ملایم تر را به جلو صحنه

۱. زید آبادی یکی از طرفداران خاتمی و پروژه کلان اصلاحات در پاسخ به این سوال که آیا جناح محافظه کار رژیم قصد دارد به بهانه تهدیدات امریکا وضعیت فوق العاده در کشور اعلام کرده و بساط اصلاحات را برچیند گفت: ماشین اصلاحات مدتهاست در جا میزند و عقب می رود حالا بر چیدن آن چه اهمیتی دارد؟

نموزند کل رژیم آماج خشم و نفرت توده ها قرار نگیرد.

روشن است که خدمت گذاری بیدریغ در راه منافع ارتجاع حاکم بدون پاداش نمی ماند و به همین دلیل هم بهتر است برای درک ابعاد پاداش نظام اسلامی به نوکران و پا بوسان خود به بقیه مقاله مزبور توجه کنیم. در آنجا آمده است: اصلاحات باعث شد... قدیمی ترین چهره های اپوزیسیون در مسیری بدون بازگشت قرار گیرند که اکنون در برزخ میان فشار از سوی رادیکالهای اپوزیسیون از یک سو نپذیرفته شان و ناامیدی از ایجاد تغییرات اساسی برای فعالیت در درون کشور قرا گرفته اند... فشاری که به شکل خردکننده ای اکنون به امثال نگهدار و کشتگر وارد می شود. عملا یک لانه ایزوله مابین نظام و اپوزیسیون را پدید خواهد آورد که به عنوان یک فرصت قابل بهره گیری است.

یک لانه ایزوله و فرصتی جهت بهره گیری وحتما بهره گیری سربازان گمنام امام زمان! این است پاسخ جمهوری اسلامی به تمامی کسانی که برایش سینه چاک می دادند و از اصلاح پذیری اش دم می زدند. از این ور رانده و از آن ور مانده، این است حکایت خائنین به منافع مردم. حکایت تمامی کسانی که می خواهند در بساط جمهوری اسلامی بازی کنند. حکایت امروز اینان داستان آیندگانی است که ممکن است فردا تحت بهانه ها و عنوانهای دیگری دست مایه دغل بازیهای رژیم قرار گیرند. تاریخ جمهوری اسلامی به عنوان یک دیکتاتور امپریالیستی و رژیم متکی به سرنیزه نشان داده که این رژیم هیچگونه پتانسیلی جهت اصلاح ندارد و تنها راه برای بدست آوردن خواسته های حداقل مردم، همانا سرنگونی این رژیم می باشد. همانطور که می دانیم این رژیم حتی تحمل نایب امام خود را نیز نداشت، کسانی که این واقعیت ها را فراموش می کنند آینده ای جز یک لانه ایزوله در پیش ندارند.



موقعیتی در چارچوب نظام حاکم بودند. اما واقعیت این است که به دنبال حماسه سازی دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی از دوم خرداد سال ۷۶ امثال این افراد و نیروها چنان شیفته شعارهای فریبکارانه خاتمی مبنی بر حکومت قانون، جامعه مدنی و اصلاحات شده بودند که هر سخن برعلیه این تبلیغات دروغین و ریاکارانه را ناشی از دگماتیسم، آناشسیسم و چپ روی و یا پیروی از تئوری توطئه قلمداد می کردند. توده ای ها و اکثریتی ها و همچنین بخشهایی از سلطنت طلبان و جمهوری خواهان در این فاصله آنچنان بر طبل اصلاح پذیری جمهوری اسلامی می کوبیدند و از ضرورت حمایت از خاتمی سخن می گفتند که به واقع نمی شد بین مواضع آنها با مواضع بخشهایی از جناحهای درونی جمهوری اسلامی تفاوتی قائل شد. این نیروها ضمن هتاکي به کمونیستها و نیروهای مبارز و انقلابی و مخالفت با انقلاب و براندازی قهرآمیز رژیم، مردم را به دفاع از خاتمی و شرکت در خیمه شب بازی های جمهوری اسلامی تحت عنوان انتخابات دعوت کرده و به این توهم دامن می زدند که در چارچوب رژیم سراپا جنایت جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده مردم از طریق انتخابات وجود داشته و از این طریق مردم می توانند نمایندگان واقعی خود را جهت تاثیرگذاری بر روند حوادث در کشور تعیین نمایند. برخی از این نیروها در توجیه آستان بوسی ارتجاع حاکم تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند مرکز ثقل مبارزه به سمت تضادهای درونی رژیم کانالیزه گشته و وظیفه اپوزیسیون تقویت جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی جهت ایزوله کردن جناح محافظه کار یا تندرو می باشد. از نظر چنین نیروهایی اصلاحات ادعایی خاتمی تهدیدی واقعی برعلیه جناح ذوب در ولایت و استبداد ولایت فقیه بوده و به همین دلیل می بایست خاتمی و اصلاحات ادعایی اش را تقویت نمود و سمت اصلی حمله را متوجه جناح راست یا محافظه کار که به قول آنها هارتر و درنده خوتر می باشند نمود. خلاصه در این فاصله هرکجا جمهوری اسلامی به سرکوب مردم برخاست و جنایتی جدید آفرید این نیروها آن را به حساب جناح تندرو گذاشته و تلاش

آورده تا به کمک آنها توهم امکان اصلاح رژیم و نادرستی گفتمان براندازی مسلحانه را اشاعه و آن را به اثبات برساند. اما واقعیت به طور هرچه آشکارتری نشان می دهد که آبخشور اصلی تبلیغات برعلیه مشی انقلابی و ضرورت سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی از سوی یکسری از نیروهای باصطلاح مخالف جمهوری اسلامی از کجا آب می خورد. البته باید توجه داشت که فشار پروژه کلان اصلاحات تنها زمینه ای برای این نیروها فراهم ساخت تا با شدت هرچه بیشتری بر گفتمان غیرمسلحانه تاکید نمایند و الا این نیروها از قبل هم نه اعتقادی به حرکت قهرآمیز جهت سرنگونی رژیم داشتند و نه گامی در این جهت برمی داشتند. باید گفت که پروژه خاتمی فرصتی بود برای جریانات ملایم تر اپوزیسیون تا به عنوان طرفداری از اصلاحات برای رژیم خوش رقصی نمایند. در واقع، این از خواص پروژه خاتمی نبود که این نیروها را به رقص درآورد چرا که آنها به قول معروف نزده هم می رقصیدند.

نماینده جناح محافظه کار جمهوری اسلامی جهت بالا بردن امتیازهای پروژه کلان اصلاحات و دفاع از خاتمی مدعی می شود که فشار پروژه اصلاحات تا آنجا تاثیر گذاشت که: گروهها و افراد صف مقدم را تا سرحد تجدیدنظر طلبی (روزیونیسم) پیش برد و افرادی نظیر فرخ نگهدار رسماً از ایدئولوژی مارکسیسم انقلابی تبری حاصل کرده و نوعی مارکسیسم لیبرالی - پیراسته از دیدگاه نبرد طبقاتی (ماتریالیسم تاریخی) و یا نفی سرمایه داری را به جای آن بپذیرند. چریکهای فدایی اکثریت، راه توده و... همگی در این مسیر قرار گرفته ... اند. البته نمی توان خوش رقصی های امثال نگهدار در دفاع از خاتمی را به حساب پروژه اصلاحات گذاشت چرا که چنین افرادی از قبل هم انقلابی نبوده و همواره پابوس قدرت حاکم بوده اند و قدرت حاکم همواره از آنها جهت توجیه تئوریک اهداف و اعمال ضدانقلابی خود و لگدپرانی علیه نیروهای انقلابی سودجسته است. و اتفاقاً فرخ نگهدار و امثالهم سالها قبل از پروژه خاتمی از مارکسیسم انقلابی تبری جسته و در فکر کسب

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

تروریسم دستاویز گسترش سلطه امپریالیسم

آنچه که در زیر مشاهده می کنید، متن سخنرانی رفیق پولاد با عنوان "تروریسم، دستاویز گسترش سلطه امپریالیسم" می باشد که در تاریخ ۹ فوریه در مراسم یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در لندن ایراد شده است. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشهای جزئی، از صورت گفتار به نوشتار درآورده و با افزودن چند زیرنویس در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

اختیار امپریالیسم جنایتکار امریکا قرار می دهند. خلاصه در گردو خاکی که به پا گردید، تلاش شد سوالهای اصلی کمتر طرح شده و پاسخ های دروغین تا آنجا که ممکن است اشاعه یابد.

بدون شک اولین مساله ای که به ذهن هر کس خطور می کرد و میکند این مساله است که طرف دیگر این جنگ که دولتمداران امریکا آنرا جنگی طولانی می شمرند واز قرار مرز و محدودیتی هم ندارد کیست؟ و اساسا واقعه ۱۱ سپتامبر به وسیله چه کسانی و با چه انگیزه هایی سازمان یافته بود که حال چون برکتی الهی چنین مورد توجه هیات حاکمه امریکا قرار گرفته و دستاویز لشکرکشی به افغانستان و اعلام این موضع از سوی وزیر دفاع امریکا گشته که ما با یک جنگ دائمی سرو کار داریم که پایان آن معلوم نیست بواقع چه کسانی از این حالت جنگی و از این میلیتاریسم افسارگسیخته سود می برند.

پاسخ رسمی دولت امریکا به این سوال که واقعه ۱۱ سپتامبر به وسیله چه کسانی صورت گرفته است این ادعاست که بن لادن میلیاردر معروف عربستان سعودی در راس سازمان اسلام گرای القاعده این اقدام را سازمان داده است. با همین ادعاست که دولت امریکا ظاهرا جهت دستگیری او افغانستان را آماج بمبارانهای وحشیانه خود قرار داد.

البته تاکنون هیچ مدرک قابل استنادی در رابطه با این ادعا نه برای مردم امریکا و نه مجامع بین المللی ارائه نشده و آنچه هم تا کنون مطرح شده جز باعث تمسخر مردم تیزهوش و لاجرم رسوایی دولت امریکا نگشته است.

برای نمونه FBI پایس امریکا جهت اثبات این ادعا اعلام نمود که پاسپورت یکی از تروریستها را

به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر که به مرگ چند هزار نفر انجامید دولت امریکا فرصت را مغتنم شمرده و از آغاز اولین جنگ قرن بیست و یکم و جنگی که پایانی بر آن متصور نیست صحبت به میان آورد و سپس رئیس جمهور امریکا با وقاحت تمام جهان را مخاطب قرار داده و تهدید نمود که یا با ما و علیه تروریستها هستید و یا منتظر مرگ و نابودی باشید.

تبلیغات جهنمی امریکا در این زمینه و فضای رعب و وحشتی که این تبلیغات درصدد ایجاد آن بودند به واقع هم عده ای را ترساند و ما شاهد جبهه به زمین سائیدن افراد و نیروهای سیاسی بودیم که در ضمن ادعای پایبندی به مبارزه برعلیه دشمنان آزادی و دموکراسی، با موضع گیری خود در این زمینه درست به نکته ای گردن نهادند که امپریالیسم امریکا خواهان آن می باشد. برخی از این نیروها از جمله گفتند: دولت امریکا حق دارد که عاملین جنایت علیه مردمش را در هر کجای جهان تعقیب کند^(۱) به این ترتیب به اصلی ترین سازمانده و حامی تروریسم در سطح جهانی حق داده می شود که به بهانه مبارزه برعلیه باصطلاح تروریسم - دشمنی که خود آن را تعریف می کند- در سراسر جهان فعال مایشایی نماید؟ معلوم نیست که چنین نیروهایی با چنین استدلالهایی آیا به جمهوری اسلامی هم چنین حقی را می دهند یا نه و اگر نه چرا؟ و اگر دادن چنین حقی به رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی خود اوج ناحقی است. پس چرا با چنین دست و دل بازی این حق را در

۱. از اعلامیه علیه تروریسم برای جهانی بدون جنگ و ترور که از سوی کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی صادر شد. این کمیته از حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران تشکیل شده است.

با سپاس از همه رفقا و دوستانی که جهت گرامیداشت سی و یکمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و سومین سالگرد قیام بهمن، امشب در این مراسم حضور یافته اند. اجازه بدهید که قبل از پرداختن به بحث اصلی، خاطره فراموش نشدنی رزمندگان دلیر سیاهکل و توده های قهرمان قیام کننده در بهمن ۵۷ را گرامی داشته و براین نکته تاکید کنم که این دو واقعه رویدادهایی بزرگ در تاریخ مبارزاتی مردم ایران می باشند که گرچه سالهای طولانی ای از آنها می گذرد اما هنوز هم منبع الهام و سرچشمه تجربیاتی گرانقدر هستند. این تجربیات به بهای خون پاک ترین فرزندان این مرز و بوم و به بهای جان رزمندگانی که دست آمده است که در جریان زندگی و رزم خود نشان دادند که قلبشان جز برای ایجاد جامعه ای آزاد و رها از ظلم و ستم نمی طپید. امیدوارم که بتوانیم اصول تئوریک راهنمای حرکت این رزمندگان و جسارت و بی باکی توده های قیام کننده را دستمایه تحلیل شرایط کنونی و درک ویژگی های موقعیت فعلی بنمائیم.

همانطور که می دانید عنوان بحث امروز تروریسم دستاویز گسترش سلطه امپریالیسم می باشد. در این مبحث ما به تروریستی می پردازیم که این روزها همه جا درباره اش صحبت می شود و هیچ روزی نیست که رسانه های غرب در این زمینه خبری را برجسته نساخته و اذهان عمومی را نسبت به آن جابب ننمایند. تلاش ما در این بحث این است که با تکیه به فاکتها و اطلاعاتی که در نشریات خود غرب منعکس گشته چرایی و چگونگی سوءاستفاده دولت امریکا را از این مساله نشان داده و روشن سازیم که چگونه امپریالیسم امریکا تروریسم را دستاویز گسترش سلطه ضد مردمی اش نموده است.

در آوار به جا مانده از فروپاشی برجهای دو قلوی معروف نیویورک پیدا کرده است. اگر این دروغ را بپذیریم، باید قبول کنیم که پاسپورت مسببین واقعه ۱۱ سپتامبر از کاغذ مخصوص ساخته شده و پوشش ویژه ای داشته که در شعله های آن آتشی که صدها انسان را زغال نمود صحیح و سالم باقی مانده و یا آن پاسپورت حتما از خود اشعه ای صادر می کرده (۱!) که در میان هزاران تن آهن و سنگ و خاک فوراً ماموران FBI توانستند آن را پیدا کنند. مورد دیگر پیدا شدن کیف یکی دیگر از تروریستها در دستشویی فرودگاهی است که هواپیماهای مزبور از آنجا روبرو شده بودند.

باز اگر بپذیریم که این ادعا درست است و این کیف متعلق به هواپیماربایان می باشد پس در دوره طولانی ای که این افراد جهت این عملیات تدارک می دیدند حتما چیزهای بیشتری این ور و آن رو جا گذاشته اند که منطقی می بایست پیش از انجام آن عملیات ردهایی به پلیس و سازمانهای امنیتی آمریکا بدهد، پس چرا چنین ردهایی در کار نبوده و یا اگر بوده جهت جلوگیری از این اقدام وحشیانه به آنها پرداخته نشده است؟

خلاصه آنچه اکنون در رابطه با مسببین واقعه گفته شده جز ایجاد سوالهای بیشتر و رسوایی نتیجه ای برای دستگاه اطلاعاتی آمریکا نداشته است. از سوی دیگر روشن است که هیچ نیروی انقلابی به این کار مبادرت نکرده و نمی توانسته است بکند. نیروهای انقلابی اگر در شرایطی دست به عملیات نظامی می زنند در چارچوب یک استراتژی و هدف انقلابی و جهت جلب افکار عمومی به اهداف و برنامه های انسانی و مبارزاتی خودشان می باشد. برای نیروهای انقلابی هدف وسیله را توجیه نمی کند و آنها به دلیل اهداف انسانی خود نمی توانند به هر تاکتیک جنایتکارانه ای متوسل شوند. در شرایطی که نیروهای انقلابی به عملیات نظامی مبادرت می کنند تماما تلاش می شود تا به جان هیچ انسان بی گناهی صدمه ای وارد نشود. در حالیکه در این حادثه ما شاهد بودیم که چگونه تروریستها انسانهای بی گناه را به موشک تبدیل کرده و ساختمانهای مورد نظر خود را با چنین موشکهایی مورد حمله قرار دادند.

اجازه بدهید که همین جا جهت روشن شدن بیشتر

مساله به تجربه ای از چریکهای فدایی خالق اشاره کنم.

بدنبال رستاخیز سیاهکل رژیم شاه عکس ۹ فدایی را در همه جا توزیع کرد و برای سرشان صد هزار تومان جایزه تعیین نمود. یکی از این ۹ نفر رفیق احمد زبیرم بود. در مرداد سال ۵۱ رفیق زبیرم در یکی از خیابانهای تهران به محاصره ماموران ساواک درآمد و در جریان درگیری با آنها مجروح شد. نشریات خود رژیم شاه همان موقع گزارش دادند که در جریان این درگیری احمد که بر اثر اصابت گلوله مجروح شده بود به خانه ای پناه می برد و جهت بستن جراحت مزبور خواهان چادری از زن آن خانه می شود. و سپس ضمن پرداخت پول چادر، جهت حفظ جان صاحب خانه و جلوگیری از هرگونه صدمه ای به افراد خانواده آنها را به زیرزمین خانه هدایت کرده و آنگاه خودش در پشت بام به مقابله با ماموران ساواک پرداخته و قهرمانانه جان می بازد.

بواقع شیوه برخورد زبیرم با مردم انعکاسی از اهداف انسانی او و بیانگر روش درست و اصولی چریکها در برخورد با مردم بود. مقایسه این دو مورد خود گویای دره عمیقی است که بین اهداف و شیوه های عمل نیروهای انقلابی و ضدانقلابی وجود دارد. بواقع نیروهای انقلابی به هر شیوه ای که عمل می کنند از توزیع یک اعلامیه و نوشتن یک شعار تا سازماندهی پیچیده ترین عملیات نظامی اهداف انقلابی و انسانی را دنبال می کنند. آنها خواهان کسب حمایت معنوی توده ها، گسترش مبارزه برعلیه نیروهای سرکوبگر و کشاندن توده ها به صحنه اصلی نبرد جهت رهایی میباشند. در حالیکه وقایعی همچون ۱ سپتامبر جز جلب نفرت و انزجار جهانیان نمیتوانست نتیجه دیگری داشته باشد.

بنابراین ۱۱ سپتامبر تنها می تواند کار یک نیروی بی نهایت ارتجاعی باشد. نیرویی با اهداف ضدانسانی و سودپرستانه. نیرویی که برای رسیدن به اهدافش به هر وسیله ای متوسل می شود. فرض کنیم که این نیرو یکی از گروههای تروریست بنیادگرا باشد. مثل سازمان القاعده بن لادن. در اینجا این مساله مطرح است که چنین نیروی ارتجاعی برای دست زدن به یک چنین عملیات پیچیده ای که در طی آن ۴ هواپیما در آن واحد

در آمریکا و علیرغم همه کنترلهای امنیتی روبرو می شوند و دو هواپیما به برجهای دو قلو نیویورک و سومی به پنتاگون زده میشود باید از امکانات وسیع کار طولانی سازمان یافته و پوشش امنیتی بسیار بالایی برخوردار باشد و اصولاً قابل تصور نیست که چنین عملیاتی بتواند بدون پشتیبانی محافل قدرتمندی در خود آمریکا با موفقیتی در این حد پیش رود. شاید خود ادعای دولت آمریکا که بن لادن را سازمانده این عملیات معرفی میکند با توجه به این واقعیت که بن لادن خود از همکاران شناخته شده CIA می باشد به شناخت منشا قدرتهای پشتیبان عملیات ۱۱ سپتامبر کمک کند.

در دو دهه گذشته و در پروسه این که بن لادن، بن لادن شد روابط این فرد با سازمان امنیت عربستان سعودی و CIA روابط مخفی نبوده است. با توجه به نقش خاص این فرد در شکل دادن و حمایت از گروههای بنیادگرایی که در کشورهای مختلف فعالیت می کنند و اعمال تروریستی که به او نسبت داده شده است این رابطه بارها در خود مطبوعات آمریکا و غرب مطرح شده است و گاه حتی برخی از مقامات امریکایی نیز به این امر اذعان نموده اند.

جدا از روابط بین لادن با سازمان امنیت عربستان و CIA روابط او و خانواده اش با خانواده بوش و مناسبات اقتصادی آنها نیز امری نیست که در مطبوعات خود غرب طرح نشده باشد. برای نمونه بوش رئیس جمهور آمریکا با برادر بن لادن مشترکاً صاحب یک شرکت نفتی به نام اربوستواویل بوده اند.^(۲)

بنابراین چه روابط غیر قابل انکار بن لادن با سازمان امنیت عربستان و CIA و چه مناسبات اقتصادی او با یک سری از مقامات امریکایی^(۳) و

۲. اربوستو به زبان اسپانیایی یعنی بوش. در ضمن خانواده بوش و بن لادن مشترکاً کارلایل گروپ را در ۱۹۷۸ تاسیس کردند. این موسسه یکی از بزرگترین موسسات سرمایه گذاری خصوصی جهان به شمار می رود که میلیاردها دلار سرمایه دارد.

۳. در مطبوعات غرب از بوش رئیس جمهور سابق آمریکا، جیمز بیگر وزیر خارجه آمریکا در دوره ریگان و فرانک کارلوچی وزیر دفاع در دوره ریاست بوش (پدر) به عنوان مشاورین شرکتهای خانواده بن لادن نام برده شده است.

همچنین تأثیرات بزرگ واقعه ۱۱ سپتامبر در اقتصاد امریکا که بعداً به آن خواهیم پرداخت می تواند حساسیت هرکسی را نسبت به نقش محافل و نیروهای قدرتمندی در پشت سر مجریان آن طرح جلب نماید.

اجازه بدهید که جهت شناخت مسببین واقعی این حادثه فعلاً همین ادعای دولت امریکا مبنی بر اینکه بن لادن و سازمان القاعده اش در این رویداد مسئول می باشند را مبنای حرکت خود قرار دهیم. بنابراین باید دید که این بن لادن کیست؟ به خصوص که این اولین بار نیست که امریکا بن لادن را به عنوان مسبب یک اقدام تروریستی معرفی میکند. بن لادن فرزند یکی از ثروتمندان عربستان سعودی می باشد که روابط بسیار نزدیکی با خاندان حاکم بر عربستان داشت و به همین اعتبار به یک سری قراردادهای بزرگ ساختمانی دست یافت (از جمله بازسازی خانه کعبه). کار این شرکت آنچنان توسعه یافت که هم اکنون یکی از بزرگترین شرکت های ساختمانی با سرمایه ای معادل ۵ میلیارد دلار و ۴۰ هزار کارمند می باشد. خود بن لادن مهندس ساختمان از دانشگاه جدّه و یکی از نزدیکان شاهزاده فیصل ترکی است. فردی که از سال ۱۹۷۷ تا حدود اگوست ۲۰۰۱ رئیس سازمان امنیت عربستان بوده است.

در سالهایی که امریکا، مجاهدین افغان را علیه شوروی تجهیز و سازماندهی می کرد بن لادن در ارتباط با CIA به تدریج به یکی از مسئولین مهم پیشبرنده سیاست های امریکا در افغانستان تبدیل شد. فردی که میلیونها دلار بودجه سری در اختیارش بود و می بایست با این بودجه جهت مبارزه با شوروی سربازگیری کرده و مجاهدین افغان را تسلیح نماید. در این سالها او رسماً با گلبدین حکمتیار که پس از شکست شوروی از افغانستان مدتی نخست وزیر افغانستان شد همکاری می کرد و بتدریج از طریق تجارت اسلحه و مواد مخدر و روابط با عربستان و CIA از قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی بالایی برخوردار شد. به دنبال تغییر سیاست امریکا در افغانستان و حمایت امریکا از قدرت گیری طالبان جهت ایجاد یک قدرت مرکزی یکپارچه و قدرتمند در افغانستان بن لادن نیز به طالبان پیوست و همه قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را جهت پیشبرد این سیاست به

کار گرفت. بنابراین نگاهی به پرونده این فرد روشن می سازد که در تمامی این سالها بن لادن به عنوان یکی از نزدیکان رئیس سازمان امنیت عربستان و کارگزاران فعال CIA در جهت پیشبرد سیاست های امریکا در منطقه گام برداشته است. و درست تر است که اضافه کنیم که نه تنها در منطقه بلکه در سراسر دنیا و از طریق حمایت و شکل دادن به گروه های بنیادگرای اسلامی در چهار گوشه جهان. گروه هایی که براساس سیاست امپریالیستها جهت نفوذ در جنبش های مردمی و به انحراف کشاندن این جنبشها همچون قارچ در اینجا و آنجا روئیده شدند(!) بنابراین ساده لوحی محض است که ما فکر کنیم بن لادن صرفاً مسلمانان دو آتشفشان است که به دلیل احساسات مذهبی خود و تفکرات بنیادگرایانه اش به تشکیل گروهی دست زده تا با کفر و کفار مبارزه نماید. آنهم در شرایطی که به عینه دیده و می بینیم که سازماندهی و تقویت جریانان اسلامی چه به خاطر مبارزه با شوروی سابق که زیر لافه کمونیسم حرکت می کرد و چه جهت سرکوب انقلاب ضد امپریالیستی مردم منطقه و تضعیف نیروهای انقلابی و کمونیست سیاست رسمی امریکا بوده است. (۳) سیاستی که دیروز خمینی را در ایران به سرکار آورد و امروز با پروژه ملایم و بن لادن اهداف خود را به پیش میبرد.

همانطور که گفتم روابط بن لادن با سازمان های جاسوسی و وابستگی او به این سازمانها آنچنان آشکار است که نه می توان آن را انکار نمود و نه می توان آن را نادیده گرفت. از سوی دیگر دولت امریکا خود بن لادن را مسبب یک سری اقدامات تروریستی بر علیه منافع امریکا معرفی کرده است و در واقعیت هم در جریان این حوادث برخی از تاسیسات امریکا نابود گشته و تعدادی از شهروندان امریکا کشته شده اند. این تناقض و یا بهتر است بگوئیم این فریبکاری نواستعماری برخی از افراد و نیروهای سیاسی را بر آن داشته است تا جهت حل تناقض فکری خود مدعی شوند که بن لادن سگی است که زنجیر پاره کرده و حال به گاز

۴. از مراکش و تونس تا افغانستان و ایران و از پاکستان تا اندونزی و فیلیپین همه جا ما شاهد این هستیم که امریکا این سیاست یعنی تقویت گروه های بنیادگرای اسلامی را به اشکال مختلف پیش برده است.

گرفتن ارباب خود مشغول شده است. (۳) براساس این نظر ما با یک فرانکشتین روبرو هستیم. حتماً نام فرانکشتین را شنیده اید. او پزشکی بود که با هدف ساختن انسان، هیولایی آفرید که بعدها از کنترل او خارج شد و بالاخره هیولای فرانکشتینی سازنده اش را از بین برد. اما این تئوری که امریکا فرانکشتینی آفریده که حال از کنترل او عاجز است با واقعیت انطباق ندارد.

وقتی که می پذیریم که بن لادن و سازمان القاعده اش ساخته و پرداخته دستگاه های امنیتی خود امریکاست و این جریانات در چارچوب دسیسه های نواستعماری و جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی خلق شده اند آنگاه باید بدانیم که حضور و نفوذ دستگاه اطلاعاتی امریکا در سازمان القاعده محدود به یک نفر نبوده و به هیچ وجه سازمان های اطلاعاتی سرنوشت خود و سیاست های مورد نظر خود را به سرنوشت یک فرد گره نمی زنند. آنها نه تنها از هر فردی سود می جویند بلکه تلاش میکنند در تمامی نهادها و ارگان های چنین سازمان هایی مهره های خود را جای دهند تا کل سرمایه گذاری شان با تغییر موضع فلان فرد از بین نرود.

حال که بحث به اینجا رسید اجازه بدهید که به تجربه دیگری اشاره کنم. همین واقعیت را میتوان در رابطه ای که سازمان اطلاعاتی شوروی با سازمان معلوم الحال اکثریت و کادرها و اعضایش در زمان اقامت آنها در شوروی سابق ایجاد نموده بود مشاهده نمود. همانطور که در کتاب 'خانه دایی یوسف' که به وسیله یکی از اعضای سابق این سازمان اکثریت، رهبری این تشکیلات را دور زده و خود با اعضای این سازمان منتشر شده آمده است سازمان جاسوسی شوروی 'کاگ ب' (KGB) علیرغم رابطه رسمی اش با رهبری سازمان مستقلاً

۵. در مقاله 'جنگ، کشتار بربریت نظام سرمایه داری' مندرج در نشریه کار شماره ۳۶۷ 'اقلیت' آمده است که: 'تمام قدرتهای جهان سرمایه داری و ... تمام قدرت سیاسی اقتصادی و مالی و امنیتی و پلیسی و جاسوسی خود را به خدمت گرفته اند تا مرتجعاً به نام بن لادن را که توسط خود سازمان جاسوسی امریکا برای کشتار مردم افغانستان در جنگ داخلی سازماندهی شد و حالا زنجیر پاره کرده و خودش را گاز گرفته است، دستگیر کنند'

تماس می گرفته است. و با تطمیع و تهدید از آنها می خواسته که جهت پیشبرد سیاستهای شوروی با سازمان اطلاعاتی این کشور همکاری نمایند. تلاشی که از قرار بی تأثیر هم نبوده و باعث شده تا برخی از اعضای سازمان مزبور به "کاگ ب" (KGB) بپیوندند. به اعتراف رهبری سازمان مزبور حتی اعتراض آنها به رهبران حزب کمونیست شوروی و سازمان جاسوسی آن نتوانست جلوی این اقدام را بگیرد. (۸) آیا همین تجربه نشان نمی دهد که سازمانهای جاسوسی صرفا به روابط رسمی خود با یک سازمان و وجود مهره هایی در راس آن اکتفا نکرده بلکه می کوشند مهره های خاص خود را در نهادها و ارگانهای مختلف آن قرارداد و کل تشکیلات مزبور را زیر کنترل خود درآورند. آیا تجربه فضاحت بار اکثریتی ها در شوری سابق نشان نمی دهد که دستگاههای اطلاعاتی هیچ وقت سرنوشت خود را به یک رابطه گره نمی زنند. در نتیجه در رابطه با مناسبات بن لادن و گروه القاعده با CIA هم باید همین واقعیت را در نظر گرفت و دانست که به فرض هم که فردی قصد گسست از روابط گذشته خود داشته باشد از طریق عوامل نفوذی دیگر به راحتی به کناری گذاشته شده و کل جریان همچنان زیر هدایت اربابان واقعی خود باقی می ماند. بنابراین نمیتوان در رابطه با بن لادن و امثال او به این نز تکیه نمود که اگر هم روزی روابطی با فلان سازمان جاسوسی داشته حال این روابط را زیر پا گذاشته و برعایه آنها بپاخواسته است چرا که اگر اینطور بود می بایست شاهد تنش هایی در سازمان القاعده و تلاش ماموران دیگر آمریکا در این سازمان جهت برکناری او می بودیم. اتفاقا فاکتهایی وجود دارد که تداوم رابطه بن لادن با آمریکا را مطرح می کنند. اجازه بدهید که نظراتان را به گزارش نشریه فیگارو در این زمینه جلب کنم.

نشریه فیگارو به تاریخ ۲۹ اکتبر گزارش داد که درست دو ماه قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر بن لادن برای معالجه به بیمارستان آمریکایی دبی رفته و نماینده CIA در این منطقه روز ۱۳ جولای به ملاقات او می رود. جالب است که این مقام CIA این ملاقات را به مقامات بالای خود گزارش می کند. آنچه که فیگارو نقل کرده اتفاقا مربوط به

ع. گفتگو با فرخ نگهدار مترجم در نشریه آرش آبان ۸۰

دوره ای است که دولت آمریکا و پاپس بین المللی در تعقیب بن لادن بودند و حتی شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای درباره دستگیری او صادر کرده و دولت آمریکا به همین بهانه به اصطلاح پایگاه او در افغانستان را موشک باران کرده بود. همانطور که می دانید به دنبال انفجارهای بزرگی که در سفارت خانه های آمریکا در نایروبی و اسلام آباد در سال ۱۹۹۸ رخ داد دولت آمریکا بن لادن و گروه او را مسبب این انفجارات که به مرگ بیش از ۲۰۰ نفر انجامید معرفی کرد. در آن زمان دولت آمریکا خواهان دستگیری بن لادن شد و چون پایگاههای او در افغانستان قرار داشت و طالبان از تحویل او خودداری کرد ابتدا شورای امنیت سازمان ملل طبق قطعنامه ای خواهان استرداد او شد و به دلیل عدم همکاری طالبان، افغانستان را تحریم نمود و آمریکا نیز پایگاههای بن لادن را موشک باران کرد.

آیا همین فاکت نشان نمی دهد که رابطه بن لادن با CIA هیچوقت قطع نشده و تمامی تبلیغات دولت آمریکا مبنی بر ضرورت دستگیری او دروغی بیش نبوده است؟ آیا همین واقعیت عمق دسیسه های امپریالیستی در رابطه با بن لادن جهت توجیه سیاستهای امپریالیستی را آشکار نمی کند و نشان نمی دهد که فرانکشتین ادعایی آنچنان هم که برخی ادعا میکنند زنجیر پاره نکرده و همچنان روابط خود را با اربابانش حفظ نموده است.

اجازه بدهید که این قسمت را جمع بندی کرده و به بخش بعدی بپردازم. واقعه ۱۱ سپتامبر کار نیروهای به غایت ارتجاعی بوده است. کسانی که به این کار مبادرت کرده اند بدون پوشش امنیتی محافظ قدرتمندی در خود آمریکا قادر به این کار نبودند. حتی اگر ادعای آمریکا مبنی بر نقش بن لادن در این امر را بپذیریم با توجه به روابط نزدیک این فرد با دستگاههای اطلاعاتی بازهم روشن می گردد که نیروهای مشوق و پوشش دهنده این حادثه جز محافظی قدرتمند در خود آمریکا نبوده اند.

حال باید دید که چه محافظی عملا از این حادثه سود بردند و از قبل آن چه نیروهایی میلیاردها دلار به جیب زدند و این حادثه هموار کننده راه چه سیاستهایی شد؟ روشن شدن این امور بدون شک

به شناخت واقعیتهای پشت پرده کمک کرده و در عین حال نشان خواهد داد که هیات حاکمه آمریکا چگونه این حادثه را دستاویز تشدید قدرت طلبی خود در سطح جهان قرار داده است.

یکی از نتایج ۱۱ سپتامبر تعطیل یک هفته ای بورس نیویورک بود. به گزارش مطبوعات آمریکا وقتی که این بورس مجددا فعالیت اش را آغاز نمود حدود دو میلیارد دلار از ارزش سهام آن کاسته شده بود. اما در میان این سقوط بهای سهام که صاحبان سهام و شرکتهای بسیاری را متضرر ساخت همگان شاهد بودند که بهای سهام کارخانجات اسلحه سازی و قیمت طلا بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. روشن است که در همین مورد که البته تنها مورد نمی باشد چه کسانی میلیونها دلار به جیب زدند. این امر به سوالاتی دامن زد و یک سری از سهامداران در جستجوی پاسخ برآمدند و کار به آنجا رسید که رئیس بانک مرکزی آلمان اعلام کرد براساس تحقیقات این بانک روشن گشته که بیش از ۱۱ سپتامبر معاملات مشکوکی بر سر طلا و نفت و نیز سهام شرکتهای هواپیمایی و بیمه انجام گرفته است. واقعیتی که پرده از ماهیت نیروهایی بر می دارد که خود را برای استفاده از حوادثی این چنین آماده کرده بودند

از سوی دیگر می دانیم که به دنبال این واقعه کنگره آمریکا به سرعت یک بودجه ۴۰ میلیارد دلاری در اختیار دولت بوش قرار داد که از این مبلغ به گزارش مطبوعات آمریکا حدود ۱۵ میلیارد دلار مستقیما و فورا در اختیار پنتاگون قرار گرفت. اما علیرغم این مبلغ کلان این وزارت خانه با توجه به برنامه ها و تهاجمات نظامی که به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر در دستور قرار گرفته است بازهم خواهان بودجه بیشتری می باشد.

افزایش بودجه پنتاگون به طور طبیعی یعنی گسترش حوزه های نظامی و از جمله افزایش خرید تسلیحات نظامی که خود به معنی رونق صنایع نظامی می باشد. در شرایطی که اقتصاد آمریکا با بحرانی روبه رشد روبرو بوده و به ادعای مراکز اقتصادی خود آمریکا، اقتصاد این کشور وارد رکود شده بود، راه اندازی صنایع نظامی از نظر بخشی از

هیات حاکمه موثرترین راه مقابله با آن رکود به شمار می رفت.

واقعیت این است که سیر نزولی رشد اقتصادی آمریکا تقریباً از حدود یک سال قبل از ۱۱ سپتامبر شروع شده بود. کاهش تجارت، نبود تقاضای کافی جهت تولیدات انجام شده باعث رشد مازاد تولید گشته و این امر خود به کاهش تولید و افزایش نرخ بیکاری انجامیده بود. تا آنجا که نرخ بیکاری به ۵ درصد افزایش یافت. بدون شک یکی از عوارض بحرانهای اقتصادی در نظام سرمایه داری اوج گیری اخراجهای کارگری و افزایش ارتش ذخیره کار می باشد. به همین دلیل با اوج گیری بحران در اقتصاد آمریکا شرکتهای مختلف شروع کردند به اخراج کارگران. برای نمونه جنرال الکتریک ۷۵۰۰۰ کارگر را اخراج کرد و جنرال موتور ۱۵۰۰۰ نفر را از شغلهايشان محروم ساخت. براساس گزارش مطبوعات آمریکا در این فاصله تقریباً ۷۰۰ هزار تا یک میلیون نفر به تعداد بیکاران افزوده شد. همه این واقعیات نشانه بارزی از اوجگیری بحران در اقتصاد آمریکا بود. جهت جلوگیری از رکود اقتصادی فدرال رزرو آمریکا در فاصله کوتاهی ۸ بار نرخ بهره را کاهش داد و آن را به ۲/۵ درصد رساند امری که در ۴۰ سال گذشته بی سابقه بود و خود گویای رشد ابعاد رکود در اقتصاد آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر می باشد. اما این اقدامات آن طور که انتظار می رفت و یا ادعا می شد نتوانست جلوی حرکت اقتصاد آمریکا به سوی رکود را سد نماید. افزایش تولیدات فروش نرفته، کاهش نرخ سود، پائین آمدن تولید ناخالص داخلی نسبت به پیش بینی های انجام شده، افزایش کسری بودجه دولتی و رشد روزافزون بیکاری تداوم یافت و همه اینها از بحرانی خبر می دادند که هر روز ابعاد وسیع تری می یافت. بحرانی که باعث سقوط تدریجی بازارهای بورس گردید.

واقعیت این است که چشم انداز تیره وضعیت اقتصادی نمی توانست محافل و دارو دسته های مختلف بورژوازی در آمریکا را به تلاش جهت مقابله با این وضع جهت حفظ موقعیت برتر اقتصادیشان نیندازد. و می دانیم که جنگ یکی از راههای شناخته شده بورژوازی جهت مقابله با بحرانهای اقتصادی است. تعمق روی این واقعیتهای آشکار میکند که ۱۱ سپتامبر چه برکتی برای هیات

حاکمه آمریکا در برداشته و چگونه در خدمت توجیه گسترش ماشین جنگی موجود و مهمتر از آن به کار انداختن آن قرار گرفت!

میلیتاریسم و جنگ همواره یکی از راههای شناخته شده جهت مقابله با بحران اقتصادی است و برای نظام سرمایه داری که تاریخ اش با خون نوشته شده البته این امری طبیعی است. به وسیله جنگ بر بحرانهای اجتماعی ناشی از نابسامانیهای اقتصادی نظام سرمایه داری سرپوش گذاشته می شود و با افزایش سرمایه گذاری در صنایع نظامی چشم انداز خروج از بحران در مقابل اقتصاد بحران زده قرار می گیرد. اگر به تاریخ سرمایه داری نظر بیندازیم می بینیم که چگونه این نظام با دامن زدن به جنگهای ارتجاعی به مقابله با بحرانهای اقتصادی خود برخاسته است. در مورد آمریکا اگر نخواهم زیاد دور بروم از بحران بزرگ ۱۹۲۹ به این طرف هر بحران بزرگ اقتصادی در این کشور با توسل به جنگی خونین پاسخ داده شده است.

از جنگ جهانی دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام تا جنگ خلیج هیات حاکمه آمریکا همواره با توسل به جنگ، مشکلات خود را حل و فصل کرده است. و امروز هم اگر می بینیم که بدنبال ۱۱ سپتامبر این چنین بر طبل جنگ می کوبند و از جنگی صحبت می کنند که پایانی بر آن متصور نیست جز تاکید بر همین راه حل نیست. به واقع آن محافلی در طبقه حاکمه آمریکا که راه مقابله با اوضاع کنونی را دامن زدن به جنگ می دانند همان کسانی هستند که از رویدادهایی مثل ۱۱ سپتامبر سود می برند. به واقع باید گفت که آنها اساساً به چنین رویدادهایی جهت توجیه سیاستهای خود نیازمند بودند.

اینکه افغانستان کشور کوچکی که به دلیل بیش از ۲۰ سال جنگ به خرابه ای تبدیل شده به یکباره چنین مورد هجوم قدرت بزرگ نظامی جهان قرار می گیرد و چنین وحشیانه بمباران می شود. نه به دلیل مبارزه با تروریسم و نابودی اسلام سیاسی بلکه به خاطر گسترش میلیتاریسمی است که به وسیله آن می خواهند با بحرانهای اقتصادی خود مقابله نمایند. بواقع اگر هدف سقوط طالبان و دستگیری بن لادن بود، نه جنگی در این ابعاد لازم بود و نه بمبارانهایی به این شدت ضروری می آمد.

همه می دانند و این امر پنهانی نیست که طالبان خود در چهارچوب سیاست آمریکا و مصالح برخی شرکتهای نفتی آمریکایی (نظیر یونیکال Unical) (۱) به وسیله ارتش پاکستان شکل گرفت. این واقعیت آن چنان آشکار است که حتی چندی پیش بی نظیر بوتو که زمان شکل گیری طالبان نخست وزیر پاکستان بود اعتراف نمود: فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسی ها بود، مدیریت آن را آمریکایی ها کردند. خرج آن را سعودی ها پرداختند و من اسباب اجرای آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم (لوموند ۳۰ سپتامبر) خوب در شرایطی که طالبان خود دست ساز آمریکا است پس نیازی هم به چنین لشکرکشی برای سقوط آن وجود ندارد. تنها کافی بود ارتش پاکستان حمایت خود را از پشت سر طالبان بردارد. رژیم هایی مثل طالبان روزی که حمایتهای اربابانشان را از دست بدهند مثل برف در مقابل آفتاب تابستان آب می شوند و به زمین می روند همانطور که دیدیم شدند.

سقوط رژیم شاه نیز تجربه دیگری است که روشن ساخت که چگونه وقتی که شاه حمایت آمریکا و امپریالیستها را از دست داد یک روز هم نتوانست تخت و تاج شاهی را نگهدارد و در مقابل اصرار گماشتگان احمق اش که او را به مقاومت و عدم ترک کشور تشویق می کردند با ذلت تمام می گفت آخر چه مقاومتی مگر نمی دانید که سفیر آمریکا منتظر است که من فقط روز خروج را مشخص کنم!!

این تجربه نشان می دهد که چنین رژیمهایی وقتی که حمایت قدرتهای حامی خود را از دست می دهند با چه خواری و ذلتی مجبور به ترک صحنه می شوند تا صحنه بوسیله مهره های جدیدی پر شود که به نظر می رسد که در اوضاع و احوال جدید مجریان بهتری جهت اجرای سیاستهای امپریالیستی می باشند.

۷. یونیکال یکی از شرکتهایی بود که قصد داشتند با کشیدن لوله ای، نفت و گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان به آبهای پاکستان رسانده و به بقیه جهان صادر کنند. در آن زمان که طالبان زمینه اجرای این طرح را مهیا می کرد. یونیکال از پشتیبانان رسمی این دارو دسته جنایتکار بود. در ضمن باید دانست که فرانک چینی معاون بوش یکی از مسئولین یونیکال می باشد.

بررسی لشکرکشی امریکا به افغانستان و بمبارانهای سنگین این ارتش در افغانستان از زاویه نظامی خود گویای این واقعیت است که مساله امریکا نه نابودی طالبان و دستگیری بن لادن بلکه رسیدن به اهداف بزرگ تری بود. و گرنه برای شکست طالبان که نه آنچنان ارتش بزرگ و مجهزی داشت و نه از تاسیسات نظامی بزرگی برخوردار بود نیازی به پرتاب بمبهایی به وزن ۶۸۰۰ کیلو نبود. چنین بمبهایی ممکن است در مقابله با ارتشهای بزرگی همچون ارتشهای روسیه، چین و آلمان و فرانسه کارایی داشته و در چنین جنگهایی هموارکننده راه پیشرفت نیروی نظامی باشد اما در مقابله با ارتشی که حتی توانایی یک پرواز جنگی نداشت و قدرت آتش اش حتی به مراکز پرتاب موشک امریکا نمی رسید و فاقد هرگونه استحکامات نظامی و یا پل و جاده قابل توجهی بود چه نیازی به آن بمبها بود. بواقع این بمبارانها نه جهت نابودی طالبان بلکه جهت ترساندن مردم جهان و قدرت نمایی در مقابل رقبای احتمالی و هموار کردن راه حضور مستقیم امریکا در منطقه بود و از سوی دیگر وسیله ای جهت آزمایش و مصرف آنها و تسهیل شرایط بازتولیدشان.

همانطور که می دانید در تاریخ سرمایه داری بارها اتفاق افتاده که بورژوازی جهت مبارزه با رکود اقتصادی اش میلیونها تن گندم و قهوه و شکر و کالاهای دیگر را به آتش کشیده و حال در افغانستان بورژوازی امپریالیستی با بمبهایش انسانها را به آتش میکشد تا امکان رونق صنایع نظامی اش را فراهم کند.

واقعیت این است که میلیتاریسم و کوبیدن بر طبل جنگ راه حل بورژوازی امریکا در مقابله با بحران اقتصادی این کشور می باشد که در عین حال از آن گسترش حوزه های نفوذ افزایش قدرت خود در سطح جهان را تعقیب می کند. براین اساس جنگ با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی تنها توجیه گر پیشبرد این سیاست بوده و اساسا جهت پیشبرد چنین سیاستهایی است که تبلیغات امپریالیستی از آنها چنین دشمنان قدرتمندی ساخته است.

اجازه بدهید که به این بحث با جلب توجه تان به یک نکته پایان دهم. واقعیت این است که تروریسم و بنیادگرایی اسلامی علیرغم حضورشان در صحنه

سیاسی جهان دشمنان واقعی امریکا نیستند. آن طور که دستگاههای تبلیغاتی امریکا در تلاش اند تا نشان دهند. واقعیت این است که امریکا در جهت توجیه سیاستهای جنگ، طلبانه و تجاوزکارانه اش خود به وجود یک دشمن حتی دشمنی خود ساخته نیازمند است. این امر از این واقعیت ناشی شده که به دنبال سقوط شوروی سیمای دو قطبی جهان تغییر کرد. امریکا به عنوان بزرگترین قدرت نظامی جهان با زرادخانه ای بزرگ بدون دشمنی که وجود چنین زرادخانه ای را توجیه نماید، باقی ماند. این واقعیت باعث شد که در خود امریکا صداهایی جهت ضرورت کوچک کردن ماشین جنگی امریکا بلند شود. و بدنبال آن و با توجه به نقشی که این زرادخانه در اقتصاد امریکا دارد سیاستمداران دست به دشمن سازی مصلحتی زدند تا با تکیه بر آن دشمن یا دشمنان بتوانند وجود زرادخانه عظیم خود را نه تنها توجیه نمایند بلکه آن را گسترش نیز بدهند. به همین دلیل ما در دهسال گذشته شاهد بودیم که چگونه کشورهای یاغی، بنیادگرای اسلامی، کشورهایی که در تلاش اند به سلاح شیمیایی دست یابند و تروریسم به عنوان چنین دشمنانی مطرح و مورد استفاده قرار گرفتند.

یک روز سیاست موشک سازی جمهوری اسلامی (۸) توجیه ضرورت طرح سپردفاع موشکی می شود و روز بعد تلاش جهت دستیابی سلاح اتمی فلان کشور باعث ضرورت گسترش سلاحهای اتمی امریکا می گردد. حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر که سببهای اقتصادی و نظامی امریکا را مورد حمله قرار داد در خدمت پاسخگویی به نیاز فوق الذکر امریکا قرار گرفت و تروریسم با همه برکاتش برای امپریالیسم امریکا امروز وارد صحنه شده است. دشمن بی چهره و بدون سرزمین و در عین حال قدرتمند و گسترده در تمامی جهان. این دشمن بر برکت که دیگر خیال سیاستمداران امریکایی را برای مدتی از ایجاد دشمنهای مصلحتی

۱. علیرغم تبلیغات مبالغه آمیز غرب در رابطه با قدرت موشکی جمهوری اسلامی واقعیت این است که برخی از این موشکها کوتاه زمانی پس از پرتاب منفجر شدند. از سوی دیگر به گزارش مجله "الحوادث" چاپ لندن برغم تبلیغات دولت اسرائیل در رابطه با خطر موشکی جمهوری اسلامی در گزارش های ارتش اسرائیل از موشکهای جمهوری اسلامی به عنوان "کوله های موتوردار" نام برده شده است!!

راحت کرده است کار بردهای وسیعی دارد. به بهانه وجود این دشمن امریکا امیدوار است که بتواند با خیال راحت نقش زاندارم جهان را ایفا کرده و به بهانه جنگ بی پایان هر جا لازم دید بر طبل جنگ بکوبد.

براستی هم تا نظام سرمایه داری وجود دارد نمیتوان پایانی بر جنگ و تروریسم متصور شد. اما باید تاکید کنم در مقابل واقعیت های وحشتناکی که امپریالیستها ایجاد کننده آن هستند واقعیت دیگری هم وجود دارد و آن اینکه قدرت امپریالیستها در مقابل توده های ستمدیده جهان و مبارزات وقفه ناپذیر آنان مطلق نیست و توده های تحت ستم در سراسر جهان با حرکت در جهت نابودی نظام سرمایه داری قادرند به جنگ با تروریسم برای همیشه پایان دهند و همین واقعیت وظیفه نیروهای انقلابی را روشن می سازد و نشان می دهد که باید با تمام توان در جهت افشای دسیسه های نواستعماری گام برداشت و اجازه نداد امپریالیستها این سازماندهندگان و حامیان واقعی تروریسم افکار عمومی را به انحراف کشیده و به بهانه حق مقابله به مثل و تحت عنوان مجازات عاملین تروریسم به کشور گشایی پرداخته و سلطه جابرانه خود را گسترش دهند.

مبارزه با تروریسم در واقع اسم رمزی جهت دخالت مستقیم امریکا در کشورهای دیگر و گسترش سلطه مستقیم خود می باشد. سلطه ای که مانع اصلی پیشرفت و ترقی جوامع بشری است و تنها با نابودی آن است که امکان رهایی و آزادی مهیا می گردد.

رزمندگان سياهکل در جهت تحقق همین هدف سلاح بر گرفتند و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ به همین دلیل پرچم آنها را برافراشتند. امروز وظیفه تک تک ماست که دسیسه های نواستعماری را نقش بر آب ساخته و در همین جهت گام برداریم.



پیام چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام شکوهمند بهمن

در سی و یکمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و بیست و سومین سالگرد قیام پرشکوه بهمن، قبل از هر چیز یاد پرافتخار تمامی رزمندگان سیاهکل و یاد سترگ یکایک توده های پیاخاسته ای را گرامی می داریم که در جریان این دو رویداد بزرگ تاریخی در نبرد برعلیه سلطه امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران جان باختند.

۳۱ سال پیش در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ با حمله متهورانه چریکها به پاسگاه زندانمری سیاهکل، شعله های نبرد مقدسی برافروخته شد که ۸ سال بعد در تداوم آن پایه های حاکمیت ستمگرانه شاه مزدور در هم کوبیده شد و توده های مسلح قیام کننده با الهام از آموزشها و شعارهای رزمندگان سیاهکل، بساط یکی از خونخوارترین رژیمهای دیکتاتور در تاریخ معاصر ایران را به زباله دان تاریخ افکندند. در این تردیدی نیست که این رویدادهای عظیم، هریک نقشی تعیین کننده در تکامل و رشد سطح آگاهی انقلابی توده ها و جنبش مبارزاتی آنان ایفا کرده اند. تاثیرات و درسهای این دو رویداد چنان است که برغم گذشت سالیان مدید، همچنان الهام بخش مبارزات توده های انقلابی می باشند که با هدف استقرار آزادی و عدالت اجتماعی در جامعه تحت سلطه مایک دم از مقاومت و پیکار برعلیه امپریالیسم و ارتجاع باز نایستادند.

امروز توده های تحت ستم و بویژه کارگران و رنجبران همچنان برای تحقق خواسته های اصلی خود درگیر یک پیکار دلیرانه و خونین با یکی دیگر از تبهکارترین مظاهر سلطه امپریالیستی در ایران یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی هستند. رژیمی که برای حفظ صیانت نظام جابرانه سرمایه داری وابسته و تامین منافع طبقه بورژوازی وابسته و اربابان امپریالیست شان در طول ۲۳ حاکمیت خویش از دست زدن به هیچ جنایاتی فروگذاری نکرده و با برقراری یک دیکتاتوری مطلق العنان در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زندگی مردم، حیات توده های

تحت ستم ما را هرچه فزونتر در چنگال اسارت بار خویش گرفته و به سوی فقر و نابودی سوق داده است. در سالهای اخیر به موازات ارتقاء روحیه اعتراضی و رزمندگی در میان توده های ستمدیده ایران و رشد فزاینده اعتراضات موج وار توده ای، طبقه حاکم علاوه بر سرکوب قاطعانه هر حرکتی، بخصوص آنجا که بوی شکل گیری تشکل از این حرکات به مشام برسد، سعی در کنترل اوضاع با تمسک به روشهای گوناگون نموده و با فرستادن مهره هایی چون خاتمی فریبکار به میدان و تبلیغ حول افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی، "جامعه مدنی"، "اصلاحات" و ... کوشیده است تا در جلوی این مبارزات سد ایجاد کند. با بلند کردن پرچم فوق، رژیم جمهوری اسلامی کوشیده است به اشاعه توهمات در میان توده ها دامن زند که مطابق آنها گویا حصول خواسته های اساسی مردم و نیل به آزادی و دمکراسی در یک پروسه تدریجی با حفظ چهارچوب نظام گنبدیده و دیکتاتوری موجود امکان پذیر است. و برای نیل به این هدف کافی است تا توده های به جان آمده به جای اعتراض و مبارزه به دنبال سید خندان و شعارهای دهان پرکن او روان شوند. تمامی رویدادها و وقایع سالهای اخیر در صحنه جامعه ما موید آن هستند که استراتژیست های نظام روی این تاکتیک سرمایه گذاری عظیمی کرده اند. رو کردن کارت خاتمی و شعارهای دهان پرکن ولی فریبکارانه اصلاحات، "جامعه مدنی" و ... به اعتراف خود دست اندرکاران رژیم حاصل یک بررسی استراتژیک و همه جانبه از وضع موجود و سلاحی برای سرکوب مبارزات مردم بوده و اصولاً به هدف درهم شکستن جنبشهای توده ای و مبارزات مردم است که امپریالیستها و مزدورانشان در ایران را وادار شده اند تا دست به دامان افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی گردند و در پیکر پوسیده و فرتوت فریبکارانی نظیر خاتمی بدمند تا کل نظام ارتجاعی حاکم را از زیر ضرب مبارزات توده ها خارج کرده و چند صباحی بر عمر آن بیافزایند. از سوی دیگر استفاده از کارت خاتمی در بحبوحه فضای مسمومی صورت گرفت که مرتجعین حاکم

شروع به سازماندهی یک هجوم ایدئولوژیک جدید به جنبش مقاومت توده ها کردند. در جریان این هجوم، اعمال قهر انقلابی برعلیه قهر ضدانقلابی حکومت توسط توده ها در همه جا زیر نام "خشونت" تقبیح شد. انقلاب به ریشخند گرفته شد. در حالیکه حکومت ضدخلقی با سلاح به اصطلاح "گفتگوی تمدنها"، "جامعه مدنی" و "دمکراسی" و ... و با لبخندهای فریبکارانه "سیدخندان" مشغول ترور و کشتار انقلابیون، معترضین و توده های به پاخاسته بود، مرتجعین ضدانقلابی، توده ها را به خویشستن داری، تقدیم گل به جای گلوله و رها کردن سرنوشت خویش به دست جناحی از دشمنان نشان در هیات حاکمه ضدخلقی جمهوری اسلامی تشویق می کردند. بدون شک این فریبکاری و توهم پراکنی به دلیل قدرت متمرکز در پشت آن به درجات مشخصی نقش منفی خود را بر جنبش انقلابی و بویژه بخش روشنفکری آن برجای گذارد. اما از آنجا که نارضایتی های عمیق اجتماعی و شورشهای خشونت بار و حق طلبانه کارگری و توده ای در کشور ما اساساً انعکاس مستقیم تضادهای عمیق طبقاتی و ناشی از سلطه اهریمنی امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته اند، از آنجا که رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی - با خاتمی و یا بدون خاتمی - نه می خواهد و نه میتواند با پاسخ گویی به خواسته های توده ها در جهت حل و یا حتی تخفیف این تضادها گام بردارد، در نتیجه تاکتیک فوق خیلی سریع تر از آنچه که بسیاری انتظارش را داشتند، نقش برآب گشت و چهره دیکتاتوری عریان جمهوری اسلامی که می کوشید این بار با خنده های خاتمی خود را استتار کند، هرچه عیان تر هویدا شد. واقعیتی که مبارزات دلاورانه توده ها نقش اساسی در آن بازی کردند.

در این میان هنگامی که به وقایع چند ساله اخیر می نگریم، می بینیم که بسیاری از دوستان نادان خلق و سازشکاران که مسحور تبلیغات دروغین دشمنان خلق شدند، به جای اتکاء به توده ها و قدرت و مبارزات آنها، در طول این سالها در مواجهه با جنبش های خودبخودی توده ها، هریک با استناد به فاکتهایی نظیر عدم وجود سازمانهای

رهبری کننده و ... جنبش های خودبخودی و موج وار توده ها را تحقیر کرده و آنها را بی سرانجام و بی آینده و یا ائتلاف انرژی خطاب می کردند. نسخه آنها برای مردم به جان آمده ، انتظار و نشستن به امید بروز معجزه از کشکول جمهوری اسلامی و غرق شدن در مرداب بازی های درونی رژیم بود. اما پراتیک اجتماعی و جنبش مبارزاتی توده ها در طول این مدت حقیقت بسیار برجسته تری را به اثبات رسانید. در طول چند سال گذشته به رغم اشاعه تمامی توهمات و تبلیغاتی که در حمایت از افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی و معجزات خاتمی سازمان یافت ، تداوم مبارزات کارگران ، زحمتکشان ، جوانان، زنان، دانشجویان و معلمان و گرایش روزافزون این مبارزات به اعمال قهر انقلابی ، پته تمامی فریبکاری های مربوط به اصلاح طلبی و اصلاح طلبان را بر روی آب ریخت. اعتراضات و اعتصابات گسترده و موج وار کارگری، شورش های توده های زحمتکش در شهرها و روستاها، مبارزات کم نظیر دانشجویان ، زنان و بالاخره معلمان هرچند که تماما با سرکوب رژیم حاکم پاسخ گرفتند، اما بسیار سریعتر از آنچه که مرتجعین تصور می کردند خاتمی و دارو دسته او را به یک کارت سوخته تبدیل کردند. مبارزات قهرمانانه و خود جوش توده ای و شعارهای آنها، ورشکستگی مدافعان جنبش باصطلاح اصلاح طلبی را در شرایط بقای نظام دیکتاتوری ، به سرعت برهمگان و حتی بر بخشهایی از خود حاکمیت آشکار ساخت. کار به جایی رسید که امروز بار دیگر تکرار زمزمه های اعلام خطری که از سوی مبارزات مردم برعلیه کلیت نظام متوجه است، به کابوس تمام دارو دسته های حکومتی تبدیل شده است. آیا هیچ عاملی به غیر از وقوع اعتصابات خودجوش و قهرآمیز کارگری در گوشه و کنار کشور که در طی آنها کارگران با بستن جاده ها و درگیر شدن با مزدوران رژیم ، در حالی که گوشزد می کردند که از مرگ ابائی ندارند و فریاد می زدند مارا بکشید و از این زندگی ذلت بار نجات دهید! می توانست با نمایش عمق ماهیت استثمارگرانه نظام حاکم، رسوایی رژیم جمهوری اسلامی و دولت خاتمی را تسریع کند؟ آیا هیچ عاملی به اندازه حرکت قهرمانانه توده های دانشجوی که در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۹ در اوج شعار پراکنی های اصلاح طلبان به قیام برخاستند و فریاد زدند :

وای به روزی که مسلح شویم! می توانست پرده از چهره سرکوبگر خاتمی فریبکار بدرد و ورشکستگی کلیت رژیم حاکم و ظرفیت تحمل او را که با صدور فرمان سرکوب این جنبش در راس شورای عالی امنیت ملی رژیم، ماهیت واقعی شعارهای فریبکارانه اش را نشان داد، به نمایش بگذارد؟ آیا چیزی به جز مبارزات وقفه ناپذیر روشنفکران ، نویسندگان آزاده و مردمی و زنان مبارز در گوشه و کنار کشور می توانست ماهیت ارتجاعی مدافعان تزهایی را نشان دهد که از بوجود آمدن دموکراسی و آزادی در زیر چکمه های خونین یکی از جلادترین رژیمهای تاریخ معاصر دم میزدند؟ آنها که با بی مایگی تمام ، ضمن استناد به انتشار حساب شده چند روزنامه که حتی تداوم انتشار آنها هم تحمل نشد و یا با استناد به تخفیف سختگیری های مربوط به حجاب زنان ، زنجیرهای ارتجاعی گران بسته شده به دست وپای نیمه از جامعه را نادیده می گرفتند؟ و بالاخره آیا هیچ چیز جز جنبش عظیم و قهرمانانه معلمان مبارز ایران که در حالیکه کمرشان در زیر تعدیات نظام و رژیم حاکم خم شده است به جلوی مجلس به اصطلاح اصلاح طلب جمهوری اسلامی رفتند و فریاد زدند: ما از هیچ چیز نمی ترسیم! و مرگ با عزت را به زندگی با ذلت را ترجیح می دهیم! ، معلمانی که نمایندگان فریبکار مجلس را هو کردند و رئیس به اصطلاح اصلاح طلب آن را به باد ناسزا گرفتند، معلمانی که حرکت های اعتراضی آنها به سوی دفتر ریاست جمهوری خاتمی معتدل با کتک و ضرب و شتم و دستگیری پاسخ گرفت ، می توانست در افشای وسیعتر نظام دیکتاتوری حاکم و رژیم جمهوری اسلامی و مدعیان اصلاح آن از درون، نقش ایفا کند؟

واقعیت این است که توده های مبارز در شرایط بحرانی جامعه تحت سلطه ما، از امتیاز وجود یک سازمان انقلابی کمونیستی که بتواند با متشکل کردن و بسیج توده ها بر مبارزه دلاورانه آنها تاثیر گذاشته و با پیشبرد یک برنامه انقلابی، این مبارزات را برعلیه کلیت نظام استثمارگرانه موجود جهت دهد، محرومند. اما باید دانست که اگر امیدی هم به پیدایش و شکل گیری چنین سازمانی باشد، بدون شک آن را باید در دل همین مبارزاتی جستجو کرد که امروز در جامعه ما توسط توده های به پاخاسته به پیش می رود. این مبارزات بستری است که به نوبه خود می تواند به امر شکل گیری یک سازمان و رهبری انقلابی کمک کند.

بررسی تجارب مبارزاتی کارگران و توده های محروم در تاریخ معاصر نشان می دهد که ۳۱ سال پیش، رزمندگان سیاهکل، انقلابیون کمونیستی که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در پروسه یک کار طولانی و عمیق تئوریک و عملی بنیان گذاردند، خود در شرایط فقدان یک رهبری و تشکل انقلابی در دل مبارزات دلاورانه مردم ما پرورده شدند. آنها از درون جنبش مقاومت توده ها شکفتند و بر بستر همان جنبش با نظر و عمل خود یکی از گرانبهارترین صفحات تاریخ جنبش انقلابی مردم ما را رقم زدند. بکوشیم در سالگرد رستاخیر و قیام پرشکوه توده ای، درسهای این دو رویداد بزرگ تاریخی را دستمایه پیشرفت مبارزات قهرمانانه توده ها برای نیل به آزادی و عدالت اجتماعی سازیم.

گرامی باد خاطره کمونیستهای رزمنده سیاهکل! درود بر شهدای به خون خفته قیام شکوهمند بهمین نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - بهمن ۱۳۸۰

گزارشی از مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن

در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۰۲، به دعوت چریکهای فدایی خلق ایران - واحد لندن مراسم یادمان سیاهکل و قیام پرشکوه توده ای بهمن ماه در لندن برگزار شد.

این مراسم با یک دقیقه سکوت به یاد جاوید رزمندگان سیاهکل و جانبازان گرانمایم بهمن آغاز شد. پس از اعلام برنامه، با همکاری هنرمندان دعوت شده چند ترانه سرود انقلابی اجرا گردید. جمعیت حاضر در سالن با تکرار این ترانه سرودهای پرشور، دوستان هنرمند را همراهی کردند.

بخش بعدی برنامه به سخنرانی رفیق پولاد تحت عنوان ترورریسم، دستاویز گسترش سلطه امپریالیسم اختصاص یافت. رفیق سخنران در ابتدا ضمن بزرگداشت یاد رزمندگان کمونیست سیاهکل و جانبازان قیام بهمن به بررسی نظرات موجود در مورد فاجعه ۱۱ سپتامبر پرداخت و در ادامه با تشریح مفصل زمینه های اقتصادی- سیاسی این رویداد به اثبات این واقعیت پرداخت که طبقات و نیروهایی که از عواقب این فاجعه و منافع اقتصادی- سیاسی آن بهره مند شده اند، امپریالیستها و بویژه طرفداران گسترش صنایع

نظامی و تسلیحاتی در دولت امریکا هستند و لشکرکشی امریکا به افغانستان نه برای مبارزه با تروریسم که در جهت توسعه سلطه امپریالیستی در منطقه و در سطح بین المللی صورت گرفته است. (لازم به توضیح است که متن کامل این سخنرانی در همین شماره پیام فدایی به چاپ رسیده است) سخنرانی رفیق پولاد با استقبال گرم جمعیت حاضر روبرو شد و با پایان آن، بخش اول برنامه یادمان سیاهکل و قیام بهمن نیز خاتمه یافت.

در قسمت بعدی برنامه، نخست دکلمه ای در وصف رزمندگان جاوید سیاهکل و توده های قیام کننده خوانده شد. سپس اشعاری از شاعر انقلابی، سعید سلطانپور توسط یکی دیگر از رفقا قرائت گردید. در قسمت بعدی برنامه متن پیام همبستگی جبهه آزادیبخش خلقهای انقلابی ترکیه DHKC با چریکهای فدایی خلق قرائت شد و در انتهای برنامه بار دیگر دوستان هنرمند به صحنه آمدند و قطعات زیبایی از موسیقی فارسی و فولکلورهای محلی را اجرا کردند. با پایان برنامه این دوستان، مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن پایان یافت. لازم به ذکر است که در مراسم بزرگداشت این دو رویداد بزرگ تاریخی، جمع وسیعی از ایرانیان مقیم لندن شرکت کردند.

اعتراض به سفر خاتمی به اتریش

در اعتراض به سفر خاتمی رئیس جمهور رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به اتریش، از سوی کمیته اعتراض به سفر خاتمی در تاریخ ۱۱ و ۱۲ مارچ دو تظاهرات ایستاده در شهر وین برگزار شد. شرکت کنندگان در این حرکات اعتراضی، با شعار دادن بر علیه رژیم جمهوری اسلامی به تبلیغ و افشگری در مورد جنایات این رژیم و رئیس جمهورش در حق کارگران و توده های زحمتکش ایران پرداختند. در فراخوان این تظاهرات، ضمن اشاره به مختصری از کارنامه سیاسی خاتمی و نقش او در کل نظام، گوشه ای از تبهکاری های جمهوری اسلامی و رئیس جمهور فریبکارش برای افکار عمومی افشا شده بود. در این اطلاعیه آمده است که ما اطمینان داریم رژیم متکی به

ترور، شکنجه، زندان، اعدام و سنگسار جمهوری اسلامی پایدار نخواهد ماند و علیرغم حمایت محافظان امپریالیستی، از جمله دولت اتریش و نیروهای استحاله طلب وطنی از آن، به دست توانای توده های مردم سرنگون شده و آزادی واقعی در پرتو حاکمیت کارگران و زحمتکشان تحقق خواهد یافت.

شایان ذکر است که کمیته اعتراض به سفر خاتمی از نیروهای زیر تشکیل شده بود:

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در اتریش، سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی، فعالین سازمان فدائیان- اقلیت، نیروهای مستقل و مترقی، آکسیون کمونیستی - م.ل و هماهنگی ضدامپریالیستی.



به یاد جاوید شهدای اسفند

این جا فوآهان دیدار مردانی هستیم که آوازی سفت دارند.
 مردانی که هیون را رام می کنند و بر رودخانه ها ظفر می یابند.
 مردانی که استخوان هانشان به صدا در می آید
 و با دهان پراز فورشید و پفماق می فوانند....
 (فدریکو گارسیا (اورکا)

سحرگاه ۱۱ تا ۱۳ اسفند ۱۳۵۰ (اول تا سوم مارس ۱۹۷۲)، ۱۹ ستاره، ۱۹ کمونیست انقلابی، چریکهای فدایی خلق رفقا مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، حمید توکلی، اسدالله مفتاحی، یحیی امین نیا، علی نقی آرش، مجید احمدزاده، غلامرضا گلیویی، سعید آرین، مهدی سوالانی، عبدالکریم حاجیان سه پله، مناف فلک تبریزی، محمد تقی زاده چراغی، بهمن آرننگ، جعفر اردبیل چی، اصغر عرب هریسی، علیرضا نابدل، حسن سرکاری و اکبر موبد در برابر جوخه های تیرباران رژیم مزدور شاه قرار گرفتند و با شراره های آفتابی وجودشان آسمان تیره میهن را روشنایی بخشیدند.

یادشان گرامی و راه سرخشان پر رهرو باد!

تداوم جنایات و حشیانه دولت اسرائیل بر علیه مردم فلسطین

طرف چند هفته اخیر اقدامات سرکوبگرانه و تجاوزات نظامی رژیم اشغالگر اسرائیل بر علیه توده های تحت ستم فلسطینی اوج تازه ای یافته است. در طول این مدت روزی نبوده است که نیروهای نظامی اسرائیل با وحشیگری تمام به مناطق مسکونی در اراضی فلسطینی حمله نکنند و با آفریدن جنایات سبوعانه به کشتار و آواره کردن مردم محروم دست نزنند. در جریان این حملات، دهها تن از توده های تحت ستم فلسطین و منجمله کودکان و زنان کشته شده اند. صدها واحد مسکونی در اردوگاههای آوارگان محروم فلسطینی توسط حملات هوایی و زمینی ارتش اسرائیل بر سر ساکنان بی دفاع آن ویران شده است. ارتش جنایتکار اسرائیل با استفاده از تمام امکانات نظامی نظیر هواپیماهای جنگنده، تانکها و هلی کوپترهای خویش به طور روزمره تمامی اراضی باصطلاح در کنترل دولت خودگردان فلسطین را زیر حمله قرار داده و با کشتار غیرنظامیان، حمله به بیمارستانها، با ارتکاب به اعمال تروریستی، اعدام جوانان و ربودن فعالان انتفاضه سعی در درهم شکستن قیام مردم فلسطین و مقاومت توده های به پا خاسته بر علیه رژیم صهیونیستی می کند. با این حال هیچکدام از وحشیگری های رژیم صهیونیستی و رئیس دولت آن یعنی آریل شارون - این جنایتکار جنگی و جلاد خلق فلسطین - قادر به مرعوب کردن توده های رزمنده فلسطین و امحاء مقاومت آنها نشده است. به شکلی که برغم تمامی جنایات ارتش اسرائیل هر روز ما شاهدیم که چگونه توده های قیام کننده از پیرو جوان با امکانات بسیار ابتدایی در مقابل تانکهای ارتش اسرائیل صف می بندند و به مقابله با حملات متجاوزین می پردازند. این مقاومتها دلاورانه در شرایطی به وقوع می پیوندند که اکثریت اراضی باصطلاح متعلق به دولت خودگردان فلسطینی هم اکنون در اشغال نیروهای سرکوبگر اسرائیلی است. مجموعه این اوضاع بحرانی بار دیگر مساله فلسطین و رژیم اشغالگر اسرائیل را در مرکز توجه افکار عمومی قرار داده است.

در یک سوی صحنه اوضاع کنونی رژیم صهیونیستی اسرائیل و دولت سرکوبگر آریل شارون قرار گرفته اند که همچنان تحت حمایتهای وسیع مادی و معنوی امپریالیسم امریکا هستند. البته دولت شارون با یک بحران فزاینده اقتصادی-سیاسی در داخل اسرائیل دست و پنجه نرم می کند. مطابق آمار منتشره در اسرائیل اکنون بیکاری به بالاترین رقم خود در سالهای اخیر رسیده است. بی ثباتی سیاسی و تداوم تنش با مردم فلسطین هرچه بیشتر به گسترش نارضایتی عمومی از دولت منجر شده و موجبات مهاجرت روزافزون یهودیان به کشورهای غربی را فراهم آورده است. در این حال مخالفتهای دائم التزاید نظامیان با درگیری های نظامی در مناطق عربی به مشکل دیگری برای دولت شارون بدل شده تا جائیکه اخیرا هزار تن از نظامیان اسرائیلی در تظاهراتی بر علیه دولت اعلام کردند که مخالف عملیات نظامی تلافی جویانه بوده و از خدمت در ارتش در مناطق اشغالی امتناع خواهند کرد. در این حال دولت اسرائیل برای منحرف کردن افکار مردم از مشکلات داخلی سعی می کند تا هرچه بیشتر با آتش افروزی در مناطق اشغالی توجه توده ها را از مسایل داخلی به دشمن خارجی معطوف سازد. این دولت اکنون در مواضع رسمی خود نه تنها حتی طرح صلح غیردمکراتیک و ناعادلانه موسوم به "طرح صلح اسلو" که باصطلاح قرار بود مبنای روابط مذاکرات طرفین باشد را قبول ندارد بلکه خواهان تسلیم بی قید و شرط دولت خودگردان فلسطین به شرایط ظالمانه و اسارت بار اسرائیل است. دولت شارون بویژه پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، اوضاع را مساعد تشخیص داده و با استفاده روزافزون از نیروی نظامی و فشار سیاسی بر جنبش فلسطین می کوشد زیر نام کارزار امپریالیستی مبارزه با تروریسم ضمن جلب هرچه بیشتر حمایت محافل امپریالیستی در امریکا از این موقعیت برای تحکیم هرچه بیشتر مواضع غیرعادلانه و ضد خلقی دولت اسرائیل بر علیه اعراب و فلسطینی ها استفاده کند.

در سوی دیگر این مناقشه تشکیلات فرمایشی

دولت خودگردان فلسطین زیر رهبری عرفات قرار دارد. گردانندگان این دولت کاریکاتوری نیز که در جریان پیمان صلح امپریالیستی اسلو تولد یافته نشان داده اند که برای آنها نه مصالح خلق فلسطین و تامین شرایط حق تعیین سرنوشت این خلق، که حفظ قدرت و تکیه بر امپریالیستها و محافل بین المللی قدرت در الویت قرار دارد.

اما از سوی دیگر به دلیل وجود یک جنبش رادیکال توده ای و تداوم انتفاضه، دارو دسته عرفات نیز نه جرات و نه قدرت تسلیم بی قید و شرط به خواستههای ظالمانه دولت اسرائیل را دارند. در چنین شرایطی این دارو دسته سازشکار نه تنها کوچکترین گامی در جهت بهبود اوضاع اقتصادی-سیاسی توده های فلسطینی برنداشته اند بلکه تا آنجا که توانسته اند با دعوت مردم به جان آمده به خویشتن داری و جلوگیری از تسلیح عمومی، از تعمیق مبارزات آنها جلوگیری کرده و در عوض به گدایی امتیاز برای خود، از امپریالیسم امریکا و صهیونیستها پرداخته اند. اتفاقا وجود همین شرایط به نیروهای مرتجع و ضدانقلابی و دارو دسته های سیا ساخته نظیر حماس، حزب الله و شرکاء امکان داده تا با برخورداری از حمایتهای وسیع رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بکوشند با اعمال خود جنبش انقلابی خلق فلسطین را به بیراهه ببرند. این دارو دسته ها با اتکاء به اسلام و مذهب به شدت کوشیده اند که تضاد خلق فلسطین با امپریالیسم و صهیونیسم را با تضاد بین قوم یهود و عرب جایگزین کرده و با طرح تفکرات ارتجاعی و نژادپرستانه ای نظیر ریختن یهودیان به دریا و... عملیات تروریستی خود بر علیه توده های بیگناه یهودی و کشتار غیرنظامیان بی دفاع در جریان عملیات های انتحاری در قلب اسرائیل را توجیه کنند. امری که به نوبه خود بر پیچیدگی اوضاع کنونی افزوده است. مجموعه این اوضاع باعث شده بار دیگر زمزمه های نیاز به یک "طرح صلح" جدید از سوی امپریالیستها و سایر مرتجعین برای باصطلاح برقراری آرامش و صلح بلند شود. این تحولات در شرایطی به وقوع می

و اسباب تداوم اعمال سرکوبگرانه بر علیه مردم فلسطین را فراهم می سازند. وقایع اخیر یکبار دیگر نشان میدهند که مساله فلسطین همانگونه که ما بارها تاکید کرده ایم، برخلاف نظر سازشکاران از طریق هیچگونه راه حل امپریالیستی و طرحهای باصلاح صلح ساخته و پرداخته امپریالیستها قابل حل نیست. و چنین طرحهایی اگر هم توسط تمامی امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعین ذینفع و سازشکاران ضدانقلابی در باصلاح رهبری جنبش خاق فلسطین مهر تأیید بخورند، به دلیل آنکه حقوق دمکراتیک توده های فلسطینی در آن منظور نشده، کوچکترین صلح واقعی و پایدار را برای خلقهای منطقه به بار نخواهند آورد.

صلح واقعی در فلسطین درگرو برقراری شرایط آزاد و دمکراتیک برای خلقهای تحت ستم این کشور جهت تحقق حق تعیین سرنوشت شان می باشد. در شرایطی که مانع اصلی فرآیند هرگونه فضای دمکراتیک در منطقه همانا سلطه اقتصادی سیاسی و نظامی امپریالیسم و صهیونیسم است، در نتیجه تنها راه برقراری قطعی دمکراسی و حق تعیین سرنوشت و بالتبع نتیجه یک صلح دائم و پایدار بین خلقهای محروم منطقه درگرو نابودی این سلطه، سرنگونی رژیم صهیونیستی و تحکیم و گسترش اتحاد مبارزاتی بین خلقهای فلسطین و اسرائیل و بویژه طبقه کارگر زحمتکش دو کشور است.

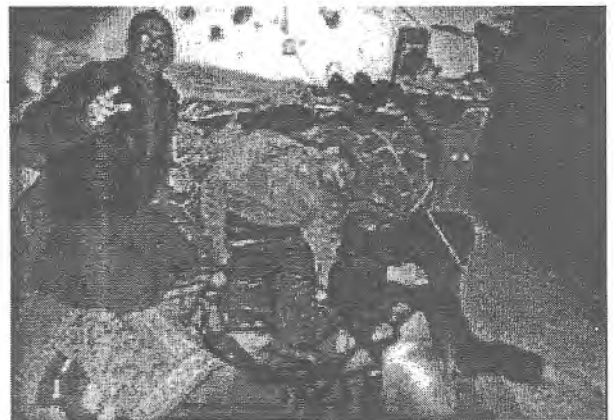


مهار جنبش قهرآمیز توده های قیام کننده فلسطینی طرح ریزی شده بود و طبیعتاً نمی خواست کمترین نیازها و حقوق اقتصادی - سیاسی توده های فلسطینی را تأمین کند، در نتیجه بن بست آن بسیار زود عیان گشت. عیان شدن ماهیت امپریالیستی و غیرعادلانه این صلح و عدم اعتنای اسرائیل به تعهدات آبکی خود در روند صلح به همراه اقدامات ضدانقلابی و سرکوبگرانه تشکیلات خود گردان فلسطین بر علیه توده های بیباخته، موجب تشدید قیام توده ای در سرزمینهای اشغالی گشته و در نتیجه این طرح صلح امپریالیستی خود به پایه ای جهت تشدید درگیری میان فلسطینیان و دولت اشغالگر اسرائیل تبدیل گشت. از حدود ۱۶ ماه پیش، یعنی با شعله ور شدن دوباره قیام فلسطینیان تا کنون حداقل ۸۹۴ فلسطینی و ۲۵۰ اسرائیلی در نتیجه درگیری های متفاوت جان خود را از دست داده اند، خانه و کاشانه هزاران فلسطینی ویران شده و خانواده های بسیاری آواره گشته اند و فشارهای اقتصادی و سیاسی هرچه فزونی بر آنها وارد شده است.

اوضاع بحرانی کنونی در فلسطین و منازعه ای که هر روز در جریان آن در اثر تشدید وحشی گری های ارتش اسرائیل تعداد بیشتری از توده های محروم فلسطینی جان می بازند، قبل از هرچیز چهره ضدخلقی و سرکوبگر امپریالیستهای را نشان می دهد که با حمایتهای وسیع خود از دولت اشغالگر اسرائیل، تمامی اعمال جنایتکارانه صهیونیستها بر علیه توده های محروم را تأیید کرده

پیوندند که همه می دانند چند سال پیش در ادامه توافقات موسوم به 'صلح اسلو' که به ابتکار امریکا صورت گرفت، قرار شد که زیرنام اعطای زمین در مقابل صلح، تشکیلاتی با نام دولت خودگردان فلسطین به رهبری یاسر عرفات کنترل بخشی از اراضی غیرمهم و غیراستراتژیک اشغالی را در دست گیرد و به این ترتیب وجود یک دولت فلسطینی برای توده های فلسطینی و اسرائیلی 'صلح' به ارمغان بیاورد. اما همانگونه که از آغاز این توافقات هویدا بود عمر این 'صلح' دیری نپایید. در واقع تشدید درگیریها و تعمیق بحران کنونی در مناطق فلسطینی نتیجه طبیعی و منطقی روند باصلاح صلحی است که چند سال پیش توسط امپریالیستها، صهیونیستها، مرتجعین منطقه و با همکاری دارو دسته یاسر عرفات طرح ریزی و ریاکارانه به جای یک صلح دمکراتیک و متضمن منافع خلقهای زحمتکش فلسطین و یهود به آنها تحمیل شد. در آن زمان، شناسایی دولت خود مختار فلسطین در ازای حذف شعار نابودی اسرائیل توسط 'ساف' و اعطای مشتی زمینهای غیر استراتژیک و سریعاً قابل اشغال به تشکیلات خودمختار در مقابل صلح و قطع هرگونه عملیات مسلحانه بر علیه اسرائیل مضمون طرحی را تشکیل می داد که با آب و تاب توسط امپریالیسم امریکا و شرکاء، زیرنام 'صلح' دمکراتیک و دائمی در منطقه مطرح شد و به عنوان راه حل 'پایان' مناقشات اعراب و اسرائیل عرضه گشت. بدیهی است از آنجا که این طرح صلح، اساساً برای استحکام و تأمین امنیت دولت صهیونیست اسرائیل و فریب و

جلوه هایی از وحشیگری های ارتش اشغالگر اسرائیل



گزارشی درباره بی عدالتی سیستم قضایی در آمریکا (۱)

بوجود آمده. بسیاری از ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکا، برای کسب سود اضافی از کار زندانیان استفاده میکنند، در حالیکه این قربانیان از نژادپرستی افراطی، کتک، شکنجه، سوءاستفاده جنسی و حتی کشته شدن توسط نگهبانانشان در رنج اند. یک نمونه از زندان دولتی "کورکوران" کالیفرنیا نقل می کنیم. مامورین زندان باندهای زندانیان را همچون گلابدیاورها به جان هم انداختند تا بر سر نتیجه آن شرط بندی کنند. و دست آخر، این زدو خورد را با شلیک گلوله به زندانیان پایان دادند. این مجموعه صنعتی - زندانی چندمیلیارد دلاری، همه چیزی را در خود دارد، از تجارت شو و وب سایت گرفته تا سفارش خرید از روی کاتالوگ و وسایل تزئینی برای نوجوانان و غیره.

این صنعت حتی یلو بیجز خاص خود را هم دارد و تمامی این ها بر کار کسانی مبتنی است که براساس معیارها سرمایه داری اروپایی نباید هیچوجه در زندان باشند.

صنایع زندان فدرال (FPI) که نام تجاری اش UNICOR است، کالاهای تولید شده توسط زندانیان را هم صادر می کند و هم به تمامی نمایندگان فدرال اش در سراسر ایالات متحده می فروشد. FPI بیش از ۱۵۰ کالای مختلف را در ۹۹ کارخانه در ۱۶ زندان (۱۹ تای دیگر در راه است) در ۳۰ ایالت تولید میکند. FPI سی و پنجمین پیمانکار بزرگ دولت فدرال است و درست یک رده بعد از IBM قرار می گیرد و از هرگونه مقررات فدرال کارگاهی معاف است. زمانی که زندانیان به دلایل بهداشتی از کار با کاشی های آزیست در نوسازی یک مرکز پزشکی ارتش سر باز زدند، تهدید شدند که یا کار را بپذیرند و یا به زندان انفرادی بروند. در ژانویه ۲۰۰۰، چهار هزار زندانی سینگ سینگ و آگرین هاون نیویورک به اتهام آن که ۸۵ نفر از آنان به توطئه برای به راه اندازی اعتصاب متهم شده بودند، به مدت دو هفته در زندانهای در بسته قرار گرفتند. این ۸۵ نفر هم در زندان های مختلف پراکنده شدند و آنهایی که اعلامیه اعتصاب در جیب

صنعتی غرب دارد. این ایالت بیش از تمامی فرانسه، آلمان، بریتانیا، ژاپن و هلند زندانی دارد که جمعیت آنها در مجموع یازده برابر کالیفرنیاست.

بر طبق آمارهای رسمی، در ایران به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت ۲۲۰ نفر زندانی وجود دارد. در حالی که این رقم در آمریکا ۷۲۷ است. بطور کلی جمع سیستم دادگاه جنایی در آمریکا شامل آنها که در زندان هستند، و آنها که با قول شرف به بازگشت در بیرون به سر می برند و آنها که به خاطر اولین ارتکاب جرم با تخفیف آزاداند حدود ۶ میلیون نفر است. طی بیست سال گذشته، هزار زندان جدید ساخته شده و با وجود این، زندانها دوبرابر ظرفیت خود زندانی نگهداری می کند.

زندانیان که ۷۵ درصد آن ها را سیاهان و اسپانیایی تبارها تشکیل می دهند، مجبورند که برای ساعتی ۲۰ پنس و حتی ۷۵ سنت در روز کار کنند. آنها همه چیز از عینک و مبلمان منزل تا لوازم یدکی اتومبیل و نرم افزار کامپیوتر را تولید میکنند. و این امر به اخراج هزاران نفر از نیروی کار طبقه کارگر آمریکا و کاهش دستمزد آنها منجر شده. در زندان "سولداد" کالیفرنیا، زندانیان لباس کاری تولید می کنند که به آسیا و السالواد صادر می شود. این کالاها بسیار ارزانتر از کالاهای مشابه که در السالواد یعنی فقیرترین کشور در نیمکره غربی تولید می شوند به فروش می رسند. گزارش ماه مه ۹۹ وال استریت جورنال به طور خلاصه می گوید، در حالیکه گرانترین کارگران بخش خصوصی، شغل خود را نه به خاطر کار زندان از دست می دهند، ارجاع کار به باصرفه ترین تولید کنندگان به نفع اقتصاد کشور است. وال استریت جورنال در گزارش فوریه ۲۰۰۰ می نویسد: زندانیان از محاسبات مربوط به اشتغال در کشور حذف شده اند. و از آنجا که اکثر زندانیان از نظر اقتصادی محروم اند و ضمناً فاقد مهارت هم هستند، زندانی کردن این همه آدم، تعداد زیادی از شهروندان کمتر کارآ را از برابری انداخته است. به عبارت دیگر این گزارش نشان می دهد که چگونه راه حل عملی در مقابل تهدید شورش بالقوه توده های بیکار

برابری در مقابل قانون یکی از پایه های مفهوم بورژوازی از دموکراسی است. قانون که همچون نیروی بی طرف خود را نشان می دهد، همه مردم را صرفنظر از جایگاهشان در جامعه به طور یکسان تحت تاثیر قرار می دهد و علاوه بر این از آنجا که قانون توسط نمایندگان خود مردم انشاء شده، نهایتاً بر خاسته از اراده خود مردم تلقی می شود. اما آنچه که در انتخابات اخیر آمریکا عرضه شد، کاملاً خلاف این تصور را به اثبات می رساند. واقعیت آن است که قانون باید روابط اقتصادی و منافع طبقه حاکم از این روابط را منعکس کند و در خدمت آن قرار گیرد. در غیر این صورت، قانون با روابط مالکیت اساسی در تضاد قرار میگیرد و بنیان اقتصادی جامعه را مورد تهدید قرار می دهد. به علاوه، راههای گوناگونی وجود دارد که از طریق آنها، قانون نوشته شده مورد تفسیرهای گوناگون مقامات قرار می گیرد.

دولت، که در دست طبقه ای است که بر روابط اقتصادی جامعه سلطه دارد، نه بی طرف است و نه می تواند بی طرف باشد. همین طور دولت، ابزار منافع خصوصی ویژه اشخاص قدرتمند خاصی نیست. در جامعه ای که بر روابط تولیدی بورژوازی با تضاد طبقاتی آشتی ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا مبتنی است، روبنا نمی تواند چنین روابط تولیدی را حفظ و اجباری نسازد. و این بدان معنی است که استثمار و ستم اقشار وسیع مردم و خشونت گسترده ای که لازمه ابدی کردن و دفاع از سیستمی است که در خدمت منافع طبقه حاکم است، الزامی است.

طبقه حاکم آمریکا بزرگترین نیروی کار اجباری کارگاهی را در جهان بوجود آورده است. آمارها نشان می دهند که ایالات متحده هم اکنون دارای دو میلیون زندانی است (در مقایسه با یک میلیون در سال ۱۹۹۴). این زندانیان به منبع میلیاردها دلار سود بدل شده اند.

ایالات متحده نیم میلیون زندانی بیش از چین دارد که جمعیتش پنج برابر آمریکاست. تنها ایالت کالیفرنیا بزرگترین سیستم زندان ها را در جهان

هایشان پیدا شد به انفرادی فرستاده شدند. FBI ۹۸ درصد تمامی بازار امریکا را در زمینه دستگاههای مونتاز به خود اختصاص داده. این رقم در مورد رنگ و قلم موهای هنری ۹۳ درصد، سرویسهای مونتاز آشپزخانه ۹۲ درصد، جلیقه های ضد گلوله شخصی ۴۶ درصد، لوازم خانگی ۳۶ درصد، و صنعت گوشی - میکروفن - بلندگو ۳۰ درصد است. در فوریه ۲۰۰۰، FBI دائما برای شرکتهایی که به اجازه صنعت آماده بهره برداری زندانیان علاقمند هستند تبلیغ می کرد. بویژه، پس از گزارش کنگره در سال ۱۹۹۶ که اعلام میکرد درخواست محدود برای کار زندان. در همین حال، سهامدارانی که از کار زندانی سود می برند، برای افزایش سود خویش دائما به دنبال قانونی کردن زندان طولانی مدت برای زندانیان اند. حداقل ۳۷ ایالت، اجازه کردن کار زندانیان را برای شرکتهای خصوصی که برای بهره برداری از کار زندانیان تاسیس شده اند، قانونی کرده اند. مشتریان تجارت زندان، شامل این شرکتها نیز می شود: IBM, BOEING, MOTOROLA, TEXAS INSTRUMENTS, AT&T, INTEL, 3COM, LUCENT TECHNOLOGIES, NORTEL, HEWLETT-PACKARD, MACY, REVLON, NORDSTROM, TWA, NORTHERN TELECOM, PIERCE EARDIN, TARGET STORES.

هفت برابر شدن زندانیان در ایالات متحده در طول ۲۵ سال گذشته با در محدوده قرار دادن دهها هزار از جوانان سیاهپوست توسط پلیس نژادپرست فاسد و با سرکار آمدن رئیس دیوان عالی کشوری نظیر ویلیام ونکوئیست همزمان است که اعتقاد دارد مدارس جداگانه نژادی باید ایجاد شوند. دادستان کل جدید آقای جان اشکرافت از مسئولین ستاد انتخاباتی بوش، دارای همین تمایلات نژادپرستانه است. نژادپرستی ذاتی سیستم قضایی امریکا از آمارهای زیر آشکارتر می شود: با وجودی که خشونت های جنایی و استفاده از مواد مخدر غیر مجاز در بین سیاهان و سفیدها یکسان است، اما مردان سیاهپوست پنج برابر بیش از سفیدها در معرض خطر دستگیری هستند. در حال حاضر یک نفر از هر چهار مرد سیاهپوست در ایالات متحده احتمال زندانی شدن در طول زندگی خود را دارد. آنها چهار برابر بیشتر از مردان سیاهپوست افریقای جنوبی که ۷۵ درصد مردانش سیاه اند در خطر

زندانی شدن قرار دارند. اسپانیایی تبارها ۸۱ برابر سفیدها به خاطر مواد مخدر به زندان می افتند. از سال ۱۹۹۳ در کالیفرنیا، جمعیت لاتین تنها دو درصد افزایش پیدا کرده، در حالی که زندانیان لاتین ۱۰۰ درصد بیشتر شده اند.

جنگ وحشیانه و دوباره نیرو گرفته طبقه حاکمه کنونی امریکا علیه طبقه کارگرش در چارچوب قانون فدرال مسئولیت شخصی و فرصتهای شغلی مصوب ۱۹۹۶ صورت می گیرد. برطبق این قانون از این پس هیچ ضمانتی برای استفاده فرزندان بدون شوهر از مزایای پرداخت اجتماعی وجود ندارد. خود مادران نیز پس از دو سال از این سیستم بیرون انداخته می شوند و چنانچه بیش از ۵ سال از این سیستم استفاده کنند، برای همیشه از مزایای آن محروم خواهند شد. زنان کارگر از یک طرف به خاطر فقدان امکانات نگهداری از بچه ها مجبورند فرزندان خود را در خانه تنها رها کرده و از طرف دیگر به خاطر بی توجهی به فرزندانشان به زندان می افتند و در عین حال همین مادران چنانچه به هر دلیلی از شغل پیشنهادی سرباز می زنند، از هر گونه حمایتی محروم می شوند. گزارشی که توسط آنستیتوی شهری تهیه شد، می گوید که ۳۵ تا ۵۰ درصد زنانی که از این برنامه محروم می شوند، حتی برای تغذیه فرزندانشان هم دچار مشکل می شوند. بنابراین تعجب آور نیست که تعداد زنان زندانی در کل کشور از ۱۹۹۶ به بعد چهاربرابر شده و مثلا در ایالت آریزونا به تنهایی تعداد گرسنگان دوبرابر شده و به رقم ۹۰۰ هزار نفر رسیده.

کاهش ۵۶ میلیارد دلاری در بودجه برنامه رفاه فدرال در سال ۱۹۹۶ به خاطر پرداخت بدهی های دولت فدرال به سرمایه داران مالی بود. ایالت های دیگر هیچ درصدی از دولت فدرال برای صرف در برنامه های رفاهی دریافت نمی کنند. براساس گزارش مبارزه ملی برای کار و درآمد تا سپتامبر ۹۹، چهل و پنج ایالت، ۷ میلیارد به صندوق فدرال پرداخت کردند. جمعا در طول ۲۵ سال گذشته، پرداختهای رفاهی ۵۰ درصد کاهش پیدا کرده و از ۱۹۹۶ به بعد تعداد کسانی که از مزایای رفاهی برخوردار می شوند ۵۰ درصد تنزل یافته و از ۱۲ میلیون به ۶/۶ میلیون نفر در ۱۹۹۹ رسیده است. در نیویورک که ۲۵ درصد مردم در فقر

زندگی می کنند، به دلایل، تکنولوژیکی همراهه ۶۰۰۰ نفر از این مزایا محروم می شوند. برخورد کارمندان اداره رفاه آن چنان سخت گیرانه است که در ژانویه ۹۹ یک دادگاه فدرال متوجه شد که شهرداری نیویورک به طور غیرقانونی از درخواست مردم برای دریافت کوپن غذا جلوگیری کرده است. صدها هزار نفر اجبارا روانه بازار کار شده اند تا جایگزین شغلای فاقد اتحادیه شهرداری ها شوند. براساس گزارش نیویورک تایمز یکی از هواداران جولیان، ارزش این گسیل عظیم نیروی کار را بیش از ۵۰۰ میلیون دلار در سال ارزیابی کرده است. بررسی دیگری از نیویورک تایمز نشان می دهد که از زمان اجرای برنامه رفاهی ویسکانسین، اخلاقیات کودکان ۱۷/۶ درصد رشد داشته. جالب است اشاره کنیم که فرماندار پیشین ویسکانسین، تامی تامپسون، که پیشاهنگ و برنامه ریز رفاه ۱۹۹۶ بوده است، هم اکنون وزیر بهداشت و خدمات انسانی کابینه بوش است. یک مطالعه تازه در می سی سی پی نشان می دهد که از ۲۵۴ خانواده که از برنامه رفاهی بیرون انداخته شده اند، تنها یک نفر شانس پیدا کرده که کار پیدا کند. مطالعه دیگری توسط محقق UCLA نشان می دهد که از زمان کاهش شدید در بودجه این برنامه، بی خانمانی در کل کشور ۱۵۰ درصد رشد داشته است. براساس همین آمار، به پلیس ویژه پارکهای نیویورک دستور داده شده تا در فرم ویژه ای که توسط اداره پلیس نیویورک برای مجرمین بی خانمان تهیه شده از این عده آمار گیری شود. دو قسمت اول این فرم عنوانشان هویت قانون شکنان و تعرض قانونی منجر به محکومیت است. جولیان شهردار نیویورک از تهیه این فرم با گفتن: پارکهای شهر، اطاق خواب نیستند دفاع کرد. بی خانمان ها باید هر چه زودتر در ازای استفاده از پناهگاه های شهری به نیروی کار پیوندند.

تحت چنین یورش وحشیانه ای است که میلیونها کارگر سیاه و دیگر اقلیتها در محدوده های شهری روبه زوالی که هیچگونه خدمات عمومی، کار و راه فراری ندارند، گرفتار می شوند. وضعیت حتی از وضعیت اوایل سالهای هفتاد که بسیج همگانی علیه کوکائین شروع شد، وخیم تر است. براساس قوانین فدرال، همراه داشتن ۵ گرم Crack کوکائین به پنج سال زندان بدون ضمانت شرافتی منجر می

شود، در حالیکه همین مدت زندان برای داشتن ۵۰۰ گرم پودر کوکائین اعمال می شود. اکثریت به اتفاق استفاده کنندگان از پودر کوکائین از طبقات متوسط و بالای سفید هستند، در حالی که Crack کوکائین عمدتاً توسط کارگران سیاه و اسپانیایی تبار مصرف می شود. همین امر بخوبی حقوق مدنی شهروندان امریکایی را روشن می سازد. در ارتباط با ظرفیت بالقوه شهروندان آینده امریکا، سازمان حقوق بشر در سپتامبر ۲۰۰۰، گزارشی را منتشر کرد که شدیداً برخورد دولت امریکا را با مهاجرین مورد انتقاد قرار می داد. این گزارش، فاش می کرد که هزاران نفر از مهاجرین و پناهندگان سیاسی، در زندانها نگهداری می شوند و در حالیکه در انتظار مشخص شدن پرونده هایشان هستند، همچون جانین با آنان برخورد می شود و مورد سوءاستفاده (شامل شوک الکتریکی)، غذای ناکافی، و طولانی شدن دادگاه توسط نگهبانانشان قرار می گیرند. از فوریه ۹۸ تا کنون، INS با ۱۰۴۱ زندان محلی برای نگهداری مهاجرین قرارداد بسته است. اکنون بیش از ۱۵۰۰۰ نفر از این افراد تحت چنین مراقبتی هستند که نشان دهنده ۷۰ درصد رشد ظرف دو سال گذشته است. INS برآورد می کند که تا انتهای سال ۲۰۰۱، آنها بیش از ۲۳۰۰۰ مرد و زن و کودک را تحت مراقبت خواهند داشت. اما برخورد غیرقانونی تنها شامل مهاجرین نمی شود؛ مقاله دسامبر ۹۹

لوس آنجلس تایمز گزارش میدهد که چگونه زندانیان جوانسال با ساعتها زانوزدن در کف سخت زندان و در میان مدفوع شان تنبیه می شوند.

آنها که در دارالتادیب ها دست به خودکشی می زنند، به مدت ۲۳ ساعت در سلولهای انفرادی نگهداری می شوند و در یکی از این دارالتادیب ها در "استاکتون" این جوانان برای ماهها به سلول انفرادی فرستاده می شوند. حداقل سن برای آن که یک بچه به عنوان بزرگسال دادگاهی شود در لوئیزیانا ۱۵ سال، در ۱۸ ایالت ۱۴ سال، در دو ایالت ۱۳ سال، در کالیفرنیا ۱۲، در موت ۱۰، نیویورک ۷ سال و در ۲۷ ایالت دیگر هیچ محدودیتی وجود ندارد (تایم آوریل ۹۸). در همین حال، زندانیان مرد بزرگسال در "مرکز اصلاح تربیت تامس" در زندانهای با تکنولوژی پیشرفته نگهداری می شوند که در آنها زندان از نظر علمی آن گونه طراحی شده که با استفاده از زندان های مجرد، محرومیت از تماس با انسان های دیگر، مراقبت دائمی و کنترل های شدید، مقاومت زندانی در هم شکسته شود. خشم و انزجار علیه شرایط غیرانسانی در زندانها در اول مه ۲۰۰۰ با اعتصاب غذای عمومی در این زندان شروع شد. اعتصاب کنندگان که ۷۰ درصد زندانیان را در بر می گرفت، ۲۷ شرط نظیر اصلاح شرایط بهداشتی و پزشکی، لغو محدودیت های شدید و تنبیه های

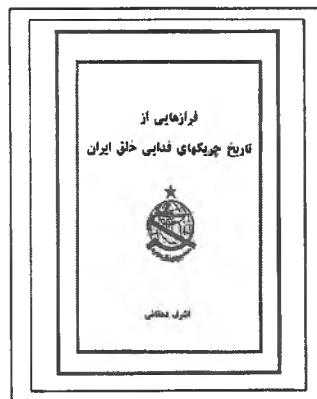
دلخواهی را درخواست کردند. تعجبی ندارد که اولین درخواست اعتصاب کنندگان، انتقال زندانیان روانی به مکان دیگری بود که در آنجا بتوانند تحت درمان پزشکی قرار گیرند. گزارش مرکز حقوقی مک آرتور نشان می دهد که زندانیان روانی در زندان تامس از عدم تشخیص بیماری، بی توجهی آگاهانه، استفاده زیادی از داروهای آرامبخش و تنبیه های شدید در رنج اند. مقاله می افزاید که چنین سوء رفتارهایی باعث تشدید بیماری های روانی شده و بیماران روانی را به سوی وخیم شدن بیماری شان و تبدیل شدن به بیماران پانورایا سوق داده است. براساس آمار "کانون وکلا" ۳/۵ میلیون نفر امریکایی به بیماری های شدید روانی مبتلا هستند. از سال ۱۹۶۹، ۹۳ درصد تمامی تختهای روانی بیمارستان ها تخلیه شده و بسیاری از این بیماران، سرانجام وارد سیستم زندان ها شده اند. از ۳۸ ایالت که مجازات مرگ در آنها همچنان قانونی است، تنها ۱۳ مورد به خاطر بیماری روانی از اعدام نجات یافته اند. در ۱۹۸۹، دیوان عالی کشور امریکا، قانونی را گذراند که براساس آن اعدام کسانی که دارای عقب ماندگی ذهنی محدود و کم دامنه هستند مجاز شمرده می شود.

پالین

ادامه دارد

منتشر شد:

برای تهیه این کتابها می توانید با آدرس صندوق پستی سازمان تماس بگیرید.



گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن!

با فرا رسیدن ۸ مارس روز بین المللی زنان کارگر و زحمتکش، در شرایطی که استبداد این روز می روم که شاهد پایه‌ها شدن روزمره حقوق زنان در اشکال گوناگون، در جهان تحت سیطره سرمایه داری می باشیم. نگاهی به اوضاع کار و زیست زنان محروم، چه در باصطلاح دیکتاتوری های موجود در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری و چه تحت دیکتاتوری های وحشیانه در جوامع تحت سلطه نشان می دهد که برغم ادعاهای نظام سرمایه داری مبتنی بر "احترام" به حقوق زنان و "برابری"، حقوق زن و مرد در این نظام ارتجاعی، هنوز حقوق زنان در چنگال استثمارگرانه نظام سرمایه داری و فرهنگ و مناسبات ارتجاعی زائیده این نظام با شدت و حدت مختلف پایمال می گردد. بررسی اوضاع مشقت بار کار و حیات زنان زیر حاکمیت دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نمونه بارز چنین حقیقتی است. در طول ۲۳ سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، موقعیت فرودست زنان و بویژه زنان زحمتکش در تمامی عرصه های اقتصادی - اجتماعی تداوم یافته و حقوق انسانی آنان به گونه ای فرایند در معرض چپاول و سرکوب دیکتاتوری حاکم قرار گرفته است. نکته آنجاست که برغم این حقیقت عریان، دست اندرکاران مرتجع رژیم جمهوری اسلامی همانند تمامی سرمایه داران زالوصفت و همکوشان خویش بیشمرانه در همه جا فریاد می زنند که زنان ایران هیچگاه و در هیچ نظامی به جز نظام جمهوری اسلامی از چنین درجه ای از آزادی و برابری برخوردار نبوده اند! در حالیکه به موازات تداوم و شدت یابی بحران اقتصادی نظام سرمایه داری وابسته ایران و رژیم حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی، روند نهاجم به حقوق زنان و سرکوب آنها هر روز تشدید شده و زندگی میوهانها نیز از زنان محروم بیشتر در فقر و استثمار و سرکوب فرو رفته است.

حقیقت آن است که در سالهای اخیر بویژه در دوره خانمی و برغم تمامی تباهیات عوامفریبانه رژیم جمهوری اسلامی، فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی با شدت و در اشکال و سطوح مختلف بر زندگی زنان تداوم یافته است. به طور مثال طبق آمار سر و دم برده خود جمهوری اسلامی، هم اکنون حداقل هفت صد هزار خانواده زن سرپرست، در کشور وجود دارند که به علت کمبود درآمد، زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند و حداکثر درآمد خانواده هایی که توسط زنان، سرپرستی می شوند از یک چهارم حداقل درآمد موجود در کشور نیز کمتر است. امری که خود منشاء گسترش تمامی فجایا و نابسامانی های دیگر اجتماعی فرهنگی نظیر فحشاء، دزدی، قاچاق، کودکاف فراری و خودکشی و... در زندگی زنان بوده و می باشد. تحت چنین شرایطی است که ما شاهدیم مطابق آمار خود حکومت تنها در تهران ۱۰۰ هزار زن روسپی وجود دارند که عموماً از شدت فقر و بیکاری مجبور به تن فروشی برای تامین احتیاجات ابتدایی خود و خانواده هایشان گشته اند.

مطابق اعتراضات خود مقامات رژیم، ۹۰ درصد از دختران فراری - پدیده ای که به برکت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی به طور وحشتناکی گسترش یافته - به فحشا کشیده می شوند. همچنین در گزارشی که از سوی "سازمان فرهنگی و هنری تهران" به شورای شهر تهران ارائه شده، آمده است که فحشاء در میان دانش آموزان دبیرستانی ۶۳۵ درصد افزایش یافته است. کار به جایی رسیده که به گزارش روزنامه رسالت: "دختران نوجوان شبها با لباس پسرانه زیاده های شهر را برای یافتن مایه سد جوع زیر و رو می کنند بدون شک این اخبار، تکان دهنده تنها منعکس کننده برخی از تاثیرات مستقیم مناسبات اقتصادی ظالمانه ای است که توسط نظام استثمارگرانه حاکم رژیم جمهوری اسلامی، به طور روزمره بر جامعه و بر زندگی زنان اعمال می گردد. بسط فرهنگ کنیف مردسالارانه که به طور روزمره تحت چنین مناسبات پوسیده ای از سوی رژیم جمهوری اسلامی و نهادها و دستگاههای حقوقی آن و با استناد به ارتجاعی ترین قوانین پوسیده مذهبی و اسلامی بر حیات زنان اعمال می گردد جنبه دیگری از زن ستیزی رژیم جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد. به گونه ای که در سالهای اخیر آمار خودکشی و خودسوزی در بین زنان و دختران جوان به خاطر موقعیت دختران در خانواده، ازدواج اجباری، ازدواج با شوهران مسن و... هرچه بیشتر رشد یافته و به عنوان مثال خبرگزاری فرانسه در گزارشی راجع به علل افزایش خودکشی دختران در جمهوری اسلامی به استناد ایلام "سرزمین خودسوزی زنان" لقب داده است. به گزارش این خبرگزاری، تنها درهین سالهای ۷۷ تا ۷۸، ۳۵۰ مورد خودسوزی در بین زنان و دختران در استان ایلام گزارش شده است.

در چهارچوب این شرایط است که مرتجعین و فریبکاران حاکم، ضمن برده پوشی و توجه تمامی فجایی که نظام و رژیم حاکم بر زندگی زنان روا می دارند با وقاحت تمام از باصطلاح پیشرفت اوضاع زنان در جمهوری اسلامی و توجه به حقوق آنها در دولت خاتمی فریبکار دم می زنند. اما در واقعیت امر مرتجعین حاکم، در عین محکم تر کردن زنجیرهای اسارت بر دست و پای زنان در جامعه، می کوشند تا افکار عمومی را فریب داده و مثلاً تخفیف های گاه و بیگاه و حساب شده در سخت گیریهای مربوط به حجاب، بویژه در میان زنان طبقات مرفه در جامعه را به عنوان کسب آزادی و حقوق اساسی زنان جا بزنند.

تجربه زندگی مشقت بار زنان زیر حاکمیت جمهوری اسلامی در طول ۲۳ سال گذشته به خوبی نشان داده که این رژیم مرتجع چه در هیات "محافظه کارانه" و چه با پوشیدن لباس اصلاحات فاقد کمترین پتانسیل و توانایی ای در جهت احقاق ابتدایی ترین حقوق اقتصادی اجتماعی زنان و بویژه زنان کارگر و زحمتکش می باشد. برعکس، رژیم دیکتاتوری حاکم با تمام دارو دسته های درونی اش اصلی ترین مانع آزادی زنان و برآورده شدن حقوق دموکراتیک آنان است. این واقعیت به زنان آگاه نشان می دهد که نازمانی که سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با تمام تجلیات کنیف و ارتجاعی اش از جامعه ما رخت نیند، نازمانی که نظام سرمایه داری وابسته در ایران نابود نگردد، از دیکتاتوری و عدالت اجتماعی و از آزادی زنان و برابری حقوق آنان با مردان در کشور ما نیز خبری نخواهد بود.

در آستانه ۸ مارس خاطره تمام زنان آگاه و مبارزی که در این راه جان خود را فدا کردند را گرامی می داریم و تاکید می کنیم که آزادی زنان و برابری واقعی حقوق آنان با مردان، در گرو نابودی نظام سرمایه داری و برقراری یک جامعه آزاد و دموکراتیک خواهد بود. بکوشیم تا آتش مبارزات زنان زحمتکش و آزاده را در این مسیر شعله ور سازیم.

گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد پیوند مبارزاتی زنان زحمتکش سراسر جهان بر علیه نظام سرمایه داری!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

مارچ ۲۰۰۲

معلم، کارگر، اتحاد! اتحاد!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با یورش به تظاهرات معلمان محروم و به پاخاسته و سرکوب وحشیانه آنها یکبار دیگر ماهیت ضد خلقی خود را به نمایش گذارد. روز شنبه ۱ بهمن، هزاران تن از معلمان تحت ستم در تهران، در تداوم مبارزات حق طلبانه خود برای بهبود شرایط کار و افزایش حقوق، از نخستین ساعات پامداد در گروه های مختلف به سوی دفتر ریاست جمهوری رژیم به راه افتادند. در طول مسیر راهپیمایی، بسیاری از معصلین، کارگران و مردم عادی نیز در حمایت از خواسته های برحق معلمان و در اعتراض به مظالم رژیم جمهوری اسلامی به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند.

رژیم جمهوری اسلامی که در ابتدا با آگاهی از قصد معلمان به راهپیمایی و اعتراض، کوشیده بود با ترغیبهای نظیر اعلام الفای این راهپیمایی از سوی نهادهای دست ساز آموزش و پرورش خود، از تجمع معلمان ممانعت به عمل آورد، پس از شکست این طرح، به بسیج همه جانبه نیروهای سرکوب خود پرداخته و مسیرهای راهپیمایی را از اولین ساعات روز مسدود و تظاهرکنندگان را به محاصره خویش درآورد. اما تظاهرکنندگان که هر ساعت بر تعداد آنها افزوده می شد، مرعوب نشده و با سر دادن شعارهایی نظیر "معلم، کارگر، اتحاد! اتحاد!" ای مردم با غیرت حمایت حمایت، "مزدور برو گمشو"، "ما توپ و تانک نداریم، دانش آموز می آیم" ... پرداخته و عزم خود به تداوم حرکت و مقاومت را به نمایش گذاردند. سرانجام ماشین سرکوب حکومت، متشکل از نیروهای انتظامی و حزب الهی ها و مامورین ساراگ رژیم با درنده خوبی تمام در نقاط مختلف به صفوف تظاهرکنندگان یورش برده و به ضرب و شتم معترضین پرداختند. در جریان یک سلسله از درگیریهایی که در توده ای از مراکز و خیابانهای مهم تهران نظیر میدان انقلاب، خیابان پاستور، میدان حر و... اتفاق افتاد، دهها تن از تظاهرکنندگان زخمی و دستگیر شدند. نیروهای امنیتی حکومت با استفاده از اتومبیلهای شخصی، ضمن دستگیری و ربودن فعالین تظاهرات، با فیلمبرداری از جمعیت، زمینه یورشها و دستگیریهای گسترده یعنی را حاضر کردند. درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروهای حکومت تا ساعتها ادامه یافت و بسیاری از مغازه ها در حمایت از حرکت معلمان بسته شد. در مسیر حرکت جمعیت، مزدوران رژیم در هراس از اینکه پشم پتینزها با آماج خشم تظاهرکنندگان قرار گیرد، آنها را تعطیل کردند.

تظاهرات فهرمانانه معلمان در روز شنبه، در تداوم حرکات اعتراضی حق طلبانه آنها در ماههای اخیر و بدنبال تجمع عظیم روز سه شنبه آنها در مقابل مجلس ضد خلقی به وقوع پیوست. تحت حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی، وضعیت کار و معاش هزاران تن از معلمان و فرهنگیان محروم و خانواده هایشان هر روز بیشتر به وخامت گرایده است. تا جایی که به اعتراف خود مقامات رژیم، قریب به ۸۰ درصد از معلمان زیر خط فقر زندگی می کنند. وخامت روزافزون اوضاع زندگی معلمان از یک سو و سرکوب اعتراضات و خواسته های برحق آنان از سوی دیگر باعث رشد ناراضیاتی و خشم و تنفر آنها نسبت به نظام حاکم شده و کار به جایی رسیده که در تجمع مقابل مجلس، معلمان معترض در حالی که بر علیه مقامات رژیم و مجلس فرمایشی شعار می دادند، عنوان می کردند که "مرگ با عزت" را به "زندگی با ذلت" کنونی خود ترجیح می دهند. امری که به نوبه خود گوشه ای از انبوه مظالم طاقت فرسا و فشارهای روز مره دیکتاتوری حاکم نسبت به این قشر تحت ستم را به خوبی به نمایش می گذارد. نکته دیگری که در توجهات اعتراضی و مبارزات اخیر معلمان آگاه باید بر آن انگشت گذارد، عبارت از هویدا شدن ورشکستگی تمام عیار و آبرو باختگی شعارهای دارو دسته خاتمی فریبکار و اعوان و انصار "دو خردای" او در مجلس در مقابل معلمان به جان آمده است. تا جایی که ما می بینیم که چگونه خشم و نفرت معلمان نسبت به دولت خاتمی مزدور و مجلس به صراحت در شعارهای رادیکال آنها بر علیه "فرمایشی" بودن مجلس و رئیس باصطلاح اصلاح طلب مجلس و یا وزیر آموزش و پرورش متجدلی شد و حتی هنگامی که دار و دسته خاتمی، فاطمه حقیقت جو (از چهره ای شاخص باصطلاح دو خردای) را با هدف آرام کردن معلمان معترض و فریب معلمان به میان آنها فرستادند، جمعیت با هو کردن و هل دادن این مزدور حکومت، حتی به او اجازه سخن پراکنی ندادند. در حقیقت امر معلمان معترض با این رفتار، نه تنها شناخت واقعی خود نسبت به حاکمیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و بویژه "جناح بازی های" درونی این حکومت را به نمایش گذاردند، بلکه با سردادن شعارهایی نظیر "معلم، معلم، اتحاد اتحاد"، "معلم، کارگر، اتحاد اتحاد" آگاهی عمیق مبارزاتی خود مبنی بر ضرورت پیوند مبارزاتی بین طبقه کارگر با جنبش معلمان را به ثبوت رساندند. در سیر رویدادهای واقعی نیز اعلام حمایت بسیاری از کارگران، دانش آموزان و پیوستن مردم از ششهای مختلف به تجمع روز سه شنبه و تظاهرات روز شنبه هرچه بیشتر صحت شعارهای فوق را ثابت کرد.

جنبش معلمان آگاه و مبارز و حرکات اعتراضی روزهای اخیر آنان بخش ناگسستی از جنبش برحق و عادلانه توده های تحت ستم ما بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تمامی جناحهای ضد خلقی درونی آن است. با درک این حقیقت بر تمامی نیروهای آگاه و انقلابی است که از جنبش برحق معلمان و تمامی مطالبات عادلانه اقتصادی - سیاسی آنها دفاع کرده و صدای آنها را به گوش جهانیان برسانند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱ بهمن ۱۳۸۰

پای درد دل کارگران از لابلای مطبوعات رژیم

همه چیز از همه جا!

سابقه کار تنها سه سال پرداختی بیمه داشته باشد. در حالی که اگر بازرسی ها مداوم باشد، کارفرما فرصت کمتری برای پنهان کردن کارگر با فرستادن او به دنبال نخود سیاه خواهد داشت.

بسیاری بر این باور نادرست هستند که کارگر را فردی که در واحدهای بزرگ مشغول به کار است، تصور کنند. در حالی که باید شرایطی فراهم شود تا کلیه تشکلهای صنفی کارگری بتوانند با یک انسجام ناگسستنی اهداف عالیه کارگران را دنبال کنند. چرا که هر گونه تکروری از سوی بخشی از جامعه کارگری بدون همراهی دیگر بخشها، راه به موفقیت نخواهد برد. (کارو کارگر، شماره ۳۱۷۲)

دیگران هم حرفهایی دارند

حیدرناصری عضو هیات مدیره انجمن صنفی کارگران میدان میوه و تره بار تهران می گوید: به هنگام انتخابات من با خانواده ام دعوا کردم که به خانم... رای بدهند، چرا که وی مدافع حقوق کارگران است و می تواند بخشی از مشکلات ما را از طریق نهاد قانونگذاری کشور حل و فصل کند.

ایشان در زمان تبلیغات انتخاباتی آمد و وعده هایی داد و صحبت هایی هم کرد، اما از وقتی که به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شد، حتی یکبار هم نیامده تا حرف ما را بشنود و مشکلات ما را دریابد.

آیا کسی می داند، کارگر میدان که باید چشم به دست مردم باشد تا در آمدش از طریق انعام آنها تامین شود، در حالی که دفترچه بیمه هم ندارد، هزینه درمان فرزندش را از کجا تامین کند؟

باقری یکی دیگر از کارگران میدان میوه و تره بار می گوید: شاید باور نکنید، اما آنقدر به خانه نرفته ام که همسرم دیگر اجازه داخل شدن به منزل را به من نمی دهد و می گوید، بچه هایت تو را که هفته ای دو ساعت هم خانه نیستی، از یاد برده اند. کارفرما هم اخیرا می گوید، چون سنت بالا رفته و نمی توانی کار کنی باید بروی تا نیروی جوان تر به جایت بیاورم.

از سال ۴۲ تا الان مشغول کار در میدان میوه و تره بار هستم. اما اخیرا که به اداره بیمه شعبه ۳ تامین اجتماعی مراجعه کرده ام تا سوابقم را استخراج کنم به من گفته اند، پرونده ات در جریان انقلاب سوخته است، اطلاعی ندارم، تنها می توانم بگویم برادر زن کارفرمای من در شعبه ۳ اداره تامین اجتماعی تهران مسئولیتی دارد.

شفقی کارگر دیگری است که سابقه کار خود در میدان میوه و تره بار را ۲۰ سال ذکر می کند. و می گوید: با وجودی که همه کارگران میدان قبلی تره بار شاهدند که من ۲۰ سال سابقه کار دارم، امروز که به شعبه ۳ تامین اجتماعی، مراجعه کردم، دیدم تنها یکسال بیمه من رد شده است.

این در حالی است که کارفرما نیز اظهار می دارد همه مبلغ بیمه را به حساب تامین اجتماعی واریز کرده است.

علامرزا توکل نماینده هیات مدیره انجمن صنفی کارگران میوه و تره بار تهران می گوید: کارگران میدان میوه و تره بار تهران حتی از حداقل های موجود برای زیستن بی بهره اند. در میدان تره بار تهران، بهداشت کارگران در پائین ترین درجه ممکنه قرار دارد. چرا که کار توان فرسا و سخت، آن هم از اولین ساعات شبانه روز تا ساعتی گذشته از شب، عملا سلامت این کارگران را در ابعاد مختلف تهدید می کند. ساعات کاری کارگران شاغل در میدان تره بار مشخص نیست، این کارگران نه مرخصی دارند، نه تعطیلی و نه از عید و عزا با خبرند. با توجه به اینکه کارگران میدان تره بار از ابتدایی ترین حقوق خود بی بهره مانده اند، دیگر سخن گفتن از چیزهایی چون مسجد، باشگاه، کانون فرهنگی و تبلیغی برای سوادآموزی به کارگران، کیوسک روزنامه فروشی و حتی بن های کارگری امری غیر معقول به نظر می رسد: اما اینها همه جزء ضروریاتی است که باید باشد و نیست.

یکی از مشکلات ما این است که اختلافات مابین کارگران و کارفرما باید در اداره کار شهر ری حل و فصل شود. متاسفانه این اداره کار، کلیه حقوق کارگران میدان را نادیده می گیرد و بدون تحقیقات لازم و در نظر داشتن شرایط موجود اقدام به صدور حکم می کند.

کارگری را داشته ایم که ۲۰ سال سابقه کار نزد یک کارفرما داشته و کارفرمای او به دلیل آن که توان بدنی کارگر پس از این مدت تحلیل رفته و نمیتوانسته مانند سالهای جوانی کار کند، او را از کار منفک کرده است. از سوی دیگر به دلیل عدم آشنایی کارگران با مسایلی چون بیمه و نیز ترندهایی که معمولا بسیاری از شهر ری آمده و با نقص حکم اولیه که از سوی هیات تشخیص صادر شده، اقدام به فرستادن بازرس نموده و در نهایت حکمی که برای کارگر صادر شده، از ترک کار وی و ۵ سال سابقه کار به جای ۲۰ سال حکایت دارد. زمانی که محل میدان میوه تره بار تهران از میدان طاهری به مکان فعلی منتقل شد، پرونده بیمه ای کارگرانی که بیمه داشتند به شعبه ۱۱ که میدان فعلی در حوزه ماموریتش قرار دارد، منتقل شد و همین امر سبب بروز مشکل گردید. زیرا زمانی که اداره کار قصد استناد به شواهد و مدارک موجود در پرونده بیمه ای کارگران طرف دعوی را دارد، تنها به بررسی پرونده هایی می پردازد که بیش از ۶ سال از قدمت آنها نمی گذرد و بدین طریق بخش عمده سوابق بیمه ای کارگران بدون بررسی می ماند.

اصولا در واحدهای صنفی کوچک این فرهنگ که کارگر باید به اداره بیمه معرفی شود، وجود ندارد. از این روست که بیش از ۹۰ درصد از کارگران میدان میوه و تره بار به ادارات تامین اجتماعی معرفی نشده اند. به همین دلیل تنها راهی که برای کشف سنوات کاری کارگر میدانی باقی می ماند، تسلیم تقاضای بازرسی به اداره تامین اجتماعی مربوط است، که در ارتباط با میدان مرکزی میوه و تره بار تهران، شعبه ۱۱ تامین اجتماعی مسئولیت این امر را برعهده دارد. این امر سبب شده تا ما کارگری داشته باشیم که با ۳۰ سال

به این وکیل بخشیده و ۶ درصد دیگر از سهام کارخانه نیز به فردی به نام حاج آذری از تهران واگذار شده است و همین امر مشکلات زیادی را برای کارخانه بوجود آورده است. و سهامداران حاضر به سرمایه گذاری نیستند و کارخانه روز به روز با رکود و بدهی مواجه می شود و هرکدام از سهامداران کارخانه نیز سعی در تملک کارخانه را دارند و آقای ایران زاده مدت ۸ سال است که مدیریت کارخانه را به عهده گرفته اند و قابل ذکر است که وی مدت ۱۸ سال در کشور امریکا زندگی می کرده و پس از این به ایران برگشتند و ادعای سهامداری کارخانه را دارند و در حال حاضر نزدیک به ۲/۵ میلیارد تومان این دو کارخانه بدهی دارد. در سال گذشته نیز ۱۳ هزار تن تا پایان سال ۷۹ کمبود گندم داشته اند و دو هزار تن در سال جاری با کمبود گندم مواجه هستند. کارگران که اکثرا عیال وار هستند شدیداً با مشکل مواجه هستند و از مسئولین تقاضای کمک دارند. اکثر مدیرانی که سمت مدیریت این کارخانه ها را دارا بودند، اکنون صاحب کارخانه شده اند که نشان دهنده این مساله است که مدیران به فکر منافع خود بوده اند نه کارگران.

بخشی از نامه کارگران جامکو به خاتمی

... نامه ای که در حال حاضر جنابعالی رویت می کنید و قطعاً از خواندن این نامه متأسف می شوید. درد دل کارگران زحمتکش این مرز و بوم (کارگران شرکت جامکو) می باشد که ماههاست (حدود ۱۲ ماه) حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند.

به عرض می رساند خانواده این کارگران (۲۷۰ نفر) در مضیقه کامل به سر می برند. بسیاری از خانواده این کارگران به دلیل مشکلات مالی از هم پاشیده شده اند و بسیاری از پدران و مادران باز هم به دلیل نداشتن پول گاه شب تا به صبح بالای بستر فرزندشان ناله و ضجه می کنند.

حدود ۳۵ الی ۴۰ درصد کارکنان این مجموعه (شرکت جامکو) زنانی هستند که سرپرستی حداقل ۴ نفر را به عهده دارند، آنان حتی گاهی نان خالی هم ندارند که به افراد تحت تکفل خود بدهند و این امر باعث شرمندگی این مادران دلسوخته می شود. در میان این عزیزان افرادی وجود دارند که به دلیل مشکلات مادی از نظر روحی دچار افسردگی شدید و بیماریهای عصبی و لاعلاج شده اند و مانند شمعی کم کم رو به خاموشی می روند. در بین این کارگران، عزیزی را که طی این چند سال رکود شرکت داشته ایم که دارفانی را وداع گفته ولی تا به حال کسی جوابگوی یتیمان این عزیزان نبوده، بارها و بارها از طریق قانونی وارد عمل شده ایم ولی متأسفانه تا به امروز به جواب مثبتی نرسیده ایم.

بارها به ریاست جمهوری مراجعه کردیم، فرمودند سیاست دولت خصوصی سازی است و ما نمی توانیم با آقایان سهام دار برخورد کنیم، و زمانی که سوال می کنیم این چه خصوصی سازی است؟ که کارخانه ای قبل از خصوصی سازی به نحو احسن اداره می شده، بعد دچار این مشکلات گردیده؟ خصوصی سازی تا چه حد (حتی به مرگ چندین کارگر) و بارها چه به صورت انفرادی و چه به صورت دسته جمعی، به ریاست جمهوری مراجعه کرده ایم، ولی متأسفانه تا به امروز کسی به دادمان نرسیده است. (کارو کارگر ۳۱۷۳)

محبی عضو هیات مدیره انجمن صنفی کارگران میوه و تره بار تهران است و می گوید: من چیز زیادی برای گفتن ندارم. فقط می دانم کار به جایی رسیده که همگان از سرمایه داران جانبداری می کنند و آن که دستش در این میان تهی و پشتش از حمایت مسئولین خالی می ماند، مستضعف است. بنویسید یاری رساندن به مستضعفین از یاد رفته است. (کار و کارگر، شماره ۳۱۷۲)

افراد بی بضاعت و بیمارستانهای "خودگردان"

مردی که از یکی از روستاها جهت معالجه همسرش به شهر مراجعه کرده است هزینه پرداخت آزمایش کلیه همسرش را ندارد. حشمت الله باقری می گوید: هزینه این آزمایش ۸۶ هزار ریال است که مددکار بیمارستان ۵۰ هزار ریال آن تقبل کرده است.

خانم دیگری که هزینه گرفتن داروی فرزندش را ندارد در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده، به مددکاران بیمارستان مراجعه کرده است. او می گوید: مرا از بهزیستی برای پرداخت هزینه نه هزار و پانصد ریال داروی فرزند پنج ساله ام که دچار ریزش مو شده است به یک بیمارستان فرستاده اند، بعد از مراجعه به این بیمارستان به من گفته اند که چون در این بیمارستان تحت درمان نبوده اید نمی توانیم به شما کمک کنیم و مرا به بیمارستانی که هم اکنون در آن هستم فرستادند.

وی به مددکار بیمارستان می گوید: اگر شما هم جواب مرا ندهید نمی دانم با این فرزند بیمار و جیب خالی چه کنم. دو فرزند دارم. شوهرم بیکار و معتاد است و هر دو فرزندم دچار این بیماری شده اند (کار و کارگر، شماره ۳۱۷۲)

کارگران کارخانه آرد و دادلی شیراز نیز به جرگه بیکاران پیوستند

کارگران کارخانه آرد و دادلی شهر شیراز می گویند: کارخانه بیش از ۲۰ روز است که تعطیل شده است و بیش از چهارماه است که حق و حقوق کارگران پرداخت نشده است که در این رابطه کارخانه آرد حدود ۷۰ نفر کارگر دارد و در دادلی نیز ۲۵۰ نفر فعالیت داشتند. مطالباتی نیز از سال ۷۹ می باشد که کارگران دریافت نکرده اند و ۷ درصد بیمه تامین اجتماعی که از کارگر کم شده است به حساب تامین اجتماعی واریز نشده که کارگران با مشکل درمان نیز روبرو هستند که در این رابطه ۶۰۰ میلیون بدهی سهم کارفرما به بیمه تامین اجتماعی که از مشکلات عمده کارخانه است. کارگران در زمینه درمان دچار مشکلات حادی هستند و کارگرانی از بیماری سرطان یا سایر امراض رنج می برند ولی به دلیل مشکلات بیمه ای نمی توانند به مراکز درمانی مراجعه کنند و سازمان تامین اجتماعی هم به مشکلات درمانی کارگران توجه ندارد.

کارگران علت اصلی تعطیلی کارخانه را مشکلات بوجود آمده و عدم توافق سهامداران ذکر کرده و می گویند: کارخانه های آرد شیراز و دادلی متشکل از آقایان شبانکار با ۵۰ درصد سهم که ۳۵ درصد از این ۵۰ درصد به اوقاف تعلق دارد. بنا به گفته آقای ایران زاد، ۵۰ درصد سهام به خانواده ایران زاد تعلق دارد که ۶ درصد آن را به وکیل کارخانه جهت پی گیری مسایل حقوقی

قوانین ضد تروریستی یا سرکوب آزادی های دموکراتیک

قوانین ضد تروریستی تازه اتحادیه اروپا چیزی جز گسترش تلاش برای سد آزادی های دموکراتیک در کشورهای عضو این اتحادیه نیست!

شورای وزرای اتحادیه اروپا در خلال روزهای ۶ و ۷ دسامبر سال ۲۰۰۱ در شهر نیس قوانینی چهارچوبه ای به تصویب خود رساند. قوانین چهارچوبه ای اتحادیه اروپا به قوانینی اطلاق می گردد که به موجب آنان تمامی ۱۵ کشور عضو اتحادیه ناچار هستند که در عرض مدتی محدود (که در متن خود قانون مربوطه معین می گردد) قوانین کشوری خود را تغییر داده و آن را مبدل به قانونی منطبق با چهارچوب قانون تازه مصوبه اتحادیه اروپا نمایند! آری، بدینگونه اتحادیه اروپا هر روز از توان پارلمانی و استقلال واقعی کشورهای عضو کاسته و بیش از پیش مبدل به ابرقدرتی که می خواهد پای از همکاری بینابین میان کشورهای مستقل فراتر نهاده و مبدل به یک کشور فدرال گردد، می شود. و اما نگاهی به قانون تازه، شرایط به تصویب رسیدن آن، مفاد آن و پیامدهای آن بیندازیم.

این قانون در شرایطی به تصویب می رسد که امریکا هرچه بیشتر توان جهان بانی خود را به نمایش گذاشته و با در اختیار گرفتن اهرمهای نظامی سیستم جهان شمول سرمایه داری، می خواهد خود را هرچه نمایانتر به عنوان تنها ابرقدرت جهان به تمامی کشورهای جهان تحمیل نماید. کار به آنجا رسیده که کابوی زمامدار این کشور جورج بوش به وضوح تمام می گوید که هر آن کس که با ما نیست، دشمن ماست و در عمل نشان می دهد که برسر دشمنان چه خواهد رفت!

در این میان تمامی نیروهای امپریالیستی و سگهای زنجیری امپریالیسم در گوشه و کنار گیتی از فرصتی که بوجود آمده استفاده کرده و با زدن برجسب تروریست بر پیشانی تمامی مخالفان و دشمنان خود راه را برای سرکوب، نابودی، ترساندن و خاموش کردن و یا کنترل و محصور کردن این نیروها بر میدارند. اتحادیه اروپا و سران

آن درست در این راستا به تصویب قوانین مذکور پرداختند. قوانینی که در روزهای ۶ و ۷ دسامبر به تصویب وزرای دادگستری کشورهای عضو این اتحادیه درآمد نمایانگر تلاشی جدید در جهت سرکوب مبارزات توده ها می باشد.

بد نیست بدانید که مذاکراتی که بین وزرای دادگستری کشورهای اتحادیه اروپا در خلال این دو روز به انجام رسید از جمله طولانی ترین مذاکرات هیات وزرای اتحادیه اروپا در تمامی تاریخ آن به شمار می رود و این خود نشانگر آن است که مذاکرات جانبی و کریدوری بسیاری در خلال این دو روز در جریان بوده اند. وزرای اتحادیه اروپا به خوبی می دانستند که توده های کشورهای عضو، خواستار به تصویب رسیدن این قوانین نیستند، اعتراض سندیکایی عظیمی که با شرکت بیش از ۵۰ هزار نفر در شهر نیس در جریان بود خود نشان از خواست توده های مردمی داشت. اما حکمرانان به خوبی از خواست سیستم سرمایه داری جهانی نیز با خبر بودند و در این میان بدیهی است که آنان مصوبات خود را منطبق با خواست کدام گروه تعیین نمودند!

قوانین و پیشنهادهای که در خلال این روزها به تصویب رسیده اند به شرح زیر می باشند:

۱. قانون چهارچوبه ای برای مبارزه با تروریسم
۲. قانون گسترش سیستم اطلاعاتی کشورهای عضو پیمان شنگن
۳. قانون گسترش مراقبت نیروهای اعتراض کننده بر علیه فعالیتهای اتحادیه اروپا
۴. پیشنهاد ایجاد نهادهای پلیسی شبه نظامی

در ضمن حق وتوی کشور های عضو در مورد بیش از ۲۰ محوطه فعالیتی اتحادیه اروپا از آنان گرفته شده و تصمیم گیری در مورد این محدوده ها نیز مانند بسیاری از تصمیمات دیگر به عهده اکثریت رای و نه رای تمامی کشورهای عضو گذاشته شد.

در اینجا بد نیست که قبل از هر چیز باهم نگاهی به آنچه که در مورد تعریف از تروریسم به تصویب اتحادیه اروپا رسیده است بیندازیم.

تعریف اتحادیه اروپا از تروریسم

اعمالی که بتوانند به شکلی جدی به یک کشور و یا یک سازمان بین المللی صدمه بزنند را می توان به شرط آنکه با یکی از اهداف زیر به انجام رسیده باشند به عنوان جرمی تروریستی طبقه بندی نمود:

۱. ترساندن مردم یک کشور به شکلی جدی
۲. ناچار کردن مقامات یک کشور و یا یک سازمان بین المللی به انجام و یا عدم انجام یک عمل
۳. ایجاد اختلال در ساختمان بندی پایه ای سیاسی، قانونی، اجتماعی و یا اقتصادی

اعمالی که در زمره اعمال تروریستی می باشند از جمله اعمال زیر هستند:

۱. حمله به فرد که بتواند به مرگ او منجر گردد.
۲. حمله جدی به استقلال فیزیکی یک فرد.
۳. انسان دزدی و یا گروگان گیری.
۴. به وجود آوردن خسارتی بزرگ به امکانات عمومی، سیستم ترابری و یا سیستم ارتباطی دیگر همانند سیستم رایانه ای.
۵. دزدیدن هواپیما و یا وسایل دیگر ترابری.
۶. ساختن، در اختیار داشتن، خریداری کردن، انتقال، در اختیار گذاشتن و تا استفاده از اسلحه گرم، مواد منفجره و سلاحهای اتمی، زیستی و یا شیمیایی.
۷. بیرون ریزی مواد خطرناک، به وجود آوردن آتش سوزی، سیل و یا انفجاراتی که بتواند انسانها را در معرض خطر قرار دهد.
۸. متوقف کردن و یا ایجاد اختلال در رساندن آب، برق و یا دیگر امکانات طبیعی که بتواند انسانها را در معرض خطر قرار دهد.
۹. تهدید برای به انجام رساندن هریک از آنچه که در بالا آمده است.

همانطور که در بالا مشاهده می شود، تعریف از تروریسم در چهارچوب این قانون به گونه ای است که هر دیکتاتوری می تواند تمامی مخالفان خود را با رجوع دادن به این قوانین تروریست خوانده و به سرکوب آنان بپردازد.

کشورهای عضو است. به موجب این قوانین نه تنها کنترل توده ها در کشورهای عضو اتحادیه گسترده تر شده بلکه امکان معاوضه اطلاعات در مورد تمامی افرادی که مورد اتهامی تروریستی از جانب یکی از کشورهای عضو اتحادیه (و در ادامه بسیاری از دیگر کشورهای جهان) قرار می گیرند و تحویل آنان به کشورهای اتهام زنده فراهم شده و گامی دیگر در راه سد کردن راه مبارزات توده ای در این کشورها برداشته می شود.

شکی نیست که با هرچه بیشتر جهان شمول شدن سرمایه و به همراه آن گسترش بحران اقتصادی و اجتماعی در بسیاری از نقاط جهان و پیوستن توده های مردمی در بسیاری از کشورهای جهان به خیل آنان که دیگر نمی توانند و یا نمی خواهند اعتراض نکنند، فرمانبرداران سرمایه نیز به بسیج نیروهای خود برای مبارزه با سیل مبارزات توده ها پرداخته اند. تروریست خواندن تمامی نیروهای مخالف از جانب وابستگان به سرمایه یکی از گامهای اساسی در این بسیج است. وابستگان به سرمایه به اینگونه می خواهند مبارزات آتی خود با نیروهای مخالف را که باید به ناچار از کانال محدود کردن و حتی مسدود کردن دموکراسی موجود بگذرد، توجیه نمایند. قوانینی که در ماه دسامبر سال ۲۰۰۱ به تصویب اتحادیه اروپا رسید چیزی جز هموار کردن این راه نمی باشد.

نادر ثانی

از آنان نظرخواهی نماید ایرلند است. دیگر کشورهای عضو یکی پس از دیگری یا راه آلمان، انگلستان و سوئد را در پیش گرفته و یا اعلام کرده اند که به هیچوجه سد راه این قانون نخواهند شد.

دو هفته پس از تصویب قانون یاد شده در بالا، اتحادیه اروپا لیستی مقدماتی از سازمانهایی که این اتحادیه آنها را جریاناتی تروریستی می خواند تهیه کرده و به انتشار رساند. در این لیست که همانگونه که گفته شد تنها لیستی ابتدایی (!) است، جریاناتی با ماهیتهای به غایت گوناگون در کنار هم آورده شده و تروریست خوانده شده اند. وزرای اتحادیه اروپا در بیانیه ای که به این مناسبت منتشر نمودند بیان کرده اند که با پیاده کردن مفاد این قانون خواهند توانست مبارزه ای اساسی با "اخلال گرایی" که در این مدت با فعالیتهای خود توانسته اند سد راه گسترش فعالیتهای این اتحادیه و ارگانهای مورد قبول آن قرار گیرند به انجام رسانند. بدیهی است که منظور چیزی جز محدود کردن اعتراضات توده ای از قبیل اعتراضات سیاتل، جنوا، یوته بوری، نیس و بروکسل بر علیه اتحادیه اروپا، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و از این قبیل نمی باشد.

محتویات قوانین دوم، سوم و چهارم یاد شده در بالا همگی دایر به خواست اتحادیه اروپا برای گسترش همکاریهای پلیسی بین نه تنها کشورهای عضو بلکه جریانات پلیسی و جاسوسی دیگر مانند سی آی ای، موساد و از این جمله و دادن امکانات وسیع تر و بیشتر به نیروهای انتظامی و جاسوسی

و اما مجازاتی که چهارچوب این قوانین برای آنان که این قوانین آنها را "تروریست" می خوانند، تعیین نموده چیست؟ به موجب این قوانین رهبری نمودن گروهی که به موجب قوانین بالا با اعمال تروریستی سرو کار دارد باید به حداقل پانزده سال زندان منجر گردد! فردی که عضو سازمانی که به موجب قوانین بالا سازمانی تروریستی تعریف می شود می باشد، و یا فردی که تهدید به انجام عملی تروریستی نماید باید به حداقل هشت سال زندان محکوم گردد.

اتحادیه اروپا به کشورهای عضو این پیمان فرصت داده است که تا پایان سال ۲۰۰۲ سیستم قانونی کشور خود را تغییر داده و منطبق با خواسته های این قوانین نمایند اما گویا بسیاری از رهبران کشورهای عضو این اتحادیه از تعجیل بسیاری برای پیاده کردن این قوانین در کشورهای خود برخوردار می باشند. پس از گذشت تنها یک هفته در آلمان، انگلستان و سوئد پارلمانهای این کشورها قوانین قضایی خود را تغییر داده و آنها را منطبق با چهارچوب این قوانین نمودند! آری، در اینجا گویی دیگر مجال برای تفکر و گفتگو بین احزاب عضو پارلمانها باقی نبود و باید همه چیز با سرعت تمام و بدون اینکه توده های این کشورها بتوانند مجال تامل، تفکر و اعتراض داشته باشند به انجام می رسید!

تنها کشوری که در این میان گفته است که برای تصویب این قوانین باید به توده ها مراجعه کرده و

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان

ر-خ-ت

بادرودهای انقلابی! نامه تان به همراه کمک مالی رسید. سعی می کنیم جزوه های درخواستی را برایتان ارسال کنیم.

سوئد

ر-م

با درودهای انقلابی! نامه تان رسید. با تشکر از نوارها و نوشتجاتی که فرستاده بودید. در رابطه با سایت اینترنتی که قبلا فرستاده بودید، باید بگوئیم که دیسک های ارسالی به دست ما رسیده اما همانطور که قبلا به اطلاعاتتان رسانده ایم ما به نسخه دیگری از آن نیازمندیم

که در صورت امکان برایمان ارسال نمائید. به امید همکاری هرچه فشرده تر، موفق و پیروز باشید.

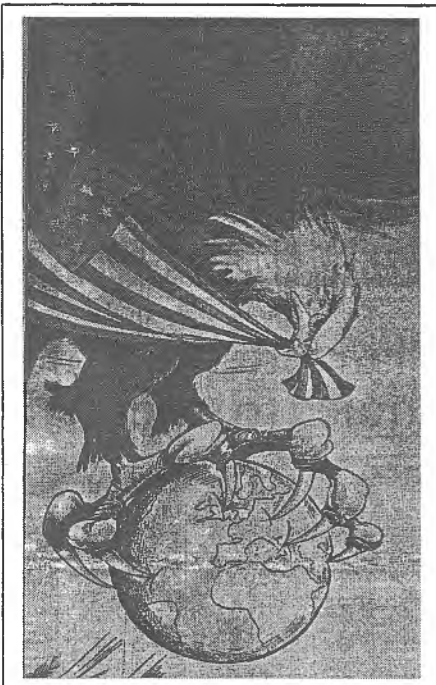
ر-م

با سلامهای گرم! نامه تان را دریافت کردیم. از این به بعد نشریات به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. پیروز باشید.

قبرس

ر-م

نامه تان رسید. خوشحالیم که می بینیم تصمیم گرفته اید به فعالیتهای خود در این کشور شکل وسیع تری بدهید. به امید اینکه ما را هرچه سریعتر و وسیعتر در جریان فعالیتهای و اقدامات خود قرار دهید. برایتان موفقیت آرزو می کنیم.



گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۵)

آنچه که در زیر می آید، پنجمین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش و همچنین بزرگداشت خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین "پیام فدایی" به چاپ رسیده است.

برنامه تاکتیکی کوه در نشستی تکمیل و تنظیم شد و اولین شماره "جنگ خاک" درآمد. "جنگ خلق" اولین نشریه داخلی دسته جنگل برای بالا بردن سطح تئوریک رفقا بود و سه رفیق هم مسئول اخبار شدند که تمام خبرهای جهان و ایران را گوش می کردند و در هر نوبت آن را به اطلاع می رساندند. بعد از استراحت، چهار تن از رفقا (هوشنگ و ناصرو...) برای آوردن وسایل انبار شده در نزدیکی جاده فیروز کوه حرکت کردند و پس از پنج روز بازگشتند و پنج کلاشینکف و چند کوله و مقادیری پوشاک و لوازم آوردند و یک نفر اظهار داشت که به خاطر مسائلی نمی تواند در کوه بماند و حاضر است در کردستان مبارزه کند. دو نفر دیگر هم به خاطر مریضی خود می بایستی به شهر می رفتند. همراه با اجرای قرار با رفقای شهر، رفیق علی و یک رفیق جدید به دسته کوه پیوستند. رفقای مذکور جا به جا شدند و از طریق شهر، اعلامیه سربداران که در رابطه با محاصره و سرکوب آنها بوسیله رژیم بود به دستمان رسید. برای تسریع در حرکت مجبور بودیم اسلحه های اضافی و وسایل دیگر را انبارک بزنیم و از یک گاوبنه خالی استفاده کرده و کف آن را بکنیم. در این مدت رفقا توانستند یک بار خود را شستشو دهند پس از پرکردن کوله ها از آذوقه از جاده "گنج افروز" در شب گذشتیم و چند روز در نزدیک "خلیل کلا" ماندیم و بالاخره به سمت منطقه "ترز" حرکت کردیم. این منطقه خیلی شلوغ و پر رفت و آمد بود با اینکه ما را چند بار

دیدند هنوز حاضر نبودیم که خود را معرفی کنیم ولی همه یقین داشتند که ما از چریکها هستیم. در نزدیکی جاده "گنج افروز" بود که یک روز مشاهده کردیم که چند ماشین لندرور و سیمرغ از جاده عبور میکنند، با شناسایی که رفیق هوشنگ داشت به یک گاوبنه خالی رفتیم و زیر قله کوههای "ترز" ماندیم. جلیل برای پیدا کردن ته قمقمه همراه با یک نفر دیگر از رفقا به محل استقرار قبلی رفت. آنها در محل مشاهده نمودند که چند نفر داخل گاوبنه مشغول جستجو هستند. با ذهنیتی که از آمدن ماشین سپاه داشتند به سرعت برگشته و موضوع را اطلاع دادند. رفقا حتم داشتند که رد آنها برای سپاه معلوم شده است. پنج نفر از رفقا کمینی در مالرو گذاشتند و بسیجی ها به دنبال رد پاها آمدند آنها به ایست رفقا توجه نکرده و فرار نمودند و تیراندازی از جانب رفقا برای مضروب کردن آنها صورت گرفت. سیستم دفاعی به صورت کمین گذاری که در برنامه تاکتیکی منظور شده بود پیاده می شد. و هلیکوپتر در منطقه به گشت زنی پرداخت. مردم منطقه انتظار درگیری های شدیدی را داشتند با تیراندازی به بسیجی ها، دشمن حساب کار خود را کرد و با احتیاط عمل می نمود. برای ارتباط گیری سه تن از رفقا جلیل، فرشاد و... به شهر رفتند. وضع آذوقه به شدت وخیم شد. از یک چوپان بز خریداری شد. تماس با شهر مساله آذوقه را حل نکرد. منطقه به شدت نا امن بود. علت نیامدن رفقای که هوادار بودند پس از اجرای قرار معلوم شد. موقع برگشت از سرفرار با برخورد به یک روستایی فهمیدیم که سپاه تا دو ساعتی محل استقرار ما آمده است و در منطقه پست بازرسی دایر شده است. در ۶ بهمن ماه سربداران به شهر آمدن حمله کرد. بعضی از رفقا اصرار به عملیات داشتند. شناسایی یک مجتمع رادار به علت فاصله زیاد و آبادهای بین راه به ناکامی انجامید. با کمبود غذا دست بردها به محموله های داخل کوله ها زیاد شد. کسی عهده دار چنین امری نبود. یکبار رفیقی به خاطر مصرف بی اجازه از کره مورد انتقاد قرار گرفت و دو رفیق

دیگر هم مورد سوءظن بودند. با برخوردهایی که داشتیم اکثریت گالشها و مردم روستایی با رژیم مخالف بودند. بعضی ها از دریافت پول اجناس امتناع می کردند و بعضی کم دریافت می داشتند. سه نفر به خاطر تماس با ما دستگیر شدند. دو رفیق برای شناسایی و عبور از جاده فیروزکوه چند بار به ماموریت رفتند و آخرین بار هوشنگ و مهدی آن شناسایی را انجام دادند. در ضمن ماموریت آن دو رفیق بود که آنها به دو جوان برخورد نمودند که به نظر آنها سیاسی و مشکوک بودند. در تمام مدت اقامت کمین گذاری و نگهبانی در روز متداول بود. بعضی از رفقا برای پرکردن شکم، خرماالوهای خشک را از زیر درخت جمع آوری کرده و می خوردند. یک روز در کمینی که رفیق رضا مسئولیت آن را داشت یک شکارچی را که قبلا از هواداران اقلیت بود و جزء توابین بود دستگیر کردند. در همان روز رفیق ناصر در کمین دو نفر از دوستان شکارچی را دستگیر کرده بود که رفیقی نشانی شان را داده بود. پس از بازجویی و شناختی که رفقای آشنا به منطقه از آنها داشتند با معرفی خودمان آنها را در وقت غروب آزاد کردیم و اطلاعاتی از وضع دشمن در شیرگاه و قائم شهر به دست آوردیم. شبانه برای حرکت به سوی جاده فیروزکوه آماده شدیم. با عبور از ریل راه آهن به رودخانه شیرگاه رسیدیم. ساعت ۸ شب بود بعد از مدتی قطاری صدایش درآمد و از آنجا گذشت. امکان گذشتن از رودخانه به خاطر سرعت جریان و زیادی آب نبود. رفقا با انداختن دو تیرآهن نتوانستند پلی ایجاد کنند. همه در وضع بدی قرار داشتند. با تنها تبری که در تمام مدت حرکت در کوه حمل می شد چند درخت قطع نمودیم و در حدود ساعت ۱۱ شب با انداختن آن روی آب از آنجا عبور کردیم و به قسمت شرقی جاده فیروز کوه رسیدیم. به علت عدم شناسایی ارتفاع مقابل را بالا رفتیم. خستگی از حد متعارف گذشته بود. تا ۴ صبح راه پیمایی کردیم و در نزدیکی های "شاه کو" مستقر شدیم. از سرو صدای سگها معلوم بود که گالش بنه ها نزدیک به هم و پر هستند. به هر حال

در قسمت شرقی جاده فیروز کوه مستقر شدیم. دو نفر برای شناسایی منطقه اطراف رفتند. رفیق مهدی و هوشنگ برای شناخت راه ارتباط گیری با شهر و شناسایی هرچه بیشتر منطقه به مدت ۲۴ ساعت از ما دور شدند. برف و باران تا سه روز دامنگیر ما بود. بدون سرپناهی در هوای آزاد با روشن کردن آتش، شب را به روز می رساندیم. یکی از مسئولیت های جدیدی که افراد کوه به آن رسیدند مسئولیت داخلی افراد دسته کوه و تنظیم کارهای جزئی مانند آوردن چوب، چک کردن محل بود. در اینجا هم کمبود غذا دامنگیر ما بود. یکبار سه رفیق برای تهیه آذوقه ماموریت یافتند که به گالش بنه نزدیک محل مان به طرف جنوب بروند، برخورد گالش ها در این محل برای ما جالب بود. مقداری برنج و ماست بدون دریافت پولی به ما دادند. یک بار دیگر بابک با پیرمردی مواجه شد که برخورد پیرمرد نشان می داد که دیدن افراد غریبه در جنگل امری عادی است. مکان قدیم تغییر یافت. برای ارتباط با شهر به گالش بنه جدیدی رفتیم که همان روز اول صاحب گالش بنه به ما نزدیک شد و تمام اسلحه های ما را دیده و نصیحت کرد که متوجه خود باشیم. و هر شب را در یک مکان به سر ببریم. از او خواستیم اگر چیزی برای فروش دارد به ما بدهد و او هم بی میل نبود. در مدتی که در گالش بنه جدید بودیم دو نفر از رفقای گشتی به دو نفر شکارچی برخورد کردند. چون به نظر رفقا مشکوک آمدند آنها را با خود آوردند. مساله برای ما بفرنج شد. از یک طرف در نزدیکی شیرگاه بودیم و از طرف دیگر با افراد ناشناسی مواجه شدیم که مجبور بودیم آنها را پیش خود نگاه داریم تا مسائل امنیتی را به خاطر ماموریت دو نفر از رفقا حل کرده باشیم. شکارچی ها با وضع غذایی ما دلسوزانه برخورد می کردند می گفتند غذایی که شما می خورید گداهای شهر هم از خوردن آن پرهیز دارند. از رودخانه 'کسیلیان' عبور نمودیم و خود را به طرف شمال کشیدیم. در یک گالش بنه که در نزدیکی 'زیلا' قرار داشت مستقر شدیم. برف و باران ادامه داشت و هوا به شدت تیره و تاریک بود. رفقا در ضمن شناسایی به گالش هایی برخوردند که از لحاظ ذهنی در سطح بالایی بودند و برخوردشان نسبت به نیروهای انقلابی صمیمی بود.

یک روز رفیق نگهبان مشاهده کرد که چند نفر اسلحه به دست می آیند. رفقا به سرعت آماده شدند که آنها را دستگیر کنند موقعی که در کمین افتادند. متوجه شدیم که از اهالی منطقه و صاحب گالش بنه می باشند که با ما فاصله چندانی ندارد و تفنگشان هم بادی است. پس از پرس و جوی اولیه و معرفی خودمان مسائل امنیتی را به آنها متذکر شدیم. در مدتی که در این گاو بنه مستقر بودیم یک بار رفقا برای شناسایی و تهیه غذا با عبور از رودخانه به نزدیکی های جاده فیروز کوه رفتند ولی به علت بدی هوا و راه نتوانستند موفق شوند رفقا موقع برگشتن به سه نفر ناشناس برخورد نمودند که یک نفر از آنها فرار کرده و دو نفر دیگر را دستگیر شدند. در بازجویی که در گاو بنه از آنها شد و نشانی هایی که رفقا از محل زندگی شهری آنها داشتند بعد از صحبت آشنا درآمدند و معلوم شد که از نیروهای مجاهدین هستند. با این حساب متوجه حضور مجاهدین در منطقه شدیم. به محض آزادی آنها جای خود را تغییر دادیم و به طرف مشرق حرکت کردیم. در یک گاو بنه خالی مستقر شدیم. برای شناسایی بیشتر منطقه به یک گاو بنه سرزدیم و خواستیم از آنجا آذوقه تهیه کنیم ولی منجر به شناسایی بیشتر گالش ها و منطقه شد. سه نفر از رفقا (جلیل، فرشاد و...) برای تهیه آذوقه و شناسایی مجاور محله به قائم شهر رفتند. پس از تماس با رفقای شهر محل اجرای قرار تعیین شد که در نزدیکی جاده فیروز کوه بود که یکی از هواداران ما سکونت داشت و ما از همان طریق توانستیم امکان تسلیحاتی و آذوقه و کانال ارتباطی را فراهم کنیم. بحث برای عملیات روی جاده و یا حمله به مقر بسیج شیرگاه در گرفت که در نهایت نتیجه کار به این صورت شد که رفیق مهدی و هوشنگ برای شناسایی بیشتر از طریق رفقای شهر به شیرگاه بروند و در این حرکت راههای ورودی عقب نشینی را معلوم کنند. با شناسایی به دست آمده در ۱۳۶۰/۱۲/۷ برای عملیات آماده شدیم. تعداد ما ۱۸ نفر بود. در طی حرکت برای عملیات در سه مورد به چند نفر از اهالی برخوردیم که در دو مورد ما را مسلح دیدند و در یک مورد هم به معرفی ما منجر شد. هنوز ساعت ۸ نشده بود که در بالای ارتفاعات مشرف به شیرگاه بودیم. به خاطر رفت و آمدها مجبور شدیم مدتی در آنجا

بمانیم. حرکت ما از صبح زود آغاز شده بود. نقشه حمله شامل بمب گذاری و کمین در جاده پاسگاه و ژاندارمری و ساختمان مستقر بسیج بود. در این عملیات گروه حمله دو تیم بودند. یک تیم برای قسمت جلوی مقر بسیج و تیم دیگر برای پشت ساختمان. عملیات در حدود نیم ساعت به طول کشید که منجر به تسخیر مقر بسیج شد. سه نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند و دو کلانشینکف و سه ژسه و دو برنو و یک تفنگ بادی مصادره شد. در حین عقب نشینی رفیق مهدی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از ناحیه شکم زخمی شد. گروه عملیات پس از عقب نشینی با گرفتن یک اسب از یک خانه روستایی خود را به جنگل کشید و با حمل رفیق مهدی به یک گالش بنه گروه به دو دسته تقسیم شد. یک دسته پیش رفقای مستقر برگشتند. رفقا جلیل و فرشاد برای بردن رفیق مهدی به شهر اقدام کنند. متأسفانه رفیق مهدی به خاطر خونریزی زیاد درگذشت. سپاه با ردگیری هایی به نزدیکی های گالش بنه ای که محل نگهداری شهید مهدی بود رسیده بود. ولی رفقا پس از دفن مهدی آنجا را ترک گفته بودند. پس از جا سازی و انبارک زدن اسلحه ها و گاز مسافرتی ستون چریکی گاو بنه ای که به گاو بنه شیرگاه معروف بود را ترک نمودیم. بیش از ده روز بود که در این مکان بودیم و صاحب گالش بنه هم ما را دیده بود و حتی به شهر هم رفته بود. به نزدیکی های 'سوته سرا' رسیدیم و در آنجا جلساتی برگزار شد. در این جلسات مساله دو نفر مطرح بود. یکی صریحا اظهار داشت که دیگر نمیتواند در کوه مبارزه کند و نفر دوم به خاطر برخوردهایش از دسته کوه و کل تشکیلات اخراج شد. از ابتدای حرکت چند بار به دستبرد به نان و شیرینی برخورد کردیم. ولی باز هم سکوت و پرده پوشی ادامه داشت ولی این بار به خاطر سبک کاری که بعضی از اعضای گروه برای شناسایی ایجاد کرده بودند به حداقل شناختی رسیده بودیم. در ماموریت هایی که برای تماس و شناسایی منطقه 'قادی کلا' و 'مجاور محله' از طرف رفقای دسته کوه انجام گرفت به یک گالش بنه هوادار خودمان و یک گالش بنه آشنای رفیق فرشاد برخورد نمودیم و قرار گذاشتیم که از آنها آذوقه دریافت

داریم و همچنین در ضمن این شناسایی ها ۳ نفر از رفقا به چند نفر از مجاهدین برخورد نمودند و قرار های بعدی برای تماس مجدد با آنها گذاشته شد.

در این تماس ها معلوم شد که افراد مجاهدین مدت ۹ ماه است که در این منطقه هستند و هیچگونه عملیاتی نداشته اند.

جمع بندی از سنگ چال تا عملیات شیرگاه

۱. با رفتن چند رفیق به دلایل مختلف و پیوستن عده ای از رفقای جدید تعداد دسته کوه به ۳۱ نفر رسید. کیفیت دسته کوه به خاطر حرکت چند ماهه تغییر محسوسی نمود. ولی متأسفانه با شهادت رفیق مهدی دسته کوه در مورد شناسایی ها و توانایی هایی که رفیق شهید داشت، دچار نقصان شد.

۲. تماس با پشت جبهه شهری در اوایل این مرحله از حرکت نامرتب بود. با درگیری دو رفیق با دشمن (مهدی و هوشنگ) که مسئول ارتباط بودند برای مدتی تماس به کلی قطع شد. در منطقه شیرگاه با توجه به آشنایی هواداران محلی تماس گیری با شهر منظم تر شد. پشت جبهه روستایی در اوایل هنوز مساله لاینحل بود ولی در منطقه شیرگاه به علت وجود گالشهای آشنا با بعضی از رفقای دسته کوه همکاری هایی از جانب آنها در رابطه با حل مساله آذوقه و شناسایی نیروهای دشمن به عمل آمد.

۳. تماس با گالشها به خاطر آشنایی های قبلی بعضی از رفقا و تراکم جمعیت وارد مرحله تازه ای شد. همکاری از جانب مردم بومی به عمل آمد در این منطقه با مجاهدین برخورد کردیم که حدود

۳. تماس با گالشها به خاطر آشنایی های قبلی بعضی از رفقا و تراکم جمعیت وارد مرحله تازه ای شد. همکاری از جانب مردم بومی به عمل آمد در این منطقه با مجاهدین برخورد کردیم که حدود

۹ ماه در این منطقه مستقر بودند و این حضور آنها خود سبب آشنایی بیشتر مردم به مسایل سیاسی شده بود.

۴. شروع حرکت در این مرحله با کمبود مواد غذایی دسته کوه به همراه بود. ولی با استقرار در روستاهای خالی و استفاده از آذوقه های به جا مانده آنها توانستیم به مدت دو ماه بدون استفاده از پشت جبهه شهری دوام آوریم. در فرصتهای بعدی به واسطه قطع تماس با شهر مدتی کمبود غذا دامنگیر دسته کوه بود ولی با مستقر شدن در شیرگاه مساله غذایی تقریباً حل شد.

۵. حساسیت دشمن دیگر منجر به حرکت های عملی شده بود که در دو مورد تا نزدیکیهای محل استقرار آمده بودند. به نظر می رسید که شیوه دشمن ابتدا فرستادن افراد شکارچی و محلی و سعی در پیدا کردن رد ما و فرستادن نیرو برای ضربه زدن بود.

۶. عملیات شیرگاه و تسخیر مقر بسیج و مصادره چند قبضه اسلحه و کشته شدن ۳ نفر بسیجی انعکاس وسیعی پیدا کرد. این عملیات تبلیغات دشمن را که پس از ضربه خوردن سرداران مدعی نابودی مبارزین جنگل بود تا اندازه ای خنثی کرد. یک عمل کمین گذاری در جاده فیروزکوه با توجه به اینکه تا کنار جاده رفته بودیم به خاطر وضعیت بد هوا ناموفق ماند.

۷. مناسبات درونی به خاطر دستبردهای مکرر به غذا و سوءظن به بعضی ها تیره و تار بود. سازماندهی به خاطر رفع احتیاجات و تعیین مسئولین اخبار داخلی کامل تر شد. آموزش سیاسی با مطالعه کتابهای مائو در مورد جنگ و بحث در مورد تاکتیک

دسته کوه شکل جدید به خود گرفت. جلسات انتقادی با تذکراتی در مورد مسایل جاری برگزار شد. و اولین نشریه درونی به نام جنگ خلق نوشته شد.

۸. اوضاع جوی همراه با برف و باران بود و سرما شدت داشت که خود سبب کندی حرکت دسته کوه می گردید. ذهنیت سابق در رابطه با آب و هوا و تأثیرش در عملیات شکسته شد.

۹. در ابتدای حرکت به علت ییلاق و قشلاق گالشها و خوش نشین ها جمعیتی در کوهپایه ها وجود نداشت. ولی در منطقه شیرگاه و لپور تراکم جمعیت زیاد بود و فاصله گالش بنه ها نسبت به سابق خیلی نزدیک و حدود نیم ساعت می شد. در حالیکه در منطقه آمل و نور فاصله گالش بنه ها از هم حدود ۴۵ دقیقه تا یک ساعت بود.

۱۰. با توجه به تحرکات دشمن کمین گذاری به سیستم دفاعی اضافه شد و در یک مورد با نیروهای شناسایی دشمن برخورد داشته ایم. مدت اقامت دسته کوه در هر نقطه ۳ الی ۱۰ روز بود و فاصله آنها تا محل استقرار قبلی یک الی نیم ساعت بوده است.

۱۱. وضع و سیستم شناسایی منطقه شیرگاه نیز به شکل سابق بود. ولی با استقرار دسته کوه در آن محل به خاطر آشنایی بعضی از رفقا و تماس دائمی با برخی از توده ها این مشکل به مقدار زیادی حل شد.

ادامه دارد

بحران بیکاری در جمهوری اسلامی

به گزارش روزنامه کار و کارگر، رژیم هم اکنون در جمهوری اسلامی ۳/۶ میلیون نفر بیکار وجود دارد و از هر ۱۰ میلیون نفر که وارد بازار کار می شوند تنها دو میلیون ظرفیت پذیرش موجود است. این روزنامه می افزاید در چند سال آینده ۱۰ میلیون نفر دیگر وارد بازار کار می شوند که اگر خانه داری را هم به عنوان شغل در نظر بگیریم، در ده سال آینده با ۱۱/۶ میلیون بیکار مواجه خواهیم بود که حتی برای تردد آنها در خیابانها به کمبود پیاده رو دچار خواهیم شد و اصولاً امنیت معابر عمومی با این تعداد بیکار به خطر خواهد افتاد!

دو خبر از مبارزات کارگری

همچنین کارگران شرکت ریسندهی و بافندگی کاشان در دی ماه، مقابل فرمانداری شهر تجمع کرده و خواهان پاسخ گویی مسئولین رژیم به مشکلات خود شدند. در جریان این تجمع صدها تن از کارگران شرکت ریسندهی، نسبت به عدم پرداخت حقوق شان به مدت چهار ماه، به اعتراض برخاستند. شایان ذکر است که این شرکت دارای ۴۵۰۰ کارگر است که به خاطر تمهیدات کارفرمایان، تنها هزار تن از آنها مشمول مقرری بیمه بیکاری می باشند. هم اکنون ۶۰ درصد از بخشهای تولیدی ریسندهی و بافندگی کاشان خوابیده است.

کارگران معادن ذغال سنگ کرمان در اواسط دیماه در اعتراض به عدم پرداخت حقوق وهمچنین عدم پرداخت مابه التفاوت حقوق سالهای قبل شان توسط شرکت ذغال سنگ کرمان، به مدت دو روز دست به اعتصاب زدند. در جریان این اعتصاب، چهار هزار تن از کارگران معادن ذغال سنگ، در مناطق همکار، باب و هجرک ضمن اعتراض به وضع نابسامان کار و زیست خود بر علیه طرح رژیم مبنی بر واگذاری معادن منطقه به پیمانکاران و بخش خصوصی شعار دادند.

اکنون به بهانه تروریسم: خطر جدیدی برای جنبش کلمبیا

مقاله ای از اندی مک اینرنی از حزب کارگران جهان در امریکا

سرنوشت رژیمهای وابسته به ایالات متحده در امریکای لاتین اکنون با توجه به وضعیت موجود حمله پنتاگون در خاورمیانه چگونه خواهد بود؟

برای هیچ کجا این مساله به شدت کلمبیا مطرح نیست. این کشور امریکای جنوبی با جمعیت ۴۰ میلیونی و وجود دو نیروی قدرتمند انقلابی و یک جنبش کارگری مبارز، صحنه جنگ داخلی برعلیه جوخه های مرگبار دولتی است. دولتی که تا بن دندان به کمک حامیان امریکایی اش مسلح است.

پاسترانا، رئیس جمهور کلمبیا در یازدهم نوامبر (سال ۲۰۰۱ میلادی) در نیویورک با جورج بوش رئیس جمهور امریکا و دیگر سیاستمداران مهم واشنگتن ملاقاتی داشت. ماموریت او عبارت بود از تضمین ادامه دریافت پول و اسلحه. کلمبیا پس از اسرائیل و مصر بزرگترین دریافت کننده تسهیلات نظامی ایالات متحده در دنیا میباشد.

بحث پاسترانا برای خبرگزاریها و سیاستمداران، نماینده تغییری است که او در لحن خود داده تا سخنان و لفاظی هایش با شرایط موجود (شرایط مبارزه با باصطلاح تروریسم) تطابق یابد. در ادعاهای او عمده ترین سازمانهای انقلابی در کلمبیا یعنی نیروهای نظامی انقلابی کلمبیا - ارتش مردم (FARC-EP) و ارتش آزادیبخش ملی (ELN) امروزه با القاب همچون تروریستهای جهانی مثل القاعده معرفی گشته اند.

پاسترانا در روز نهم نوامبر ادعا کرد که اکنون که ما می خواهیم به جنگ تروریسم برویم به همه نوع اسلحه قابل دسترسی احتیاج داریم. او از اعضای مجلس می خواست که موانع محدودیتهای قانونی در راه راه کهکهای نظامی امریکا به عملیات ضدانقلابی دولت برعلیه اپوزیسیون برچیده شوند.

عکس العمل رسمی مقامات امریکایی بی سرو صدا بود. با وجود اینکه مقامات امریکایی به پاسترانا اطمینان دادند که کهکهای نظامی همچنان ادامه

خواهند داشت اما یک نماینده وزارت کشور گفت که آن کلمبیایی هایی که دوست دارند تا ما در جنگ کلمبیا بیشتر درگیر شویم خیال بافی کرده اند. در همین رابطه یک نماینده دیگر کنگره، وضعیت سیاست ایالات متحده در کلمبیا را به عملکرد یک خلبان خودکار (Auto Pilot) تشبیه نمود.

در هر صورت، این اظهارات یعنی امید به اینکه تضادهای میان رنجبران و ستمکاران در جهان تدریجا به صورتی از بین رود که تنها ابرقدرت جهان یعنی امریکا تصور کرده است، بیانگر توهمات خود سیاستمداران ایالات متحده می باشد.

تشدید تضادها

در سه سال اخیر شرایط سیاسی در کلمبیا به طور عمده تحت تاثیر مذاکرات فیما بین دولت پاسترانا و نیروهای نظامی انقلابی کلمبیا - ارتش مردم بوده است. هر دو طرف راجع به اینکه چه شرایط اجتماعی وضعیت این جنگ مسلحانه را از سال ۱۹۶۴ تا کنون به اینجا رسانیده است، بر دلایل خود پافشاری می کنند.

به عنوان شرطی برای مذاکرات، پاسترانا قبول کرد که نیروهای نظامی اش را از مناطق مسکونی به حدود بزرگی کشور سوئیس در مرکز کلمبیا خارج نماید تا دو طرف قادر باشند یک منطقه امن را برای گفتگو تضمین نمایند. او همچنین متعهد شد که دولت وی خشونت‌های دسته های مرگبار شبه نظامی را متوقف کند - تاکتیک خوفناکی که نیروهای نظامی دولت به طور پنهانی به کار گرفته اند تا حمایت‌های مردمی از مبارزات چریکها را قطع کنند.

این روند مباحثه یک تضاد اساسی را برای دولت پاسترانا موجب شده است. از یک طرف این دولت مسئول است تا ریشه درگیری های نظامی را بیان سازد. از سوی دیگر اساسا حامیانش یعنی تجار نخبه، فرماندهان بالای نظامی و زمینداران و

حامیانشان از ایالات متحده، همانهایی هستند که بیشترین بهره را از استثمار توده ها دریافت می کنند.

طبقه حاکم کلمبیا حاضر به مذاکره گشت تا به دو هدف برسد. اولاً احتیاج به زمان داشت تا که بودهای حاصله از یک رشته شکستهای شدید سیاسی و نظامی را جبران نماید. در ثانی مشخصا امیدوار بود که FARC-EP را به قبول یکسری توافقها مجبور نماید تا جنبش انقلابی ضعیف تر گردد.

شکست هدف دوم بود که باعث شد تا هم در ایالات متحده و هم در کلمبیا از سوی طبقه حاکم، فراخوانها و اعتراضاتی صورت گیرد که این روند مذاکرات باید به کنار گذاشته شود.

از یازدهم سپتامبر به بعد این فراخوانها شدت میگیرند.

با اینکه درهفتم اکتبر پاسترانا دوام امنیت محوطه مذاکرات را برای سه ماه افزایش داد ولیکن ارتش کلمبیا دست به یک سری اعمال تحریک آمیز برعلیه توده ها در منطقه زده است.

هوایمهای نظامی در آسمان منطقه پرواز می کنند. سربازان سعی کرده اند تا با تغییر قیافه به شکل مردم عادی یا شبه نظامی ها به محوطه نفوذ نمایند. دولت عملا منطقه را تحت تحریم اقتصاد قرار داده است.

تمام این تقدیرات روند مذاکره را به موقعیت شکست سوق می دهد. مانوئل مارولاندا فرمانده FARC-EP در نامه مورخ ششم نوامبرش خواست تا دولت به تحریکات ضد مذاکراتش پایان بخشد.

امانوئل نوشت که در صورتیکه دولت پیشنهادات ما را قبول نکند لازم می شود که طرفین شرایط منطقه را جمع بندی کرده و آن را در حضور

دیگر می باشند- را مخصوصا به کلمبیا جلب میکند.

براساس سیاست نظامی نوین که دولت بوش در تابستان ارائه نمود پنتاگون مشغول است تا هنگام دادن شکست نهایی به یک دشمن، از پیروزی دیگری نیز جلوگیری نماید.

به هر صورت طبقه کارگر کلمبیا به طور روزمره به خیابانها آمده و ضدیت خود را با آنچه امریکا حامیش است یعنی وقاحت صندوق بین المللی پول (IMF) نشان میدهند. نیم میلیون از کارگران دولتی و کشاورزان در اول ماه نوامبر یک روز را به اعتصاب عمومی برعلیه برنامه های اقتصادی دولت، بیکاری وحشتناک، رکود اقتصادی و سرکوب اتحادیه های کارگری اختصاص دادند. اعتراضات برعلیه جنگ امریکا در افغانستان نیز باعث درگیری میان دانش آموزان و پلیس شده است- علامتی از وحدت ضدامپریالیستی میان توده های کلمبیا. در این رابطه طی یک تظاهرات در روز هفتم نوامبر در دانشگاه ملی بوگوتا یک دانشجوی کشته شد.

رشدیابی مبارزات توده ای فقط به کلمبیا اختصاص ندارد. در کشور همسایه ونزولا که از عمده صادرکنندگان نفت به امریکا می باشد میلیونها تن از فقرا و کارگران ونزولا به طور روزمره به مبارزات سیاسی کشیده می شوند. همزمان با اینکه سرمایه داری ایالات متحده از بهانه مبارزه با تروریسم برای خفه کردن مخالفین درونی و مخالفین اش در سراسر دنیا استفاده می کند، برای همه فعالین سیاسی نیز لازم است تا در کنار همه انقلابیونی که برضد استثمار امریکا می جنگند بایستند. FARC-EP و ELN بخشی از جنبشی را تشکیل می دهند که برای رهایی ملی شان مبارزه میکنند. به همین جرم است که دولت ایالات متحده بر ایشان برجست تروریست بودن را می زند. این برجست به همانهایی تعلق دارد که می خواهند جلو مبارزات راستین انقلابی مردم را بگیرند. مبارزات انقلابی توده ها ارزش آن را دارد که همه نیروهای ضدجنگ و پیشرو از آن حمایت نمایند.

همچنین در ماه سپتامبر، جوخه مرگبار کلمبیایی AUC نیز در لیست تروریستها قرار گرفت. این عمل مشخصا فقط برای انحراف ذهن مردم انجام شد. زیرا بیشتر پولهای این جوخه های مرگ مستقیما از ارتش مزدور ایالات متحده تامین می گردد.

اظهار نظرهای رسمی دولت امریکا همراه با قول کمکهای تازه به جنگ برعلیه مبارزین کلمبیا نشان دهنده این است که دخالتهای ایالات متحده در کلمبیا نه فقط به اتمام نخواهند رسید بلکه در حال اوج گیری هستند. این روال با افزایش چشمگیر جنایات جوخه های مرگ برعلیه توده ها همزمان است. روز یازدهم نوامبر، جوخه های مرگ ۱۲ نفر از مردم عادی را به اتهام هواداری از ELN در شهر ال چوکو به قتل رسانیدند. روز بیستم اکتبر در شهر آلباندیریا بیست چوپان دیگر به اتهام حمایت از FARC-EP کشته شدند. همان روز به یک مسئول بخش کارگران نفت در بارانکابرمجا به خاطر سازماندهی تظاهرات تیری شلیک می شود. از یازدهم سپتامبر تا به حال نزدیک به یک صد نفر از شهروندان کلمبیا به وسیله نیروهای شبه نظامی کشته شده اند. تروریستهای واقعی، این جوخه های مرگ و حامیان دولتیشان می باشند. نیروهایی که برای ایجاد هراس در مردم به گونه ای وحشیانه از نیروی سرکوب استفاده می کنند.

چشمه دوم

واضح است که طبقه حاکم ایالات متحده ترجیح میدهد تا در حال حاضر از ریسک یک جنگ گسترده در نیمکره غربی اجتناب نماید. امریکا بیشتر علاقمند است تا تمام نیروهایش را برای گسترش پایگاه قدرتش در خاور میانه متمرکز نماید. اما کنترل مبارزات طبقاتی در کلمبیا و بقیه امریکای لاتین اساسا در دست آمل و آرزوهای سیاستمداران و ژنرالها نمی باشد. این نیروی طبقات رزمنده است که در گرو مبارزه طبقاتی می باشد. انقلابیون کلمبیا همواره در پی کسب قدرت سیاسی بوده اند. و این دقیقا جاوگیری از انتقال قدرت از دست حاکمین به کارگران و دهقانان است که توجه طبقه حاکم ایالات متحده - همواره و حتی در شرایطی که مشغول جنگ افروزی در منطقه ای

شهرداران مسئولین شوراها و نمایندگی دولتهای میانجیگر ارائه نمایند و از آن زمان به بعد است که دولت می تواند اردوگاه را با نیروهای نظامی اشغال نمایند.

البته معنای پایان حیات منطقه امن، پایان مذاکرات و آغاز دوره نوینی از مبارزات FARC-EP برعلیه طبقه حاکم کلمبیا می باشد.

آن سوی تحریکات...

از آغاز مذاکرات، دولت به هرگونه تهمت زدن و تحریکاتی دست می زند تا از هرگونه امتیاز دادن عمده ای به مخالفان اجتناب نماید. اما تهدیدات اخیر دولت حاصل مستقیم تغییرات جهانی پس از واقعه یازدهم سپتامبر می باشد.

با آنکه دولت امریکا سیاست خود در کلمبیا را به خلبان خودکار Auto Pilot تشبیه می کند اما نظامیون و مخالفین استراتژی مذاکرات، از تهدیدهای ایالات متحده جسورتر گشته اند.

برای مثال فرانسیس تایلور، رئیس اداره ضدتروریسم وزارت کشور، به آسوشیتدپرس گفت که بایدبا FARC-EP و ELN مانند دیگر گروههای تروریست رفتار گردد. او گفت که ایالات متحده با کمک کلیه نیروهای ملی و تمام قدرتهای ملی در همه کشورهای منطقه، برعلیه تروریسم در امریکای لاتین خواهد جنگید.

هفته ای بعد ایالات متحده فرمایشات اش را تحکیم نمود. در روز بیست و پنجم اکتبر آن پاترسون سفیر ایالات متحده در کلمبیا عنوان کرد که رهبران FARC-EP و ELN می توانند به امریکا تسلیم گردند. به علاوه در دوم نوامبر اضافه گشت که FARC-EP و ELN از سازمانهایی هستند که منابع مالیشان تحت بررسی و مصادره ایالات متحده قرار خواهد گرفت.

دولت ایالات متحده FARC-EP و ELN را همراه با ایراندیها، فلسطینیان و مبارزین مقاومت دیگر که برعلیه رژیمهای وابسته به ایالات متحده می رزمند را با نام تروریست می خوانند. زمانی نیز کنگره ملی آفریقا که بر ضد آپارتاید آفریقای جنوبی مبارزه می کرد جزو فهرست تروریستها محسوب گشته بود.

ستون آزاد

نظام سرمایه داری و نابودی کره زمین

غلفزارهای مناطق شمالی کره زمین بویژه در نواحی "تاندرا" (دشت های نواحی قطبی) "سبزتر" شده اند. اگر چه این موضوع در نگاه اول رخدادی مثبت و دلپذیر به نظر می آید، اما در واقعیت امری بیانگر نوعی فاجعه است.

منتهای یک سلسله قوانین تا کنون شناخته شده ی طبیعی؛ منتهای شناخته هایی که قلمرو حاکمیت آنها به شمار معدودی از حالات و شرایط "معین" محدود گردیده و شمار محدودی از حالات و روابط علت و معلولی (cause and effect patterns) میان پدیده ها را دربر می گیرند و یعنی، منتهای آنچه که ما آن را مجموعاً "علم" می خوانیم، علم و آگاهی "همه جانبه" نسبت به شبکه بی نهایت پیچیده امکانشا و احتمال های بی انتهایی که "هستی" جهان را شکل می بخشند، از حیثه درک و فهم کنونی انسان خارج است. بسیاری از فعل و انفعالات سلسله واری که هر آن و بطور بلاانقطاع در دل طبیعت صورت می پذیرند، رفتار و روابط دو جانبه و متقابل با یکدیگر پیدا می کنند. بطوری که تشخیص و تمایز میان علل و معلول ها را بیش از پیش دشوار می سازند.

با تاکید بر محدودیت های آگاهی علمی کنونی جامعه بشری، در واقع باید به آینده بی افق و تیره و تاری که - در صورت تداوم نظام سرمایه داری و ادامه لطمات جبران ناپذیر این نظام به توازن آسیب پذیر اکوسیستم کره زمین- نه فقط در انتظار بشریت بلکه بطور کلی در انتظار "حیات" روی کره زمین است، اعتراف نمود.

از نقطه نظر زمین شناسی، "پرمافراست" (لایه منجمد دائمی اعماق کره زمین) در نواحی "تاندرا" با شتاب و به طرز هشدار آمیزی به ذوب شدن ادامه می دهد. Svein Tveitdal مدیر عامل طرح محیط زیست سازمان ملل در ماه فوریه ۲۰۰۱ گزارش داد که افزایش دمای نواحی قطب شمال، بافت یکپارچه زمینهای منجمده (پرمافراست) را ذوب نموده و از این طریق به آزاد شدن دی اکسید کربن و گاز متانی که تا همین اواخر به مدت هزاران سال در اعماق زمین مدفون مانده بود، منجر می شود.

طبق مطالعات به عمل آمده از سوی دانشگاه "میشیگان" آمریکا در سال ۱۹۹۶، حجم دی اکسید

کربنی (CO2) که در نواحی تاندرا در قطب شمال انباشته شده است تقریباً یک سوم کل دی اکسید کربن در جو کره زمین را شامل می گردد. از اواسط دهه ۱۹۹۰ مولکول های کربنیک مورد بحث به جنبش درآمده، از نواحی تاندرا خارج و از طریق شبکه ارتباطی دریاچه ها، نهرها و رودخانه ها به مقادیر بیسابقه ای بسوی اتمسفر زمین به حرکت درآمده اند.

مطالعات انجام شده از سوی دانشگاه "آلاسکا" نشان می دهد که تغییراتی هرچند جزئی در دمای نواحی قطبی شمال می تواند ضایعات بزرگی به لایه "پرفراست" وارد سازد تا جایی که مثلاً تغییر دما از ۴ درجه زیر صفر به یک درجه زیر صفر می تواند ظرفیت حجمی (load capacity) لایه "پرمافراست" را تا مرز ۷۰ درصد کاهش دهد. این مطالعات همچنین نشان می دهد که اخیراً توالی فصول به مدت یک ماه از سیکل طبیعی خود خارج گردیده و بدین ترتیب ادامه حیات نباتات، حیوانات و انسان در نواحی "تاندرا" را به مخاطره انداخته است. علاوه بر این، براساس گزارش "انستیتیوی ژئوفیزیک آلاسکا"، درجه حرارت لایه "پرمافراست" تا هم اکنون یک درجه افزایش پیدا کرده است. "مرکز ملی گردآوری اطلاعات مربوط به برف و یخ در آمریکا" اعلام نموده است که درجه سرعت ذوب شدن کوههای یخی شمال افزایش پیدا کرده و توازن حجم آنها را تحت تاثیر قرار داده است. در همان حال، "مرکز مطالعات علوم قطبی در آمریکا" نشان می دهد که از ۱۹۷۹ به این سو، دمای فصل زمستان در هر دهه دو درجه افزایش یافته است. حتی از این هم هول آورتر آن که بنابه گزارش نیروی دریایی آمریکا، یخهای قطب شمال چنان در حال ذوب شدن می باشند که ضخامت آنها از ۱۹۵۰ تا کنون تقریباً به میزان ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده است.

برای آنکه به اثرات و عواقب ذوب شدن لایه "پرمافراست" پی ببریم، باید به دو جریان یا موج عمده آب؛ یعنی "موج آب گرم" (tepid water current) و "موج آب سرد" (cold water current) که مجموعاً بمثابة عوامل اصلی کنترل آب و هوا در سطح کره زمین عمل می نمایند، نگاهی بیاندازیم.

"موج آب گرم" از جنوب Gulf Stream (جریان آب

گرمی که از خلیج مکزیک سرچشمه گرفته تا کنار سواحل نیوفوندلند و نیز تا سواحل شمالی اروپا امتداد دارد) به طرف شمال حرکت می کند. در همان حال، "موج آب سرد" از شمال the Greenland Sea (آبهای منطقه گرینلند در نواحی قطب شمال) به طرف جنوب به حرکت در می آیند. این حرکت آبها، محصول قوانین فیزیکی حاکم بر کره زمین می باشد؛ یعنی از عواملی نظیر "نیروی جاذبه"، "تبخیر"، "تراکم"، "گردش جریان هوا" و... نشات میگیرد. هنگامی که این دو موج آب با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند، نوعی موازنه حرارتی ایجاد می کنند که در عین حال هم از انجماد هرچه بیشتر شمال و هم از غایان هرچه بیشتر جنوب جلوگیری می نماید.

علت این امر آن است که جریان "آب سرد" در دو قطب شمال و جنوب، "آب گرم" و "دی اکسید کربنی" که ("آب گرم") با خود حمل میکند را به زیر کشیده و غوطه ور می سازد. در نتیجه این امر، آب اقیانوسها در نواحی خط استوا طغیان پیدا کرده و به طرف شمال به گردش در می آید و جای آب "غوطه ورشده" را پر می کند. از سوی دیگر و به دنبال این امر، جریان "آب سرد" از اعماق منطقه استوا بالا می آید و سیکل آغاز شده را تکمیل می نماید. ماحصل آنکه حرکت و چرخش امواج "آب سرد" و "آب گرم"، در منطقه استوا هوا را خنک و در نواحی قطبی هوا را گرم ساخته و بدین ترتیب از بروز برودت و یا حرارت غیرعادی و غیر قابل تحمل برای حیات موجودات زنده جلوگیری میکند.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که گرمایی که تحت تاثیر و بواسطه جریان "موج آب گرم" Gulf Stream از ناحیه آتلانتیک شمالی به طرف شمال و شرق کره زمین جریان می یابد، مجموعاً یک سوم گرمایی را که اروپای غربی از نور خورشید دریافت میکند، به این منطقه انتقال می دهد. نیز لازم به یادآوری است که تنها سه متر فوقانی آب اقیانوس ها به اندازه کل لایه اتمسفر حرارت در خود حفظ کرده است.

بسیاری از متخصصین آب و هوا شناسی چنین استنباط می کنند که تداوم روند افزایش حرارت سطح کره زمین (global warming) جریان "موج آب گرم" را کند نموده و در نتیجه باعث بروز گرمای کشنده در

جنوب و آغاز عصر یخبندان در نیمکره شمال غربی و بدین ترتیب باعث از هم گسستن کل نظم حاکم بر امواج اقیانوسی و آب و هوای جهان خواهد گردید. بنا به تائید اداره اکولوژی "انستیتوی تکنولوژی ماساچوست"، این تغییرات عظیم و گستره آب و هوایی با خود اثرات غیرقابل پیش بینی چندی به همراه خواهند آورد.

اما عجالتاً ببینیم اثرات قابل پیش بینی این موضوع چه خواهد بود.

در شرایط کنونی، همین حالا دانشمندان ابراز نگرانی می نمایند که روند شکل گیری و تکوین آبهای عمیق آناتلیتیک شمالی (که مقادیر عظیمی از دی اکسید کربن را در خود بلعیده و مدفون می سازند) متوقف گردیده و در نتیجه بیوژوشیمی (biogeochemistry) پیچیده اکوسیستم قطب شمال را نامتعادل ساخته است.

این عدم تعادل بدان سبب روی می دهد که هنگامی که (آبهای) اقیانوس ها گرم می شوند، کمتر قادر به جذب دی اکسید کربن می باشند. همین مساله باعث می شود تا (اقیانوسها) در عوض مقدار بیشتری از تشعشعات اشعه ماوراء بنفش را در خود جذب نموده و نتیجتاً باعث کاهش گردش مواد مغذی و نیز کاهش حجم بیولوژیکی (biomass) "فیتوپلکتون" (phytoplankton = منشا حیات همه موجودات دریایی) میگردد.

ذوب شدن دشت های تاندرا در نواحی قطبی، علاوه بر مخاطره حیات تمامی آبزیان، مقادیر عظیمی از گاز متان را آزاد ساخته و (این گاز متان) بنوبه خود دمای کره زمین را چنان تحت تاثیر قرار داده و افزایش می دهد که موجب هرچه بیشتر گرم شدن اقیانوسها خواهد گردید. علاوه بر آن، بروز خشکسالی های پایایی و بیسابقه ناشی از "گلوبال وورمینگ" بیش از پیش فرایند فوتوسنتز را مختل ساخته و مقدار دی اکسید کربن در لایه اتمسفر را باز هم افزایش می بخشد. تغییرات مزبور در بافت شیمیایی لایه اتمسفر، مخازن هیدروکسیل تمیز کننده ای را که گاز متان و سایر گازهای موجود در محیط زیست را اکسیده نموده و می آلاینند، خالی ساخته و بدین ترتیب مقدار اکسیژن لازم و مورد نیاز برای ادامه حیات را کاهش می دهند. در همان حال، پوشش یخی قطب ضخامت خود را از دست داده و هرچه بیشتر عقب رانده می شود و نتیجتاً مجموع قابلیت بازتاب پذیری (net reflectivity) کره زمین تقلیل پیدا کرده و به سهم خود باعث هرچه بیشتر گرم شدن دمای سطح کره زمین میگردد. و نهایتاً آنکه مقدار هرچه بیشتری از

گاز متان حبس شده در انبار قاره ای قطب از لایه "پرمافراست" موجود در آن آزاد و به بیرون سرایت کرده و بدین ترتیب ما را به نقطه آغازین یک دور باطل گسترش یابنده و ویرانگر، پس می راند. بنابراین، باید گفت که تغییر در جریان امواج "گرم" و "سرد" و در ترکیبات و ساختهای شیمیایی، و تغییر درجه حرارت (دمای اتمسفر زمین را یک رابطه دو جانبه با یکدیگر برخوردار بوده و متقابلاً از هم تاثیر می پذیرند.

باید تاکید کرد که اندک تغییری در ساختار کلی آب و هوای کره زمین، در "بهترین حالت"، ما را با مخاطراتی روبرو خواهد ساخت که دامنه و پی آمدهای بعدی آنها نامعلوم و نامحدود خواهد بود. قمار مرگ بار انسان با طبیعت؛ دوئل روسی (Russian roulette) او با ساختار آب و هوای سیاره زمین، علاوه بر همه آنچه که گفته شد، همچنین ارتباط موجود میان تقسیمات مختلف ابری و دمای هوای مناطق مختلف کره زمین را برهم زده و تغییر خواهد داد. نتیجتاً از یک سو به زیر آب رفتن جزایر و مناطق ساحلی و از سوی دیگر به تناوب بیسابقه و شدید خشکسالی در سایر مناطق منجر گردیده و مجموعاً، علاوه بر آلودگی ذخایر آب آشامیدنی به آب دریا، منابع تامین آب را نیز به طور کلی تحت تاثیر قرار خواهد داد. با بالا آمدن سطح آب دریاها، کوچکترین توفانها به سیل های عظیم و بنیان برانداز منجر خواهد شد. گرم شدن مناطق معتدله به کاهش میزان رطوبت خاک منتهی گردیده و بدین ترتیب لایه فوقانی خاک در جریان توفان گرد و غبار ضایع شده و نهایتاً به نابودی کشاورزی خواهد انجامید. بطور کلی افزایش دمای مساوی است با افزایش شمار حشرات، انواع قارچها (اخیراً نوع جدیدی از قارچ در جزیره "ونکوور" کانادا چندین مورد مرگ غیرقابل توضیح از خود به جا گذاشته است) و جانوران میکروسکوپی ای که باعث بیماری غلات، حیوانات و انسان می گردد. بطور خلاصه آنکه، در نتیجه واقعیات فوق، حیات و آینده کل جامعه بشری بیش از هر زمان دیگر و به طرز دهشتناک با خطر جدی عدم امنیت غذایی، بروز انواع امراض مسری و ضایعات طبیعی روبرو می باشد.

به طوری که ملاحظه می کنید، روند "گلوبال وورمینگ" و نتایج سهمگین ناشی از آن نه فقط آینده بشریت بلکه به طور کلی امکان حیات بر روی کره زمین را به طور جدی تهدید می کند. از جمله پیامدها و تاثیرات، مادی و ملموس این روند در زندگی بشر، می توان از تغییر و تحولات سهمگین آب و هوایی نظیر گردبادها، طوفانها، سیل ها و خشکسالی های عظیم، پی در پی و بی سابقه ای یاد کرد که این روزها

زندگی میلیونها انسان را در سراسر جهان به مخاطره انداخته و تباه می سازد.

همانطور که در بالا بدان اشاره شد، روند مزبور عمدتاً از آلودگی هوا به گازهایی نظیر دی اکسید کربن ناشی گردیده و سرچشمه می گیرد. در همان حال، مجموعه وسیعی از تحقیقات و یافته های علمی بویژه طی چند دهه اخیر نشان می دهند که یکی از عوامل عمده تولید گاز دی اکسید کربن استفاده از منابع رایج انرژی یعنی "سوخت های فسیلی" (ذغال سنگ، گاز طبیعی، نفت و سایر سوختهای مشتق از آن) است. به طوری که امروزه از این طریق سالانه ۶ میلیارد تن دی اکسید کربن تولید و در هوا پراکنده می شود. این رقم در دهه ۱۹۵۰ به یک و نیم میلیارد تن بالغ می گردید. لازم به یادآوری است که تنها در فاصله بین سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۹۳، حجم دی اکسید کربن ناشی از "سوخت های فسیلی" در سطح جهانی چهل و شش درصد افزایش پیدا کرد. مطابق اظهارات "سازمان مطالعاتی گازهای آلوده کننده هوا در امریکا" (EGHG) در سال ۱۹۹۸ رقم آلودگی سازی هوا در امریکا نسبت به سال ۱۹۹۰ میزان آلودگی فضای سبز در امریکا مجموعاً به رقمی معادل یک میلیارد و ۸۰۳ میلیون تن متریک دی اکسید کربن بالغ گردید.

با توجه به آنچه که مختصراً در رابطه با استفاده از منابع رایج انرژی ("سوخت های فسیلی") گفته شد، اکنون باید پرسید که آیا "سوخت های فسیلی" - که عامل عمده تولید گاز دی اکسید کربن در جو زمین و بدین ترتیب از عوامل اساسی "گلوبال وورمینگ" به شمار می روند- واقعاً تنها منابع ممکن و قابل اتکاء انرژی می باشند یا خیر، اشکال دیگری از انرژی و به عبارتی بدیلی برای وضعیت کنونی موجود است؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که نه تنها امروزه بلکه از دهها سال قبل، اشکال و منابع متنوعی از انرژی کشف و یا ابداع گردیده که نه فقط امکان تعطیل و تعویض منابع کنونی و رایج انرژی را به خوبی فراهم می نمایند بلکه همچنین، برخلاف "سوخت های فسیلی"، هم قابل تجدید بوده و هم استفاده از آنها هیچ آسیبی به محیط زیست وارد نمی سازد. از جمله بدیل های موجود می توان از "انرژی خورشیدی" (Solar Energy)، "انرژی بادی" (Wind Energy)، "انرژی موجی" (Wave Energy)، "انرژی حرارتی مرکزی زمین" (Geothermal Energy)، "مخازن سوخت هیدروژنی" (Hydrogen Fuel Cell) و "اینترتی سیستم" (Intertie System) نام برد.

ناگفته نماند که حتی صرف نظر از توسعه و بکارگیری

مناسباتی واقعا عقلانی، آزاد و دموکراتیک در بطن جامعه، انجام پذیرد.

نابود باد نظم ظالمانه سرمایه داری
زنده باد کمونیسم!

پولین - سپتامبر ۲۰۰۱

پاورقی‌ها:

۱. علاوه بر مساله سوخت های فسیلی و موسسات غول پیکر نفت، گاز، ذغال سنگ و صنایع اتومبیل سازی، ما از سوی دیگر با مساله نابودسازی جنگل های طبیعی توسط شرکتها و موسسات عظیم صنایع چوب روبرو ایم. این بخش از صنایع، به طور شبانه روزی و به قیمت تخریب سرسام آور محیط زیست، کمر به غارت و نابودی جنگلهای طبیعی سراسر جهان بسته اند. روند نابودسازی جنگل های بارانی (Rainforests) توسط کمپانی های وابسته به صنایع چوب، در واقع یکی دیگر از عوامل مهم تخریب محیط زیست به شمار می رود. برای درک هر چه بهتر ابعاد فاجعه آمیز عملکرد این موسسات، بد نیست به نرخ جهانی نابودسازی جنگل های بارانی نگاهی بیندازیم: در هر ثانیه یک هکتار، در هر دقیقه ۶۰ هکتار، در هر روز ۸۶ هزار هکتار یعنی مساحتی برابر با شهر نیویورک و در هر سال ۳۱ میلیون هکتار یعنی مساحتی بیش از کل خاک لهستان از زیر تیغ تیز طمع غارتگران صنایع چوب می گذرد. (آمار و ارقام به نقل از سایت: Rainforest Action Network)

و این در حالی است که همانطور که می دانیم پوشش گیاهی سطح کره زمین و مشخصا جنگل های بارانی (علاوه بر سایر خواص و کارکردهای مثبت و تعیین کننده اکولوژیکی) به طور طبیعی با جذب مقادیر عظیمی از دی اکسید کربن و تولید اکسیژن نقش ارزنده ای در ادامه حیات بر روی کره زمین ایفا می نمایند.

لازم به تذکر است که در این مورد نیز، همچون مورد قبل، بدیل های شناخته شده و قابل دسترسی وجود دارند که به خوبی امکان تعدیل و حتی جایگزینی صنایع کنونی را میسر می سازند. اما درست مثل مورد قبل، از آنجا که تغییر در وضع موجود (تعیینات و ساختار کنونی این صنایع، شیوه های رایج بهره برداری از منابع و تخصیص و توزیع نیروی کار موجود...) منافع صاحبان صنایع مزبور را به اشکال مختلف به خطر می اندازد، صاحبان این سرمایه ها از هیچ تلاشی جهت حفظ صنایع موجود و در عین حال مقابله با روشها و منابع آترناتیو، فروگذار نکرده اند.

۲. اشاره به یکی از شهرهای اوالت ویتمن، شاعر نامدار و مترقی امریکا در قرن نوزدهم.

استفاده از یک سری مکانیزمهای اقتصادی و سیاسی که فرصت شرح و توضیح آنها در این مختصر نمی گنجد، هرکجا که این یا آن طرح تحقیقاتی، علمی و تکنولوژیکی در تضاد با منافع شان قرار گرفته، آن را مختل و یا متوقف ساخته اند. در همان حال، به طور دائمی و با چنگ و دندان برعلیه هرگونه قوانین حفاظت از محیط زیست که به نوعی اهداف و منافع توسعه طلبانه و آزمندانه شان را محدود و یا امکان و زمینه بسط و توسعه اشکال آترناتیو انرژی را فراهم سازد، به مبارزه برخاسته اند. و در این راستا از زد و بندها و توطئه های اقتصادی و مالی (به ورشکستگی کشاندن این یا آن پروژه تحقیقی، علمی و تکنولوژیکی) گرفته تا استفاده از اهرم های دولتی (حذف این یا وضع آن آئین نامه و قانون و معاهده در عرصه ملی و یا بین المللی) تا تهدید جانی و حتی اقدام به ترور و قتل افراد و... استفاده نموده اند. (۱)

با نگاهی به روند آلوده سازی و تخریب محیط زیست، باید تاکید نمود که تحت حاکمیت نظام سرمایه داری و بواسطه منطق کور این نظام، نه تنها مناسبات میان انسانها بلکه همچنین رابطه انسان با طبیعت (پیرامون او) نیز بر پایه یک سلسله اصول سودپرستانه استوار گردیده و به پیش رانده می شود. اصولی که در عین حال هم از درک همبستگی واقعی انسانی و هم از فهم پیوند بلافاصل انسان با طبیعت ناتوان می باشند. به عبارت دیگر، همان اصول و بنیانهایی که هستی و روابط اجتماعی انسان را نه در راستای رشد و تعالی مادی و معنوی نوع همبستگی ارگانیک انسان با محیط زیست و طبیعت پیرامون او را نیز به رابطه ای انگلی و صرفا سودجویانه تقلیل داده و مبدل می سازند. اگر مجموعه مناسبات نظام سرمایه داری از یک سو (در عرصه هستی و روابط اجتماعی) روند از خودبیگانگی انسان را تداوم و گسترش می بخشد، در عین حال و به موازات آن، نیز به بیگانگی هرچه بیشتر و عمیق تر انسان با طبیعت منتهی می گردد. اگر از یک سو فقر و رنج و محنت و مرگ را به توده عظیمی از بشریت تحمیل می نماید، از سوی دیگر و بطور کلی، بستر حیات همه موجودات زنده راه طبیعت را به سوی نابودی سوق می دهد.

در برابر این همه، نباید نشست و نگاه کرد، نباید دید و شنید اما سکوت کرد (۲). باید پهاخاست و برعلیه تمامی جاوه ها و جنبه های از خودبیگانگی به پیکاری پوینده و پیگیر دست زد. اما مبارزه برای رفع و محو از خودبیگانگی موجود، نمی تواند جز از طریق محود و برچیدن ریشه های آن، یعنی جز از طریق نابودی مجموعه قیود و مناسبات غیر منطقی و ابلهانه نظم طبقاتی حاکم بر جامعه انسانی، و تلاش برای برقراری

اشکال و منابع آترناتیو، راهها و اشکال مختلفی نیز جهت کاهش و تخفیف ضایعات ناشی از استفاده از سوخت های فسیلی وجود دارند. برای مثال، چنانچه صاحبان صنایع اتومبیل سازی درصد صرفه جویی در مصرف سوخت اتومبیل ها و کامیونهای سبک تولید شده کنونی را ۵ کیلومتر در ازای هر گالن سوخت افزایش دهند: ۱- مقدار دی اکسید کربن ناشی از این وسایط نقلیه به طور سالانه ۱۴۰ میلیون تن متریک (metric tons) کاهش پیدا خواهد کرد. ۲- میزان هزینه ای که صرف خرید سوخت وسایط نقلیه می شود سالانه ۲۵ میلیارد دلار تقلیل خواهد یافت. ۳- به طور مثال، ایالات متحده که به تنهایی مجموعا ۲۵ درصد کل گازهای آلوده کننده هوا در سطح جهان را تولید می نماید، بدین ترتیب خواهد توانست تا روزانه از مصرف یک میلیون بشکه نفت جلوگیری نماید. (به نقل از گزارش خبری آژانس حمایت محیط زیست - EPA - مورخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۰)

حال این سوال مطرح می گردد که با علم به ضایعات حاصله از سوخت های فسیلی و نیز با علم به امکان بهره برداری از آترناتیوهای فوق، چرا تا کنون نه در جهت تعویض این منابع و نه حتی جهت کنترل ضایعات ناشی از آن هیچ اقدام جدی و موثری صورت نگرفته و نمی گیرد.

به طور کل و در تحلیل نهایی باید گفت که چه در ارتباط با استفاده و استقرار منابع آترناتیو و چه در رابطه با اتخاذ تدابیر اصلاحی و تعدیل منابع رایج انرژی، مانع عمده و اساسی همانا حاکمیت نظام سرمایه داری و تسلط منطق کور آن بر جامعه و فعالتهای بشری است - یعنی "نظم" و "منطق" که در آن هر چیز و همه چیز تنها برحسب سود، میزان سوددهی و امکان افزایش سودآوری مورد توجه و سنجش واقع می شود، و منابع و امکانات طبیعی و انسانی نه در جهت رفع نیازهای بشری و رشد و شکوفایی جامعه انسانی بلکه در خدمت سودای سیری ناپذیر سود سرمایه به کار گرفته می شوند.

واقعیت آن است که طی دهه های متمادی، کمپانی های انحصاری و عظیم نفت، گاز، ذغال سنگ و موسسات خدمات حرارتی (hydro) بویژه در کشورهای متروپل، بنا بر مصالح سرمایه های خویش همواره تلاش نموده و تقریبا به طور دائمی موفق گردیده اند تا امکانات مالی، انسانی و فنی جامعه (جهت انجام پروژه های تحقیقی و توسعه تکنولوژیکی) را به طرق مختلف از مسیر درست منحرف ساخته و در جهت حفظ و تحکیم منافع مشخص خود هدایت و کنترل نمایند. صاحبان موسسات فوق الذکر، با

کشتار هزاران غیر نظامی بیگناه در افغانستان توسط امریکا

نوشته زیر ترجمه بخشی از مقاله ای است با نام "جنجال بر سر قربانیان غیر نظامی افغان" که در تاریخ سه شنبه ۱۲ فوریه ۲۰۰۲ در روزنامه گاردین به چاپ رسیده است. در این مقاله به گوشه ای از جنایات مخوف امریکا در افغانستان بر علیه توده های بیگناه که زیر نام "جنگ بر علیه تروریسم" صورت می گیرد اشاره شده است.

تحقیق درباره حمله ای بودند که طی آن ، پرتاب موشک از یک هواپیمای جاسوسی CIA باعث قتل چندین نفر گشت که امروز گفته می شود همگی غیر نظامی بوده اند. داف استراک، خبرنگار روزنامه واشنگتن پست گفت که نیروهای امریکا در منطقه "ژوار" در اطراف "خوست" به مدت ۱۵ تا ۲۰ دقیقه لوله مسلسل را به سوی او نشانه رفته و گفته اند که حرکت نکن و گرنه شلیک می کنیم پس از آنکه به او دستور داده شد که برگردد، آقای استراک به خاطر می آورد که جواب داده بود اگر به راهم ادامه دهم چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و سربازان پاسخ داده بودند که در آن صورت کشته خواهید شد! بدنبال این رویداد یک سخنگوی زن وزارت دفاع اعلام کرد که عمل ارتش در ممانعت از ورود خبرنگاران به صحنه درست بوده است.

وزیر دفاع امریکا، دونالد رامسفیلد در ۲۴ ژانویه دستور انجام تحقیقاتی را در مورد هجوم روز ۲۴ ژانویه نیروهای ویژه امریکا به منطقه ای به نام "اوروزگان" در مرکز افغانستان را صادر کرد که در طی آن ۲۱ تن از ساکنین منطقه کشته شده و ۲۷ نفر به اسارت گرفته شدند. دو تن از قربانیان در حالی یافته شدند که دستانشان از پشت بسته شده و سپس به آنها شلیک شده بود. این واقعه سوء ظن به اینکه به قربانیان نخست دست بند زده شده و سپس اعدام شده اند را به شدت تقویت می کرد. مقامات پنتاگون ، نخست از عملیات فوق به عنوان یک حمله موفق به مراکز القاعده یاد کردند. سپس حرف خود را عوض کرده و قربانیان را جنگجویان طالبان معرفی کردند و سرآخر، هفته قبل مجبور شدند تا اسرا را آزاد کنند. چرا که معلوم شد که آنها از ساکنین منطقه بوده اند که بر علیه طالبان جنگیده اند. رسوایی پنتاگون وقتی بیشتر شد که یکی از اسرای آزاد شده، به روزنامه های امریکایی عنوان کرد که اسرا در زمان بازداشت ، توسط نیروهای امریکایی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند.

یکی از سخنگویان پنتاگون هفته گذشته، ادعا می کرد که دو تن از قربانیانی که با دستان بسته اعدام شده اند ممکن است توسط نیروهای متحد افغان که در کنار قوای امریکا در عملیات شرکت داشته اند، به بند کشیده شده باشند. ولی یکی از کسانی که از این حادثه جان به در برده به روزنامه لوس آنجلس تایمز گفته که با چشمان خودش شاهد بوده که چگونه سربازان امریکایی، پسر عمویش را از پشت دستبند زده و با صورت بر زمین پراز کثافت خوابانده اند. او کمی بعد نعش عموزاده اش را در حالیکه به گرده، سینه و شکم او شلیک شده بود، پیدا میکند.



روز گذشته پنتاگون راجع به کشتار اهالی غیر نظامی افغان از ابتدای آغاز جنگ در افغانستان شدیداً مورد پرسش قرار گرفت. این رویداد به دنبال طرح اظهاراتی پیش آمد که مطابق آنها نیروهای ویژه امریکا به ضرب و شتم و اعدام افرادی که آنها را جنگجویان القاعده و طالبان می نامیدند پرداخته و وابستگان زن آنها را به بند کشیده اند.

مطابق اظهارات مقامات رسمی، خانه های افراد مظنون وابسته به طالبان به آتش کشیده شد. این افشاگریها هرچه بیشتر فشار روی پنتاگون را به خاطر بالا رفتن تعداد تلفات افراد غیر نظامی و بیگناه در نتیجه عملیات نظامی امریکا در افغانستان، افزایش داد. نتایج یک تحقیق روزنامه گاردین در مورد شدت ضایعات وارده بر غیر نظامیان نشان می دهد که تاکنون هزاران تن از افراد غیر نظامی و بیگناه از تاریخ ۱۷ اکتبر یعنی آغاز بمبارانهای امریکا در افغانستان کشته شده اند. آمار دقیق تلفات غیر نظامی روشن نیست . کارشناسان و منابع مطلع تعداد کل قربانیان بیگناه ناشی از عملیات امریکا را بین ۲ تا ۸ هزار تن عنوان می کنند. یک مقام مسئول UN در کابل می گوید شمار این تلفات قطعاً یک عدد چهار رقمی است.

تحقیقات اخیر گاردین، یورش شبانه نیروهای ویژه امریکا در اوایل ژانویه به روستایی در جنوب شرقی کابل ، نزدیک "گره دز" را ضمیمه موارد فوق نمود. در این یورش، سربازان امریکایی در پی یکی از رهبران محلی بودند که گمان می رفت از مقامات عالی رتبه طالبان است. منابع غربی می گویند: شخص مظنون یکی از هواداران دولت موقت کابل است همین منابع اضافه کردند که در جریان یورش نیروهای امریکایی ، به همسر این شخص و سایر زنان دستبند زده شده و از موهای آنها برای آزمایش DNA نمونه برداری شد.

در مورد دیگر در تاریخ ۲۹ دسامبر در جریان بمباران یک روستا به نام "کالای نیازی" در منطقه "گره دز" توسط هواپیماهای امریکایی ، مطابق اظهارات مقامات سازمان ملل، حداقل ۵۲ غیر نظامی و از جمله ۲۵ کودک کشته شدند. در این مورد صلیب سرخ شروع به تحقیقات کرده و این تنها موردی است که صلیب سرخ در جریان یک جنگ دستور تحقیقات در مورد کشتار غیر نظامیان را صادر کرده است. در ادامه مقاله گاردین آمده است که: شب گذشته همزمان با اظهارات یک گزارشگر امریکایی، پنتاگون در معرض حملات جدیدی قرار گرفت. این خبرنگار گفت که هنگامی که سعی می کرد از صحنه یکی از حملات هوایی امریکا در شرق افغانستان دیدن کند، سربازان امریکایی او را تهدید به قتل کرده اند. گزارشگر مزبور، هفته قبل به همراه سربازان مشغول

بهار زحمتکشان خجسته باد!

با ایمان به نابودی امپریالیسم و سگهای زنجیریش،
با ایمان به سرنگونی رژیم ضدخاکی جمهوری اسلامی
و با ایمان به پیروزی راهمان،
نوروزتان پیروز!

اکنون به بهانه تروریسم: خطر جدیدی برای جنبش کلمبیا

- از آغاز مذاکرات، دولت کلمبیا به هرگونه تهمت زدن و تحریکاتی دست می زند تا از هرگونه امتیاز دادن عمده ای به مخالفان اجتناب نماید. اما تهدیدات اخیر دولت حاصل مستقیم تغییرات جهانی پس از واقعه یازدهم سپتامبر می باشد. برای مثال فرانسیس تایلور، رئیس اداره ضدتروریسم وزارت کشور، به آسوشیتدپرس گفت که بایدبا FARC-EP و ELN مانند دیگر گروههای تروریست رفتار گردد. او گفت که ایالات متحده با کمک کلیه نیروهای "ملی" و تمام "قدرتهای ملی" در همه کشورهای منطقه، برعلیه "تروریسم" در امریکای لاتین خواهد جنگید.

درفصل ۲۶

قوانین ضدتروریستی یا سرکوب آزادیهای دموکراتیک

تعریف اتحادیه اروپا از "تروریسم" در چهارچوب قانون جدید به گونه ای است که هر دیکتاتوری می تواند تمامی مخالفان خود را با رجوع دادن به این قوانین تروریست خوانده و به سرکوب آنان بپردازد. اما مجازاتی که چهارچوب این قوانین برای آنان که این قوانین آنها را "تروریست" می خوانند، تعیین نموده چیست؟ به موجب این قوانین رهبری نمودن گروهی که به موجب قوانین بالا با اعمال تروریستی سرو کار دارد باید به حداقل پانزده سال زندان منجر گردد! فردی که عضو سازمانی که به موجب قوانین بالا سازمانی تروریستی تعریف می شود می باشد، و یا فردی که تهدید به انجام عملی تروریستی نماید باید به حداقل هشت سال زندان محکوم گردد.

صفحه ۲۱

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

چریکهای فدایی خاق ایران برگزار می کنند:

گزارشی از وضعیت کار و زیست کارگران در ایران

موسیقی فورکلوریک
آذربایجانی از باکو

موسیقی کیلکی:
ن - کیلانی

پیام
اشعار کارگری

زمان: شنبه ۴ به ۲۰۰۲ ساعت ۶/۵ بهماز ظهر
مکان: مقابل کانون ایرانیان لندن

Islington Scout Centre
Halloway Road
London N7

Halloway Road

نزدیکترین ایستگاه قطار:

روز و زمان: ۴ به ۲۰۰۲

فدای و نوادگانش به فروش می رسد

آدرس الکترونیک
E-mail
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای
فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر
مکتابه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:
<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.
National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England